مقدمه ی مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

هر آنچه سپاس و ستایش و پرستش است ، شایسته ی ذات احدیت خداوند یکتا و درگاه پروردگار بی همتا است و درود فراوان و بی شمار ، بایسته ی مقام و وجود و روحِ پرفتوح سرور و رهبر فرستادگان باد ، آن بزرگواری که در آسمان ها و نزد اهلش احمد و در زمین و زمان محمد است و ستوده و همچنین نزدیکان و یاران و پیروانش ، مشمول رحمت الهی اند.

خواننده ی محترم ، آنچه در این کتاب خواهید خواند ، چهار رساله است از نوشته های قطب بزرگوار طریقت و پیر روشن ضمیر شریعت ، حضرت شیخ محمد عثمان سراج الدین نقشبندی (قدس سره) که این بنده ی کمترین ، از دیر باز ، بر آن بودم تا این رساله ها را که حاوی نکات بسیار مهم و آموزنده ای در عرفان و تصوف و اعتقادات اسلامی هستند ، به فارسی برگردانم ، تا برخی از دوستان و منسوبین

حضرت شیخ در ایران ، که با زبان عربی آشنایی ندارند ، از آن بهره گیرند ، و به فضل الهی این آرزو محقق گشت و در فرصتی که برایم پیش آمد ، توفیق یافتم که به ترجمه ی نوشته های مذکور بپرداز م و اکنون حاصل آن ، کتابی است که خواننده ی محترم پیش روی خود دارد . لازم است گفته شود ، اصل این رساله ها به زبان عربی و در بخش رسائلِ کتاب((سراج القلوب))[1] که از دیگر تألیفات ایشان است ؛ درج شده است . البته باید گفت برگرداندن نوشته های بزرگان ، کاری بس دشوار است و خالی از عیب و نقص نخواهد بود ، که امیدوارم کمی و کاستی های ترجمه ، خللی به اصل موضوعات و اهداف نوشته ها وارد نکرده باشد و در اینجا ، از همگان عذر و پوزش خواهانم .

مطالب این رساله ها ، موضوعات مختلفی همچون مسائلی در عقائد اسلامی ، توضیح برخی از اصطلاحات عرفان و تصوف ، بررسی و توضیح برخی آداب عرفانی طریقه ی نقشبندیه ، بررسی و توضیح برخی مسائل معاصر دنیای اسلام و بیان وظایف مسلمانان نسبت به همدیگر و گوهریابی هایی پیرامون برخی آیات کلام الهی و احادیث نبوی و ... را در بر می گیرد.

در ترجمه ی این رساله ها موارد زیر مد نظر بوده است :

۱- ترجمه ی آیات قرآن کریم بر اساس تفاسیر معتمد و ترجمه های متقن.

۲- تحقیق منابع و مستندات احادیث نبوی و اخبار و آثار که در پاورقی بیان شده است و در ارجاع احادیث به ذکر چند مورد اکتفا شده است.

---

۱ - سراج القلوب کتابی است در بیان برخی کرامات مشایخ بیاره که حضرت شیخ نگاشته اند و در کشور ترکیه به چاپ رسیده است .

۳- در بیان ارجاع منابع حدیث اگر به صورت مثلا (صحیح بخاری ج۳۴۵/۳) درج شده باشد ، یعنی اینکه حدیث در صفحه ۳۴۵ جلد ۳ صحیح بخاری وجود دارد و اگر به صورت (صحیح بخاری ح ۳۴۵) باشد ، یعنی اینکه حدیث در صحیح بخاری به شماره حدیث ۳۴۵ است .

۴- ذکر مختصری از مفاهیم و موضوعات هر رساله در ابتدای رساله.

۵- توضیحاتی پیرامون برخی اصطلاحات که نویسنده به اختصار بیان فرموده اند.

۶- توضیحاتی پیرامون برخی اعلام

۷- فصل بندی مطالب رساله ها

در خاتمه از تمامی دوستانی که در ویرایش و امر چاپ و نشر کتاب حاضر تلاش بی دریغ نموده اند نهایت تشکر را داشته و جزای خیرشان را از حضرت رب العزه خواهانم . امید است دیگر برادارن و خواهران ارجمندی که این ترجمه را مطالعه می کنند ، ایرادات موجود در ترجمه را به اطلاع رسانده تا در ویرایش های بعد مورد توجه قرار گرفته و اصلاح شوند .

وصلی الله علی شفیع یوم الجزاء

امجد امام

کوتاه سخنی درباره ی مؤلف

حضرت قطب الاعظم ، شیخ محمد عثمان سراج الدین دوم ، فرزند ارشد حضرت شیخ محمد علاءالدین عثمانی بیاره در سال ۱۳۱۴ (ه‍-ق) برابر با ۱۲۷۴ (ه‍ خ) در روستای صفی آباد از توابع شهرستان جوانرود از سلاله ی طیبه ی مشایخ نقشبندی اورامان به دنیا آمده و حسب الاشاره ی جد بزرگوارش ، حضرت شیخ عمر ضیاءالدین – عثمان – نامیده شد . شیخ عثمان از همان اوان کودکی وارد مدارس علوم دینی شده و همراه برادرش ؛ مولانا خالد ، مدارج علمی را یکی پس از دیگری طی نموده و به کسب علوم و معارف از جمله ادبیات ، فقه ، تفسیر ، حدیث ، کلام ، اصول و ... پرداختند و در همان حال نیز به سلک مریدان پدر بزرگوارش پیوسته و طی طریق عرفان و سلوک معنوی را شروع نموده و پس از فارغ التحصیل شدن از تحصیل ، تحت ارشادات حضرت شیخ محمد علاءالدین ، به بالاترین مقامات عرفانی نائل گشته و اجازه ی ارشاد مستقل را از آن حضرت دریافت نمودند . پس از وفات حضرت شیخ علاءالدین و بنا بر وصیتشان ، حضرت شیخ عثمان ، به ارشاد و هدایت طالبان طریق و خدمت به دین و ملت پرداختند . این بزرگوار به شهادت علمای ربانی

و بزرگان عصر از اولیاء کُمَّل و اقطاب طریقت و جامع طرائق عالیه ی نقشبندیه و قادریه بوده اند .

ایشان دامنه ی خدمات اجداد خویش یعنی - پیران اورامان - را آنچنان وسعت بخشید که تعجب و گاه حسادت و دشمنی نابخردان را بر می انگیخت و از طرفی حوادث جهانی و اجتماعی معاصر آن حضرت ، باعث شد تا ایشان نیز ، همچون حضرت مولانا خالد شهرزوری - رخت کوچ و مهاجرت بربسته و پس از سفر به بسیاری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی و ترویج شریعت و طریقت و ارشاد بندگان خدا و راهنمایی طالبان ، دست آخر به کشور ترکیه رفته و در حواشی استامبول ، با بنیاد نهادن مدرسه ی علوم دینیِ عرفانی در آن دیار ، به هدایتِ طالبانِ معارف الهی پرداخته و در سال ۱۳۷۵ هجری شمسی و در سن ۱۰۵ سالگی دار فانی را وداع نمود. خدمات کم نظیر آن بزرگوار ، تا جایی زبانزد خاص و عام بوده و هست ، که به جرأت می توان گفت ؛ وسعت خدمات و تلاش دینی و انسانی اش فراتر از توانایی های عادی بشری است و بی گمان این فضل الهی است که پشتیبان حضرتش بوده و هست ؛ کرامتی که معنی واقعی انسان کامل را تداعی ذهن می نماید و مصداق واقعی جانشینان رسول الله ﷺ را نشان می دهد.

منش رفتاری و اخلاقی حضرت شیخ محمد عثمان سراج الدین که منطبق با دستورات و تعالیمِ کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ بود ، کم نظیرترین و بهترین ثمرات خود را نیز نشان داده است ، کمکهای مادی و معنوی به همنوعان و مسلمانان و آوارگان و بی پناهان جنگهای ناخواسته خصوصا خدمت به هموطنان کُرد ، ترویج شریعت و طریقت پاک مصطفوی ، تلاش همه جانبه برای تربیت عالمان ربانی و تأسیس

مدارس علوم دینی و تامین نیازهای مادی و معنوی طلاب علوم دینی و دادن خدمات بی دریغ پزشکی به بیماران جسمی و روحی ، تلاش برای آبادانی و سلامت محیط زیست فردی و اجتماعی و جسمی و روانی و ... گوشه ای از خدمات آن پیر بزرگوار می باشد و این احسان جاریه و شجره ی طیبه ، که - با بیش از یک قرن تلاش بی شائبه - از خود بر جای گذاشته اند ، امروز نیز محل استفاده و منشأ خدمت بوده و درحال حاضر برگزاری جلسات و حلقات ذکر الله تعالی و تدریس علوم و معارف دینی در مساجد و خانقاه ها و مدارس علمی عرفانیِ تاسیس شده توسط ایشان در شهرهای کردستان و منطقه ترکمن صحرا مانند سنندج و سقز و مریوان و سلیمانیه و هه ولیر(اربیل) و دهوک و ... و در شهرهای مهم جهان اسلام مانند مکه و مدینه و دمشق و استامبول و بغداد و قاهره و عمان و ... و شهرهای مهم امریکا و بریتانیا و آلمان و... ادامه دارد.

همچنین پیر بزرگوار اهل قلم بوده و آثار مکتوبی از خویش به جای گذاشته اند که مهمترین آنها عبارتند از :

۱- کتاب سراج القلوب – که در بیان برخی مطالب عرفانی و همچنین نبذه ای از زندگی مشایخ اورامان است .

۲- تفسیر سوره تین

۳- تفسیر سوره یس

۴- رساله شهب ثاقبه و چند رساله دیگر (کتاب حاضر)

۵- مکتوبات

۶- دیوان اشعار

حفظ وحدت اسلامی ، تمسک به فرامین شریعت غرا و تلاش برای کسب معارف قرآنی و احادیث نبوی و دیگر علوم دینی و دنیایی ، کمک به همنوعان و مسلمانان ، صداقت در گفتار و کردار و رفتار و پیروی همه جانبه از شریعت محمدی ، تزکیه و تصفیه ی قلب از تمامی صفات ناپسند ، برنامه ی زندگی دوست داران آن قطب بزرگوار بوده و باید باشد ،که بسیاری از مطالب این رساله ها به توضیح این مهم می پردازند .

سالها باید که تا از لطف حق پیدا شود

بایزیدی در خراسان یا اویسی در قرن

رساله ی اول

در وصایایی به اهل تصوف

اهم موضوعات :

۱-جوهره ی حقیقی طریقت نقشبندی
۲-حالت قلبی اهل تصوف
۳- نصایحی به پیروان طریقت
۴- وظایف مسلمانان نسبت به هم
۵- ضرورت به جای آوردن اوامر و نواهی شریعت و تزکیه و تصفیه ی قلب
۶-لزوم همراهی جسمی و روحی با صالحان و دوری از فاسقان و اهل بدعت
۷- در مذمت افراط و تفریط در مقام و احترام اولیای الهی
۸- توصیه های مشفقانه به دوستان
۹- ...

بسمه سبحانه و تعالی

مریدین و منسوبین و دوستان عزیز و گرامی ، خداوند تبارک و تعالی همه رامشمول عفو و عافیت خود گردانیده و حالمان را اصلاح نماید.

ای برادران اگر از منتسبین طریقت ما هستید ، بر شما لازم است که به اصول طریقت والای نقشبندیه و سیره ی صحیح آن ، که تطبیق اعمالتان با احکام شریعت حنیف و تزکیه و تصفیه درونی است ، مقید بوده و بر جوهره ی حقیقی طریقت نقشبندی منطبق شوید و آن (جوهره ی اصلی طریقت نقشبندیه) عبارت است از دارا بودن صفای قلب و حسن ظن و صبر و بردباری و نیکی اخلاق و اینکه همواره شکرگزار نعمتهای خداوند باشید ،که همانا خداوند یاور صابران است و شکرگزاران را افزونی نعمت دهد . حق تعالی می فرماید :

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ – حشر ۱۹ »[1]

حالت قلبی اهل تصوف در امورات دنیا این است که اگر مسلمانی تو را آزار رسانید ، او را با تبسمی بپذیری و از او طلب بخشش نمایی و بگویی که حق با شماست ، من با تو مسامحه[2] نموده ، تو نیز با من از راه تسامح رفتار کن و همچنین با کسانی که با شما به بدی رفتارمی نمایند از راه رأفت و بخشش برخورد نمایید ، چرا که نیکویی و تسامح با کسانی که با تو بدی نموده اند ، مطابق اوامر قرآن کریم لازم است اگر آیه ی «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ – اعراف ۱۹۹ »[3] را بنگری گفته ی مرا تصدیق خواهی نمود . هنگامیکه این آیه ی شریفه نازل شد ، حضرت رسول (ﷺ) از جبرئیل امین پرسیدند : ای جبرئیل منظور از این آیه چیست؟ و او در پاسخ فرمودند : یعنی محبت نما با کسی که آنرا از تو قطع نموده و نیکویی کن با کسی که آنرا نسبت به تو تحریم نموده و کسی را که در حق تو ظلم نموده ، مورد بخشش قرار ده[4] .

---

۱ – از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند، ایشان نافرمانان هستند.

۲ – مسامحه و تسامح به معنی آسان گیری و نرم خو یی در برخورد با دیگران است .

۳ – عفو نمودن را پیشه کن و به کارهای نیک امر نما و از جاهلان دوری گزین .

٤ – این حدیث را سفیان بن عیینه از شعبی روایت نموده است . تفسیر قرطبی ج۷ /۳٤٥ و همچنین در منابع زیر موجود است : تفسیر ابن کثیر ج۲ /۵۳۱ – فتح الباری ابن حجر ج۲۰ /۳۳۷ –تفسیر روح المعانی آلوسی ج۹ /۱٤۷ ودر معنی این حدیث آمده است : عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم : ألا أدلكم علی أكرم أخلاق الدنیا والآخرة تعفو عمن ظلمک وتعطی من حرمک وتصل من قطعک و همچنین حدیث : عن سهل بن معاذ عن أبیه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال : أفضل الفضائل أن تصل من قطعک وتعطی من حرمک وتصفح عن من ظلمک / مسند امام احمد ٤۳۸/۳ سنن كبری بیهقی ۲۳۸/۱۰ و...

بنده از اهل طریقت این انتظار را دارم ،که اعتقاداتشان خالص و به دور از هر گونه شائبه باشد و همواره کوشا و کم سخن و روزه دار بوده و به یاد و ذکر خداپرداخته ، شکم پرور نبوده و ثابت قدم و شکر گزار نعمتهای حق تعالی باشند و بر ذکر و فکر و یاد مرگ و رابطه ی مرشد[1] محافظت و مداومت داشته باشند .

باید نمازها یتان را بر نیکوترین صورت و با رعایت تمام شرایط و ارکان و سنن ، همراه با خشوع و خضوع ادا کرده چرا که حق تعالی می فرماید: ((قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۞ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ – مؤمنون١و ٢)) [2]. نمازهایتان را در اول وقت ادا نموده و تا جائیکه می توانید نماز را به جماعت بخوانید چرا که نماز جماعت ، خصوصا در

---

١ - رابطه : یکی از مهم ترین و اساسی ترین دروس عرفانی در طریقت نقشبندیه است و به طور خلاصه ((رابطه)) کسب فیض و معرفت است از روحانیت مرشد کامل و مکمل، فارغ از هرگونه محدودیت زمانی و مکانی . رابطه محبت و اخلاص قلبی مرید است به مرشد به صورتی که در همه حال بتواند از راهنمایی ها و ارشادات روحی وی بهره برده و به تصفیه و تزکیه ی قلب و سپس روح ونفس بپردازد . در حقیقت رابطه به همراه ذکر قلبی که عناصر اصلی در طریقت نقشبندی هستند . یادگاری است مقدس از مشرب برخی اصحاب رسول الله (ﷺ) مانند حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و سلمان فارسی رضی الله عنه و تابعینی چون اویس القرنی رضی الله عنه در استفاده از محبت قلبی حضرت رسول الله(ﷺ) و بسیاری از اولیا و طریقتها ، خصوصا نقشبندیه بر آن تاکید نموده اند . بنابراین رابطه تحصیل معارف و تصفیه و تزکیه ی قلب است بدون حضور مرید در محضر مرشد که به طریق قلبی و روحی مرید از باطن مرشد استفاده می نماید حضرت حافظ چه خوش فرموده است :

همت طلب از باطن پیران سحر خیز ** زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

٢ - به راستی که مؤمنان رستگار شدند / همانان که در نمازشان فروتنند .

مساجد ۲۷ درجه نسبت به نماز فردی اجر و برتری دارد[۱] . پس رعایت نمودن آداب شریعت همراه مبارزه با خواهشها و غرور و تکبر نفس، عبارت است از حقیقت اسلام .
حق تعالی می فرمایند : ((إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا – اسراء ۳۷))[۲] .
فرزندان عزیز : شما را وصیت می کنم به همنشینی با علماء واقعی و صالحان و اینکه از غافلان نبوده و همراه آنان مباشید ، الله تعالی می فرمایند ((فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا– نجم ۲۹))[۳]
خود را به همراهی کسانی ملزم کنید که صبح و شب پروردگارشان را می خوانند و او را عبادت می کنند و بدانید از طریقت ، استفاده ای نمی برید مگر به پیروی از شریعت مقدس و معرفت آیات قرآن کریم و احادیث و سنن رسول الله (ﷺ) . هر طریقتی که بر میزان و ترازوی شریعت نباشد ، زندقه است ، حضرت قطب الاعظم عبد القادر گیلانی (قدس سره) می فرماید : ((هر امر باطنی که مخالف ظاهر شریعت باشد ، باطل است ، باطل است، باطل))[۴]

---

۱ – حدیث شریف نبوی : صلاه الجماعه تفضل علی صلاه أحدكم بسبع و عشرين درجه/ موطا امام مالک ج۱/۲۸٤ – صحیح بخاری ۲/ ۳٤ – سنن ترمزی۱/ ٤٦٥ و ...
۲ – پس بر روی زمین با تکبر راه مرو ، براستی تو هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و در بلندی به کوه ها نمی رسی.
۳ – پس از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است روی برتاب
٤ – بزرگان عرفان و طریقت همواره بر این نکته ی فوق العاده مهم تاکید داشته اند که امور باطنی باید با ظاهر احکام شرعی مطابقت تام داشته باشد و کشوفات و شهودات برخی صوفیه که با ظاهر شرع مخالف است کاملا مردود است و غیر قابل تایید.حضرت امام احمد سرهندی در مکتوبات ربانی خویش می فرماید ((فردای قیامت

بر شما لازم است که محبت دیگر مسلمانان را داشته و با آنان با حسن ظن ؛ تعامل و رفتار نمایید ، رسول الله (ﷺ) می فرمایند : ((لا تَدخُلُوا الجَنّه حَتّی تُؤمِنُوا وَلا تُؤمِنُوا حَتّی تَحَابُّوا أَلا أَدُلُّكُم عَلى ما تَحابُّونَ بِهِ قالوا بَلى يا رَسُولَ اللّه قالَ أَفشُوا السَّلامَ بَينَكُم / وارد بهشت نمی شوید مگر اینکه ایمان بیاورید و ایمان نمی آورید مگر اینکه با همدیگر دوستی نمایید ، آیا شما را راهنمایی کنم به چیزی که اگر آنرا انجام دهید آنگاه یکدیگر را دوست خواهید داشت ؟یاران عرض کردند: آری ای فرستاده خدا و ایشان فرمودند: سلام کردن به یکدیگر را به آشکار و با صدای بلند افشا نمایید .))[1]

و اگر مسلمانی را دیدید که مخالف اوامر و احکام شرعی رفتار نمود ، ابتدا به آرامی او را آگاه نموده و او را نصیحت کرده و اگر دوباره مخالف شریعت رفتار نموده و نصیحت شما را نپذیرفت ، در این حال جائز است از او دوری گزیده تا پشیمان شده و به مسیر صحیح باز گردد . بدانید که از وظایف مسلمانان نسبت به هم ، کمک و یاری نمودن به یکدیگر است و اینکه با همدیگر به مهربانی و احترام و ادب مجالست نموده و همیار و پشتیبان مادی و معنوی همدیگر باشند .

ار برادران مریضتان ، عیادت به عمل آورده و در رعایت حقوق یکدیگر و همچنین حقوق و عمران و آبادانی مساجد بکوشید خداوند تعالی می فرماید ((إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ

از شریعت پرسند از احوال و مواجید نپرسند)). خصوصا مشایخ عظام طریقه ی نقشبندی اساس این طریقت را بر پیروی از سنت رسول الله نهاده اند و بس:

محال است سعدی که راه صفا ** توان رفت جز اندر پی مصطفی

۱ - صحیح مسلم حدیث ۸۱ — سنن ترمذی حدیث ۲۶۱۲ — سنن ابن ماجه حدیث ۶۷ — مسند امام احمد حدیث ۸۷۲۳

يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ – توبه ۱۸))[1] و عمران و آبادان نمودن مساجد تنها عبارت از بلند نمودن دیوارها و تزئینات مسجد نیست ، بلکه عمران واقعی مسجد عبارت است از کثرت نماز گزاران و ادای نماز به صورت جماعت و این چیزی است که خداوند تبارک و تعالی از ما طلبیده و رسول گرامی(ﷺ) ما رابر آن برانگیخته و تشویق نموده است تا از برکت اجتماع واحد بر یک هدف واحد ، همچون جماعت وجمعه وحج و نمازهای عیدین که غایت اتفاق و اتحادند ، بهره مند و مستفید شویم .

ای برادران بر شما لازم است خود را از حیله و مکر و ترفند نفس بر حذر دارید تا شما را دچار عُجب و خود برتر بینی ننماید . و واجب است تا اسباب غیبت نمودن همدیگر را ترک نمایید ، رحمت خدا بر کسی بادکه غیبت کردن را از نفس خود دور نماید .

بدانید هر کس که انجام حرکت یا سخنی از وی ، سبب غیبت دیگران شود ؛ آن شخص نیز ، در گناه غیبت کنندگان شریک است ،خداوند کریم در مذمت غیبت کنندگان می فرماید((سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ– مائده ٤١)))[2] .

براستی که دشمنی و کینه و از هم پاشیدگی و تفرقه ی بسیاری به سبب این خصلت ملعون و مذموم ، در بین مسلمانان روی داده و پناه بر خدا غیبت کنندگان چنین می پندارند که کارشان همچون نوشیدن آب سهل و آسان است در حالی که غیبت نزد خداوند از زشت ترین منکرات است ، حق تعالی می فرماید ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ

---

۱ – مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند پس امید است که اینان از راه‌یافتگان باشند.

۲ – بسیار شنوندگان دروغ ، بسیار شنوندگان برای غیبت دسته ای دیگر.

مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ – حجرات ۱۳ »[1].

آری در اجتناب و دوری نمودن و همراهی ننمودن با اهل بدعت و معصیت و غفلت و ظلم ، رحمت و عصمت است وجود داشته و مطلوب شریعت و طریقت است و به وسیله ی این دوری گزیدن از مخالفان شریعت ، انعکاس شرارت و گناه آنها از انسان دور می شود ، حق تعالی می فرماید «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ – هود ۱۱۳ »[2] . و براستی امروزه اهل کفر و دشمنان دین و اهل بدعت با مسلمانان و ایمان داران محشور و مختلطند ، پناه می گیریم بر خدا تا ما را از شر ظلم و فتنه و گناه آنان ،خلاص نموده و به راه راست هدایت فرماید.

عزیزان : به شما وصیت می کنم از انکار اولیاءالله بپرهیزید ، همچنانکه شما را از غُلُوّ و افراط و زیاده روی در حق و مقام آنان ، باز می دارم یعنی به صورتی که انکار و یا غلو شما خللی به اعتقاداتتان وارد ساخته و یا به تباه شدن فرضی از واجبات دینیتان بینجامد . و البته این گونه کج اندیشیهای افراطی و تفریطی (یعنی انکار و یا غلو در باره ی اولیا) در بین مردم بسیار دیده می شود . انکار اولیا ، در واقع کوتاهی در رعایت مقام و حق آنها است و حسن ظن بیش از حد در باره ی آنها باعث زیاده روی و غلو درحق آنان می باشد .و شیطان لعین از طریق افراط و تفریط مکر و حیله ی

---

۱ – ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.

۲ –و به سوی آنانیکه ظلم گناه نموده اند ند میل مکنید (مبادا) آتش (دوزخ) دامنگیر شما هم بشود و در این حال دوستانی نخواهید داشت و سر انجام به شما یاری نخواهید شد .

زیادی را به کار می بندد ، حق تعالی می فرماید « إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ - فاطر٦ »[1].

شما را وصیت می کنم بر مشغول شدن به یاد و ذکر خدا و انجام ذکر قلبی[2] و احسان در عبادت ،یعنی آنچنان پروردگارت را پرستش کن ، مثل اینکه خداوند را می بینی و اگر تو او را نمی بینی ، خداوند تو را می بیند و علم به این موضوع یعنی احسان در عبادت دانشی وجدانی و درونی است که اهل کفر و بدعت در این مورد با اهل ایمان و احسان ، شریک نمی باشند و این مرحله مخصوص ایمان داران واقعی است[3].

به شما وصیت میکنم قلباً و جسماً به باطن اهل معارف و سادات طریقت نقشبندیه متمسک شده و از ارواح آن بزرگواران استمداد و طلب ارشاد نمایید و در پایان یادآوری میکنم که تمام خواست من از دوستان و فرزندان و منتسبین به طریقت ؛ این است که فرمان خدا و رسول خدا و اولیای مرشد را ،آنگاه که به کاری فرا می خوانند تا خداوند ، شما را حیات طیبه و جاودانی ببخشد ، استجابت نمایید.

---

۱ - در حقیقت‌شیطان دشمن شماست ، شما [نیز] او را دشمن گیرید [او] فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند.

۲ - ذکر قلبی یکی از دروس عرفانی در طریقت نقشبندیه است که مرید به جای ذکر به صورت آشکارا و جهری، به صورت خفی و قلبی و با کیفیتی خاص مشغول ذکر می شود.

۳ - مرحله ی احسان در عبادت اشاره به حدیث (الاحسان أن تعبدَ الله كأنكَ تراهُ و إن لم تكُن تراهُ فإنّه يراكَ/ احسان یعنی اینکه خداوند را آنچنان عبادت کنی گویی که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی ،پس بدان که او تو را می بیند) است که در منابع ذیل موجود است : صحیح بخاری ٤٨ – صحیح مسلم ١٠و ١١ – سنن نسائی ٤٩٠٥ – سنن ابن ماجه ٦٣ – مسند امام احمد ٩١٣٧.

و اینکه محبت و مهربانی و اتحاد و اتفاق را جایگزین تفرقه و کینه توزی و دشمنی نمائید و به اصلاح بین خود بپردازید چرا که فساد و تفرقه ی میان شما قطع کننده و از بین بَرنده است به صورتی که دین شما را از بین می برد همچنانکه رسول خدا (ﷺ) فرمود[1] و باز فرموده اند : ((برای مسلمان جائز نیست که برادر خود را بیش از سه روز ترک نموده آنگونه که هنگام رسیدن به یکدیگر از هم اعراض نموده و دور شوند و بهترین این دونفر کسی است که در سلام کردن بر دیگری پیشی گیرد))[2].

بار خدایا از تو میخواهم ما را برای کسب رضایت خودت خالص گردانی و با عفو و عافیت خودت از غیر خودت ما را دور گردانی و با ما به فضل و رحمت خود معامله کنی نه اینکه با عدل و دادت مجازاتمان نمایی و بار خدایا بر شکر گزاری نعمتهایت و یاد و ذکر خودت ما را کمک نما و ما را در سختی و فراخی ، زندگی و مرگ ، تندرستی و بیماری و سفر و حضر و ظاهر وباطن به خاطر دوستانت مدد فرما ، بار خدایا همانا من دین و دل و پایان کارم را به تو سپردم و خداوندا آنچه از نعمتت بر من و جمیع دوستان و مریدین و منسوبین مرحمت نمودی به اتمام برسان .آمین

---

۱ - اشاره است به حدیثی که حضرت فرمودند : ألا أُخبِرُكُم بِأفضلِ مِن درجهِ الصيامِ والصلاه والصدقه قالوا بلى قال صلاح ذات البين فإن فساد ذات البين هي الحالقه لا أقول تحلق الشعر ولكن تحلق الدين : آیا شما را آگاه کنم به چیزی که فضل آن از نماز و روزه و زکات بیشتر است صحابه عرض کردند : بلی و رسول الله (ﷺ) فرمودند : اصلاح بین خودتان چراکه فساد بین مسلمانان حالقه (قطع کننده) است ، نمی گویم قطع کننده موهایتان می گویم قطع کننده ی دینتان است . سنن ترمذی ج٤ /٦٣٣ – مسند امام احمد ٣/ ٤٣

۲ - صحیح بخاری ح٥٦١٣– صحیح مسلم ح ٤٦٤٣– سنن ترمذی ح ١٨٥٥– سنن ابوداود ٤٢٦٥– سنن امام احمد ح ٢٢٤٢٨– موطا امام مالک ح ١٤١٠

رساله ی دوم :

درباره رابطه و دیگر آداب طریقت نقشبندی

اهم موضوعات

۱- استعداد های متفاوت افراد در کسب معارف

۲- معنی حقیقی (الطُرُقُ اِلی اللّه بِعدَدِ اَنفاسِ الخَلائِقِ)

۳- تزکیه و تصفیه ، در همراهی با مرشدی کامل ممکن است .

۴- توضیح برخی آداب طریق برای مبتدیان مانند رابطه و ذکر قلبی

۵- ...

بسم الله الرحمن الرحیم

و الصلاه و السلام علی جوهر حقیقه العرفان و العبودیه و منبع انوار اسرار دوائر الطرائق العلیه ،سر الوجود بین الصانع و الموجود ،سیدنا و مولانا محمد ﷺالموعود بالحوض المورود و المقام المحمود و علی آله و اصحابه التابعین له فی طریق المقصود رضاء للملک المعبود و بعد ...

به نام پروردگار فراخ بخشِ مهربان و صلوات و درود خداوند بر جوهره ی حقیقی عرفان و بندگی و منبع انوار اسرار دوائر طرایق علیه ، سُر وجود ، بین صانع و موجود ، سید و سرور ما حضرت محمد مصطفیﷺ کسی که به حوض مورود[1] و مقام محمود وعده داده شده و سلام و درود بر آل و یاران طریق او رضای خداوند معبود را با فرستادن صلوات مذکور خواهانیم و اما :

همانا یکی از برادران محبوب از این فقیر درخواست نمود تا رساله ای را پیرامون تمسک به طریقت و رابطه برای مبتدیان در طریقت ، بنگارم تا برای ایشان آگاهی دهنده بوده و اشکالاتشان را رفع نموده و خاطر او را آسوده کرده و برای کسانی که

[1] – حوض مورود : حوض کوثر که به رسول الله ﷺوعده داده شده است.

تازه به سلک طریقت در می آیند ،این چند سطر را می نگارم تا راهنمای ابتدای راهشان باشد و إن شاءالله و به لطف او وتوسل به ارواح بزرگواران ، درهای رحمت و فیوضات الهی و ربانی بر دلها و لطائف درونی آنها گشوده شده تا به جایی برسند که از مرحله ی تقلید محض رهایی یافته و برایشان نوعی از ادراک شهودی و احساس قلبی که مناسب احوالشان باشد ، دست دهد و حالشان به شیوه ای تغییر یابد تا اهلیت آداب طریقت را بیابند .

و البته باید دانست طی آداب طریق ، حسبِ اشاره و امر مُرشد بوده و چنین نیست که پنداشته شود ، آداب طریق همین چیزی است که در این مقال گفته شده ، بلکه باید گفته شود که این موارد و دستورات برای مبتدی است و کسانی که در مراحل بالاترند اعمال و دستوراتی دیگر دارند ، در مراحل متوسط نوعی دیگر است و در مراتب انتهایی آدابی دیگر.

شخصی که به دستور رابطه ی مرشد می پردازد و در مراحل ابتدایی است ، به واسطه ی رابطه و پیدا شدن علاقه و نسبت روحانی ، ممکن است حالات و مشاهداتی برای وی حاصل شود ، در این حال بر اوست که به آنها مغرور نشده و نپندارد که تمام طریقِ معرفت همین است و بدینسان از راه راست منحرف گشته و از رسیدن به هدف و مقصد نهایی باز ماند . قرآن می فرماید ((وَمَنْ يعشُ عنْ ذِكرِ الرحمن نُقَيِّضْ له شيطاناً فهو له قرين / و إنهم لَيَصُدّونَهُم عن السبيلِ و يَحْسَبونَ أنهم مهتدون –۳۶و ۳۷ زخرف))[۱] .

---

۱ – و هرکس که از یاد خدا روی گرداند ،شیطانی بر او می گماریم که همراهش باشد / و آن شیطانها آنها را از راه راست باز دارند و [آنها] می‌پندارند که راه یافتگانند .

و باید دانست که مبتدیان ، دارای استعدادهای فطری یکسان و همچنین تلاش و مجاهده در یک حد ، نیستند ، در این باره حق تعالی می فرماید ((وقدْ خلَقكُم أطوارا/ ١٤ نوح))[١] و اثر[٢] وارد شده در این مورد هم معروف است که می فرماید : ((الطُرقُ الی اللّه بعَددِ أنفاسِ الخَلائِقِ/ طرق وصول به درگاه الهی به عدد انفاس انسانها است))[٣] و این بدان معنی نیست که در راه عبادت و معرفت خداوند هر کس انگونه که خود بخواهد ، راهی بر بافته و مسیری خود ساخته را بر گزیند ، چرا که اگر چنین باشد و هر شخص هوای نفس خویش را ، معبود و مقصود خود قرار داده و بر مدار اوهام و خیالات خود حرکت نماید ، و راه شریعت و دین را کنار بگذارد ،طولی نمی کشد که از جاده ی شریعت غراء محمدیﷺمنحرف شده و گمراه می گردد . و از طرفی پر واضح است که سلوکِ معنوی تمام طریقت ها ی عرفانی و تحمل انواع مشقات و انجام اذکار و ... تنها به واسطه و در سایه ی تبعیت از شریعت غراء ممکن است و شخصی که راهی غیر از شریعت برگزیند ، منحرف و متخلف از مسیر اصلی است و مسیر او زندقه است نه طریقت!

بنابراین مقصود از اثر مشهور که راه های وصول به درگاه الهی را به عدد انفاس

---

١ – و به تحقیق خداوند شما را به گونه های مختلف بیافرید .

٢ – اثر : در اصطلاح اصول حدیث عبارت است از کلام بزرگان دین مانند صحابه و تابعین . همچنین گروهی از اهل حدیث سه اصطلاح حدیث ، خبر و اثر را مترادف می دانند .

٣ – شرح سنن ابن ماجه السیوطی ، عبدالغنی ، فخر الحسن الدهلوی ١٦/١ – الفتاوی الحدیثیه ابن حجر الهیتمی ١ /٥٦ – مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح الملا علی القاری ١٨٩/١٥ .

خلائق ، برشمرده ؛ این است که به حسب تفاوت استعداد فطری افراد و مراتب تلاش و مجاهده ی خالصانه و خداپسندانه شان ، و چگونگی صرف همت و غیرت آنان در راه تصفیه و تزکیه ی نفس از ناپسندیها و رذائل بشری و اکتساب صفات پسندیده و پیروی از سنن مصطفوی ﷺ ؛ درجاتشان نیز ، متفاوت و متعدد است . و این همچنان است که درراه کسب علم معمول است و معروف و خبر[1] وارد شده دلالت می نماید که ((کلّم الناسَ علی قَدرِ عقولهم / با مردم بر میزان و درجه ی عقلشان سخن بگو)) و در روایت دیگری آمده که ((نحن مَعاشِرَ الانبیاءِ نُکَلّمُ الناسَ عَلَی قَدَرِ عُقُولِهِمْ / ما جماعت انبیا با مردم بر حسب عقلشان سخن می گوییم))[2]. باید بگوییم منظور از (قدر عقل ها) در خبر فوق ، وسعت و ظرفیت و استعداد ذاتی و مقدار تلاش و کوشش و نوع تفکر اشخاص و عدم غفلتشان از حقایق و درجات توکلشان می باشد. و همچنین است که در علوم ظاهری شخص مبتدی را با متوسط و منتهی ، همدرس نمی کنند ، چرا که مشغول شدن مبتدی به کتابی همچون(تهذیب الکلام)[3] که در مراحل انتهایی باید تحصیل شود و یا برعکس مشغول شدن طلاب انتهایی به کتابهای ابتدایی تضییع وقت و عمر است .

وباید دانست که که تعلیم و تعلم برای طلاب و سیر و سلوک برای متمسکین طریقت

---

۱ - خبردر اصطلاح علم حدیث عبارت است از احادیث رسول الله ﷺ

۲ - (جامع الاحادیث سیوطی ۴۰۱/۶- الدرر المنتثره سیوطی ۳/۱ - اللئالی المنثوره الزرکشی ۱۰۷/۱ و ...

۳ - تهذیب الکلام کتابی است در علم عقائد و کلام اسلامی تالیف علامه تفتازانی که طلاب علوم دینی در اواخر دوره ی تحصیل می خوانند .

، با سفر در دریایی عمیق و پهناور ، مشابهت دارد که شنا کردن برای کسی که شنا نمی داند و یا سفر در آن بدون سوار شدن بر کشتی شریعت ، حاصلی جز هلاک و یأس و حرمان ندارد .

وهر کس خواهان موفقیت در این راه است و می خواهد که انوار حقیقت بر او آشکار شود ، بر اوست که اولا : تحت ارشادات مرشد کامل و مکملی باشد زیرا این مرشد همچون ناخدا ،کشتی را در دریا پیش می برد و شخص مرید به وسیله ی مرشد کامل و مکمل ، مرواریدهای معرفت را از قعر دریا بیرون می آورد . پس از بیعت با مرشدِ وقت ؛ که باید مجاز به ارشاد باشد ، با اخلاص و تسلیم و اراده ی سلوک در طریقت ، برای شروع به صورت زیر عمل نماید :

۱- دو رکعت نماز با ادای شرایط و ارکان و سنن به جای آورد و پس از نماز در همان محل رو به قبله نشسته و سرش را به زیر انداخته و سپس:

۲- سوره ی فاتحه و سوره ی اخلاص را قرائت نموده و ثواب قرائتش را به ارواح انبیاء خصوصا حضرت خاتم و جمیع آل و اصحابش و ارواح اولیاء و علمای ربانی و مجتهدین و اقطاب و مرشدش ، هدیه نموده و سپس

۳- به تعداد عدد فرد از هفت تا پانزده ، بر حضرت رسول الله (ﷺ) ، صلوات بفرستد و به همین عدد و با حضور معنی ، استغفار (أستغفر الله) نماید و سپس:

۴- به مفاد حدیث شریف (أَكْثِرُوا ذِكْرَ هَاذِمِ اللَّذَاتِ المَوتِ فَإنَّهُ ما مِن قَلِيلٍ إلا وَ كَثَّرَهُ و ما مِن كَثِيرٍ إلا و قَلَّله/ بسیار یاد کنید از بین برنده ی تمام لذتها یعنی مرگ را ، چرا که به یاد مرگ افتادن در سختی ها و کمبودها ، فراخی خاطر را زیاد می نماید و یاد کردن مرگ در هنگام فراخی و خوشی ها باعث کم شدن لذت ها ودنیا طلبی می

شود)[1] به مدت پنج تا ده دقیقه به تفکر در باره ی مرگ و حضور در قبر بپردازد ،چرا که تفکر در باره ی مرگ انسان را آماده می کند تا از علائق مادی و رذائل نفسانی تجرید یافته و قلبش آمادگی اتصال به ارواح را بیابد. و پس از رابطه ی مرگ به صورت زیر به رابطه مرشد بپردازد :

۵- پس از مقدمات گفته شده روح مجرد (بدون تصور جسم و صورت) مرشد را در مقابل قلب خود حاضر دانسته و قلب خود را همچون آیینه ی بزرگی مقابل روح مرشدش جهت کسب فیوضات و برکات باز نماید . وباید بدانی که روح حضرت رسول اکرم (ﷺ) در بالای سینه ی روح مرشد حاضر است و تصور کن که انوار و فیوضات ربانی از بحر رحمت الهی بر روح صاحبِ فتوح یعنی حضرت خاتم الانبیاء (ﷺ) وارد شده و حضرت ایشان (ﷺ)واسطه و وسیله ی عظمی بین خالق و مخلوق ، قبل از هر وسیله ی دیگری است . و فیوضات و برکات الهی از قلب مبارک حضرت رسول الله (ﷺ) بر قلبِ ملکه ی رابطه ، نازل شده و از قلبِ ایشان هم ، بر قلب مرید ، جهت کسب محبت الهی وارد می شود . و معلوم است که مرید باید در هنگام مشغول شدن به رابطه صرفا ، حضور روحِ مجرد مرشد را تصور نموده و به انتظار نزول فیضان انوار و رحمات الهی از جانب روح مرشد به قلب خود باشد و از تصور صورت او و یا

---

۱ - / مراجع و الفاظ این حدیث بسیار زیاد است در اکثر کتب معتبره حدیث با الفاظی مختلف اما قریب المعنی آمده است مانند : سنن ابن ماجه ۱۴۴۲/۲- سنن نسائی ۴/۴ – سنن ترمذی ۵۵۲/۴ صحیح ابن حبان بستی ۲۵۹/۶ – مسند امام احمد ۳۰۱/۱۳ – مسند بزار ۵۰/۶ و ...

... بپرهیزد ، حتی چنین فرض کند که هیچگاه سیمای شیخ مرشد را مشاهده ننموده است چرا که ارتباط با ارواح بزرگان صرفا با روح آنها است نه با جسمشان .

همچنین بر حسب آداب طریقت ؛ هنگام رابطه ، باید چشمهای خود را ببندد تا حضورش کاملتر باشد. و هرگاه هنگام مشغول شدن به رابطه ، صورتها و اوهامی در خیالش پدید آمد ، به آنها توجه نکند و همچنان مشغول رابطه باشد و از روح مرشد دفع اوهام و خیالات مذکور را طلب نماید . و اگر عیناً صورتها و چیزهایی را مشاهده نمود ، به آنها اعتنا ننماید ، بلکه روح رابطه ی مرشد را متوجه آنها ساخته و از رابطه دفعشان را طلب کرده و در هر حال فکر خود را به آنها مشغول نساخته و به وجودشان مبالاتی نکند و همچون گذشته به رابطه کردن خود ادامه دهد . و اگر صورتِ مثالی مرشد ، جلو چشمانش ظاهر شده ، اهمیتی نداشته و او کماکان به رابطه ی روح مجرد مرشدش ادامه دهد.و اگر گفته شود چگونه می توان حضور ملکه ی رابطه را بدون تصور جسم و تخیل صورت مرشد ، درک نمود در پاسخ می گوییم :

این مطلب همانند درک رنگ و رائحه ی گل از ، شاخه و برگ گل است (که متصور است گل را نبینی ولی بوی گل را درک و احساس کنی) و یا مانند احساس نور خورشید است در اتاقی که خورشید را مشاهده نکنی ولی نور خورشید ،که به نفس خویش وجود خارجی ندارد و قائم به ذات خویش نیست ، را می توان احساس و تصور نمود .

به عبارت واضحتر باید گفت هر انسان مؤمنی به وجود روح خویش و تعلق آن به جمیع ذرات وجود خود اذعان و ایمان دارد اما درنظر افرادی که اهل بصیرت نیستند ، تصور حقیقت روح غیر ممکن است. همچنین می دانیم که اجسام لطیف و نورانی چون ملائکه و یا اجنه و یا هوا و ... وجود حقیقی دارند اما تصور کیفیتشان خارج از قدرت خیال ماست .

در هرحال مسئله ی مهم این است که بر شخص مرید مبتدی واجب است که به ترتیب و کیفیتی که توضیح داده شد به رابطه ی خویش مشغول شده و بر آن مداومت نماید ، چرا که این اشکال و سؤال برای هر کس که در ابتدای طریق است پیش می آید که جواب آن داده شد .

و بر مرید واجب است که با خلوص کامل در نیت و تسلیم محض ، آداب طریقت را به جای آورده و به خیالات باطل و بیهوده و تصورات فاسد ،که به ذهنش خطور می کند ؛ وقعی ننهد و در صورت مداومت بر آداب طریقت ، إن شاءالله پس از مدتی و بر حسب استعداد و تلاش خود ، حالت شهود و درک حقیقی برای وی آشکار می شود و از دائره ی تقلید محض خارج شده و آشکارا برای او حالت روحی متفاوت و جدیدی پدید می آید به صورتی که قبلا چنین حالت وجدانی و روحی را احساس نکرده است و می فهمد که ماورای عالم ماده و احساس ظاهری ، جهانی دیگر وجود دارد که عالم مجردات است و ادارک معرفت باری تعالی وحقیقت عبادات و مسائل دینی بر حسب طاقت و استعدادش بر او روشن می شود . و باید دانست جزدر عالم طریقت و تصوف ، درک حقایق و خروج از دائره ی تقلید محض ، غیر ممکن

است هر چند شخص ، عالم زمان خویش باشد .

نکته ی دیگری که باید شخص مبتدی به آن توجه نماید این است که ترتیب مذکور تنها در ابتدای مشغول شدن به رابطه لازم است و همچنین بر او واجب نیست که هر لحظه به این خیال بپردازد که آیا رابطه حاضر است یا نه؟ و یا اینکه فیوضات و انوار الهی از منبع خویش به طریق مذکور بر قلب او وارد می شود یا نه ؟ بلکه او به انتظار وارد شدن رحمت الهی از روح مرشد بر قلب خود مشغول شود. و این مطلب مانند این است که شخص کشاورز و باغدار هر روز که به آبیاری مزرعه و باغ خود می پردازد ، در ابتدای کار ، مقدار مشخصی آب را از منبع یا نهری به مزرعه و باغ خود می آورد و توجهش به این است که آب به درختان و مزرعه اش برسد و پس از وصول آب به محل مورد نظرش ؛ هر لحظه به منبع و مسیر باز نمی گردد تا از وجود آب در منبع و آمدنش اطمینان حاصل کند ، بلکه به کار کشاورزی و آبیاری خود مشغول است .

و باید در حال مشغول شدن به رابطه ، ذهن خود را از پرداختن به اموری که ممکن است باعث تشویش خاطر او شوند ، باز دارد و اگر هنگام رابطه ، خیالات و تفکراتی بر او مستولی شد که او را از انتظار ورود فیض و رحمت باز می داشتند ، بر اوست که آگاه شده و دوباره به رابطه ی خود باز گشته و همین بازگشتن کافی است و او در اینکه هنگام رابطه کردن ؛ خیالات و تفکراتی به دهنش می آیند معذور است ،چرا که این خیالات و تفکرات حتی در هنگام نماز هم وجود داشته و او به واسطه ی وجود این خیالات ، نمازش را قطع نمی نماید و هر گاه او به رابطه مشغول شده و فکرش همراه رابطه است ، به اذن خداوند منان ،

رابطه (روح مرشد) نمی گذارد که سرگردان و گمراه شود.

این نوع رابطه را که توضیح داده شد ؛ اصطلاحا رابطه ی مخصوص می گوینـد و هر مریدی باید حداقل نیم ساعت (در شبانه روز) بـدان مشغول شـود .امـا انتظـار ورود انوار و رحمت الهی که اصطلاحا آنرا رابطه ی دائمی و عمومی می نامند ، احتیاجی به شرائط مذکور ندارد و صرفِ انتظار قلبی از روح مرشد برای این نوع رابطه کافیست و معلوم است ازدیاد در اشتغال به رابطه در هر حال ، باعث ازدیـاد نفع خواهد شد و پایداریش بیشتر است[1] .

از دیگر آداب طریقت برای مرید مبتدی ، مشغول شدن به ذکر قلبی است که پس از مشغول شدن به رابطه ی روح مرشد ، مرید با قلب خود به ذکر خداوند مـی پـردازد و کیفیت آن چنین است که مرید اولا ، نَفَسِ خود را حبس نموده (یعنی نفس نکشد) و نوک زبان را به سقف دهان بچسپاند ، و قلب خود را مانند ظرفی تصور کنـد و بـدون تحرک زبان و بدون صوت و صرفا در خیال خـود لفـظ جلالـه ی (الله) - کـه اسـم اعظم حق تعالی می باشد- را بر قلب خود وارد(ضرب) کند و توجه نماید کـه تعـداد

---

۱ - در مورد رابطه ی مرشد متوفی و خصوصـا حضرت پیر کبیـر شـاه عثمـان سـراج الدین ، پس از وفات ایشان و بنا به نظر بسیاری از علمـای برجسـته ی مکتـب حضـرت شیخ ، رابطه برای تمام افراد چه آنانیکه اهل رابطه بوده و چه آنانیکه مبتدی بوده و یـا بعد از وفات حضرت شیخ متمسک می شوند نه تنها جائز بلکـه لازم اسـت. و ایـن نظـر بزرگوارانی چون ماموستا ملا احمد امام (سقز) ، ماموستا ملا محمد بداقی (پیرانشهر) ،استاد حـاج یارجـان آخوند (تـرکمن صـحرا) ، ماموسـتا سـید بهاءالـدین احمـدی و ماموستا عبدالکریم یوسفی(سنندج) ،ماموستا شیخ محمد سـعید نقشـبندی (روانسـر) و بسیاری از اساتید در کردستان عراق و ترکیه و ... می باشد.

لفظ جلاله ی (الله) را به عدد فرد ، قلباً ذکر نماید. و هر گاه نَفَس در سینه اش تنگ گشت و به تازه نمودن نَفَس احتیاج داشت ، ذکر قلبی را بر عدد فردی از سه تا بیست و یک ، قطع کرده و تجدید نفس نماید و دوباره به همان کیفیت ، به ذکر قلبی مذکور ادامه دهد .و در هنگام مشغول شدن به ذکر قلبی ، باید بر معنی مدلول لفظ جلاله ی (الله) که ذات بی مثال باری تعالی است توجه نماید و این حضور معنی را در تمام اوقاتی که به ذکر می پردازد ، داشته باشد تا جای جایِ قلبش ، نورانی و از محبت پروردگار ، مملو شده و هر آنچه غیر از ذات الله است از صفحه ی قلب او پاک شود . همچنین باید هنگام ذکر قلبی بر حسب توانایی اش ، لفظ جلاله ی (الله) را با قدرت بر قلب خود ضرب[1] نماید به گونه ای که قلبش احساسِ اَلمِ کوبیدنِ لفظ را احساس نماید و مدت زمان مشغول شدن به ذکر قلبی هم حداقل نیم ساعت یا بیشتر باشدو اگر وقت خواب فرا رسید ، بر همین آداب رابطه و یا ذکر بخوابد و در اوقات دیگر نیز که مشغول کسب و کار و ... می باشد غافل نبوده و باید همزمان با کسب و کار و استراحت به رابطه و یا ذکر قلبی مشغول باشد و این مانعی برای اشتغالش به کارهای حلال نخواهد بود . چرا که آیات شریفه ی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ - توبه / ۱۱۹)[2] و یا آیه ی (وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ/ اعراف ۲۰۵)[3]

---

۱ - ضرب نمودن : کوبیدن – نقش بستن

۲ - ای اهل ایمان تقوای خدا داشته باشید و با راست کرداران همراهی کنید .

۳ - و در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بی‌صدای بلند یاد کن و از غافلان مباش .

به این موضوع اشاره دارند که رابطه ی قلبی مرشد و ذکر قلبی مصادیقی از معنی آیات مذکورند و البته مشغول شدن به این آداب برای مبتدیِ طریق ، کافی است و بقیه ی امورات ، به ذات حق تعالی محول است و به توفیق خاص الهی بستگی دارد که فرموده ((وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى /نجم ۳۹))[۱].

ولا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مقتدانا محمد و علی آله و أصحابه أجمعین .

---

۱ - و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست .

رساله سوم (با اندکی تلخیص)

درباره ی برخی مسائل دینی و عرفان و تصوف اسلامی

اهم موضوعات :

۱- اساس طریقت نقشبندی همان مشرب صحابه ی کرام است.

۲- کلماتی از حضرت ضیاءالدین درباره ی تعامل با نفس

۳- غلو در بیان مقام اولیا

۴- کرامات اولیا

۵- ارتباط روحی با اولیا

۶- حقیقت رابطه در طریقت نقشبندی ، همراهی قلبی با صالحان است.

۷- هدف از طریقت ، شهود عجائب و کسب کرامت نیست بلکه هدف تزکیه و تصفیه ی حقیقی است

۸- موضوع جهاد در راه خدا

۹- آیا طریقت حزبی سیاسی است ؟

۱۰-همانا حزب حقیقی ، تنها ؛ حزب خدا است و بس.

۱۱-...

توضیح

این رساله در پاسخ به پرسشهای مطرح شده در رابطه با برخی مسائل ، حول تصوف و آداب طریق و ... ، نگاشته شده که یکی از علمای کشور لبنان به نام شیخ نزیه پرسش نموده و حضرت شیخ نیز پاسخ آنها را بیان فرموده اند . در ضمن برخی مطالب که جنبه ی شخصی داشته حذف شده است .و به علت طولانی بودن رساله ، مباحث آن فصل بندی شده است و برخی مطالب به علت اهمیت موضوع ، جابه جا شده است (مترجم)

بسمه سبحانه و تعالی

دوست عزیز و محبوبم شیخ نزیه ، بعد از اهداء سلام و دعاء خیر ، خداوند ما و شما را از هرچه ناپسند است عافیت بدارد .

سؤالاتی پیرا مون برخی مسائل شرعی و ملاحظاتی در عرفان و تصوف از طرف شما به اینجانب رسید که نشان از حُسن نیت و سلامتی باورتان دارد ، لذا بنده نیز پرسشهای مذکور را جهت شما و دیگر برادران دینی ،پاسخ و توضیح خواهم داد.

نشانه ی بدعت بودن یک امر ، در آثار آن خود نمایی می کند

ای نور چشمانم ؛ بدان که طریقت علیه ی نقشبندیه ، بدعتی نوظهور در دین نیست که گمراه کننده باشد ، چرا که هر کس به شرف انتساب آن نائل شود و در مسیرِ آداب آن ، با صدق و اخلاص قدم بردارد ، قلبش منور شده و روز به روز این را احساس می کند، که از ناپاکیهای هواپرستی و امیال فاسدی که در درون او جمع شده ؛ بیزار و دور می شود . درحالی که این ناپاکیها وعلائق ناپسند قبل از تمسک به طریقت ، در درون او متراکم بوده و به سبب ارتکاب به گناه و امور پست و غفلت از حق ، بصیرت و بینش او را پوشانده بودند .

اساس و مشرب طریقه نقشبندیه چیست ؟

ای عزیز باید دانست ،که اساس و مشرب طریقتِ نقشبندیه ، همان اساس و مشرب صحابه ی کرام رسول الله (ﷺ) می باشد که اصل آن صدق و فرعش ، اخلاص در

عمل است و تنها اهل اختصاص این مشرب و مسلک دست می یابند و این فضلی خدادادی است که هر که را خواهد می بخشد ((ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ – حدید /۲۱))[1].

باید دانست که این راه ، در واقع همان راه و مسیر انبیای کرام است. ((قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ– یوسف /۱۰۸))[2] و ((قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ / ۱۳۶))[3].

و باید دانست که از اصول اولیه ی طریقت - انتخاب عزیمت ها و ترک نمودن رخصت هاست[4] - و البته منظور از ترک رخصتها و برگزیدن عزیمت ها ، آن

---

۱ - واین فضلی است از طرف خدا هرکه را خواهد عطا می نماید و خداوند صاحب فضل عظیمی است / حدید /۲۱

۲ - بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می‌خوانیم. منزه است خدا و من از مشرکان نیستم.

۳ -. بگویید: ما به خدا و آیاتی که بر ما نازل شده و نیز آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبطها نازل آمده و نیز آنچه به موسی و عیسی فرستاده شده و آنچه بر پیامبران دیگر از جانب پروردگارشان آمده است، ایمان آورده‌ایم. میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌نهیم و همه در برابر خدا تسلیم هستیم.

٤ -عزیمت در معنی لغوی یعنی تأکید در اراده ی انجام کار و رَخصص به معنی سهولت وآسانی و جواز می باشد اما در اصطلاح اصول فقه باید گفت : شریعت مقدس احکامی را جهت مسلمانان وضع نموده که برخی از آنها واجب و برخی مندوب و برخی هم مباح اند و در مقابل ، از برخی امور نهی فرموده که یا حرام اند یا مکروه .

نیست گمان شود ، که مثلا ، هنگام سفر نمازمان را قصر نکنیم و یا به جمع

اما در عمل ، هنگامی که برخی امور شرعی تحت شرائطی قرار می گیرند که انجام آن مطابق اصل حکم ممکن نبوده و یا مشقت آور باشد ، شریعت مقدس جهت نیاز مردم و زدودن سختی ها ، جوازهایی را صادر نموده که در ایام ضرورت می توان بدانها عمل نمود . از طرف دیگر در شریعت مقدس حداقل و حداکثر انتظاراتی در رعایت اوامر شرعی از مسلمانان وجود دارد که عمل به حداکثر انتظارات یا جهت بالای احکام ، اصل برای عمل است و عمل به حداقل انتظارات یا جهت پایین احکام شرعی هم جائز می باشد . پس رعایت جنبه ی بالای احکام و اصل آنها از باب عزیمت است و عمل به حداقل ها در ضرورتها و ... از باب رخص است . مثلا فرض کنید برای انجام یک امر شرعی دو راه سخت و آسان وجود دارد . انتخاب راه آسان را - رخص - و انتخاب راه سخت تر را - عزیمت - گویند و انتخاب راه سخت تر همواره مد نظر اهل ورع و تقوی بوده که منش و مشرب بیشتر صحابه ی کرام و تابعین است . مثلا به علت مشقتی که در سفر وجود دارد ، مسافری که سفرش حلال باشد ، اجازه دارد روزه نگیرد و این از باب -رخص - است چرا که در شریعت شکستن روزه برای مسافر جائز است اما گرفتن روزه در سفر ، از باب - عزیمت - و تحمل سختی آن جهت کسب فضائل بیشتر است . یا مثلا گفتن کلمه ی کفر در هنگام تهدید به قتل از سوی دشمن ، جائز و از باب - رخص - است ، اما تحمل مشقت شکنجه و نگفتن کلمه ی کفر و نائل شدن به شرف شهادت از باب - عزیمت - است . یا در ترفهات و لذت جویی های حلال که جزء امور مباح می باشند ،کم خوری و کم خوابی و کم لذت جویی از باب - عزیمت - و ترفه و لذت جویی که در حد اسراف نباشد ازباب - رخص- است و گمانی در این نیست که اهل تقوی همواره جنبه ی عزیمت را بر جنبه ی - رخص - ترجیح داده اند مگر در مواردی که ضرورت حکم به واجبی نماید . مثلا خوردن گوشت مردار در هنگام اضطرار و گرسنگی شدید و نبود قوت دیگر به اندازه ای که حفظ حیات شود و به جهت حفظ حیات و نفس ، از واجبات است و در این مورد عزیمتی در نخوردن و هلاک شدن وجود ندارد و شخص حتما باید به رخصت شرعی یعنی خوردن مردار عمل نماید .

نخوانیم[1] بلکه هدفم از ترکِ رخصتها ؛ ترک ترفه و لذت جویی زیاد در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و ... است ، هر چند این امور جزء امورات مباح باشند و منظورم از گرفتن عزیمت ها ، بالا زدن آستین همت و تلاش و مجاهده در راه انجام اعمال صالح و اوامر شرعی و انجام سنن مصطفوی ﷺ و کسب رضای خالق معبود و بخشش مال و کمک به فقرا و نیازمندان است . برای درک این موضوع این آیه را بخوان که حق تعالی می فرماید :

((لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَوةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ))[2].

تعامل با نفس انسانی در زهد اسلامی و رهبانیت غیر اسلامی

و حال ، محور فعالیت و (برخورد با نفس اماره) وکلید ورود به درگاه محبت الهی را

---

۱ - چرا که قصر نماز و جمع آن در سفر بهتر و با فضیلت تر از اتمام آنهاست .

۲ - نیکی آن نیست که روی خود به جانب مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران ایمان آورد. و مال خود را، با آنکه دوستش دارد، بـه خویشاوندان و یتیمـان و درمانـدگان و مسـافران و گدایان و دربندماندگان ببخشد. و نماز بگزارد و زکات بدهد. و نیـز کسـانی هستند کـه چون عهدی می‌بندند بدان وفا می‌کنند. و آنان که در بینوایی و بیماری و به هنگام جنـگ صبر می‌کنند، اینان راستگویان و پرهیزگارانند.

بر اساس سخنانی از جد بزرگوارم ، حضرت شیخ عمر ضیاءالدین ؛ که در رساله ای برای برخی مریدین نگاشته ، تبیین می نمایم . هر چند رساله ی مذکور خطاب به شخص خاصی می باشد اما مطالب آن برای هر بنده ای که مکلف به اوامر شریعت است ، قابل استفاده و محل توجه است[1]. ایشان در رساله ی مذکور فرموده اند:

بر هر بنده ای از بندگان خدا لازم است که نفس خود را در هر امری چه سخت و چه آسان مشغول سازد[2] ، تا در نهایت ، نفسش مطیع او گردد ، چرا که در حقیقت آن چیزی که انسان را از بندگی و عبادت خدا و توجه خالصانه به سوی او باز می دارد ؛ همانا نفس اماره ی انسان است و مادامی که نفس انسانی فرصت

---

۱ - این رساله خطاب به ملا عبدالقادر مدرس بیاره ی شریفه است که در مراجع زیر ثبت شده است :

یاد مرادن ج دوم /۲۱۵ تالیف ملا عبدالکریم مدرس - نور الناظرین/ ۱۱۱ / تالیف ملا محمود باکی به تصحیح امجد امام

۲ - بیشتر مخالفین اهل تصوف ، آنان را به پیروی از رهبانیت مسیحی متهم می نمایند و در حالیکه بزرگان اهل تصوف هیچگاه برخورداری از نعمتهای حلال و لذائذ مادی را در حد شرعی و معقول ، ناپسند نشمرده اند بلکه بر اساس آموزه های قران و حدیث نبوی دریافته اند که نفس انسانی را چنان باید عادت داد که هم از نعمت های حلال و خداداد بهره برده و هم سختی ها و کمبودها را احساس و تحمل نماید تا به قول معروف ، تلخ و شیرین روزگار را چشیده و به سمت کمال حرکت نماید . و همین مطلب مهم معرفت النفس است که رسول خداﷺ ، رهبانیت را که به معنی سرکوب نیازهای انسانی است ، نفی و طرد نموده و به جای آن ، زهد اسلامی را که به معنی بهره مند نمودن نفس از نعمت های خداداد در حد معقول و شرعی است ، معرفی می نماید و البته مشخص است که آنچه از طرف بزرگان تصوف در مبارزه با نفس مطرح شده ، هواپرستی و میل به سمت ناپسندیها و محرمات و مکروهاتی مانند ، اسراف و ترفه است که مطابق نصوص شرعی نیز مذموم است .

تحرک و اندیشه ی ناپسندی داشته باشد ؛ اوقات انسان ، حتی زمانی که مشغول ذکرخداست از القائاتِ آن ، مصون وخالی نخواهد بود و این همان چیزی است که اخلاص در عمل را حتی برای عالمان برجسته ، سخت نموده و آنها را از رسیدن به درجات خواص ، باز می دارد.

و هر گاه نفس اماره ، بر قلب آدمی تسلط یابد ، رفته رفته قلب را به اسارت خویش در می آورد و سرپرستی سراسر وجود در اختیار نفس خواهد بود ، و اگر نفس ، تحرکی (خواهشی) داشته باشد قلب هم ، همراه او بوده و اگر نفس تسکین یابد ، قلب نیز آرام خواهد شد و در این حال دنیا دوستی و ریاست طلبی از دل انسان هیچگاه خارج نمی شود . پس چگونه ممکن است شخص عاقل ، ادعای قرب حق تعالی را بنماید در حالیکه نفسش بر او مستولی است ؟ و چگونه ممکن است ، انسان در عبادتش اخلاص داشته باشد در حالیکه از آفاتِ نفسِ خود آگاه نیست؟ و در این حال که نفس ، بر وجود حاکم است ؛ هوا پرستی همچون مایه ی حیاتِ نفس اماره است و شیطان ، خدمتگزار او و شرارت ، نهفته در طبیعتِ نفس و منازعه و دشمنی با حق ، در خلقتش پای برجا و استوار است و سوء ظن و خود برتر بینی و حسادت و خود خواهی و عدم احترام به دیگران و طولانی شدن آرزوها وامثال این موارد ، از جمله ی اخلاق او گردیده و زندگانیش در پی کسب نام و نشان و شهرت خواهد بود و آفات و زیان های این منشِ نفسانی چه بسیارند و پناه بر خدا که ما را از شرّ و بدی آن نجات دهد .

و درنتیجه ؛ نفس ، خواهان و دوست دارِ این است که همچون خداوند منان ، مورد اطاعت و پرستش وتعظیم ، واقع شود و در این صورت چگونه نزدیک شدن به بارگاه الهی برای چنین شخصی ممکن خواهد شد ؟ و چگونه چنین کسی

می تواند صادق و راست کردار باشد در حالیکه او با نفسِ اماره اش چنین مصالحه ای نموده است ؟ و هر کس با چنین نفسی دلسوزی نماید هیچگاه رستگار نخواهد شد. بنابراین بر انسان صادق لازم است ، هر کار ناپسندی را که نفسش دوست دارد ، ترک نماید و سرزنشِ پند دهندگان را قبول نموده و به کسانی که او را مدح و تمجید می کنند ، بگوید : آنچه مرا به آن مدح می کنید ، به دلیل نا آگاهیتان است . و هر لحظه به نفس خود بگوید : خداوند تو را در رسیدن به مرادت توفیق ندهد . پناه بر خدا از وجودی که در آن تخم خود بینی کاشته شود و همانا هر کس نفس اماره ی خود را پاک ببیند ، و در وجودش چیزی پست تر از نفسِ هواخواه را تصور نماید ، براستی که نفس اماره را نشناخته است ! و چگونه آن را شناخته که نفسِ خود را منزه می داند ، در حالیکه مثلا برای همین نفس ، کینه می ورزد و دل مسلمانی را می آزارد . بنابراین واجب است همانگونه که از سَم ، دوری می شود ، از ولا یتِ نفس نیز ، اجتناب ورزیده شود . و مادامیکه نفس بر قلب حاکم است ، خیری در دل نمی توان پیدا نمود ، چرا که وجود ولا یت نفس بر قلب همچون سپر و مانعی است دربرابر دل (که مانع نفوذ نور الهی می شود) که هرچه نزدیکتر باشد ، منع و شرّش ، افزون تر خواهد شد . و تا زمانیکه اثری از حاکمیت نفس بر قلب باقی باشد ، شیطان نیز از او دور نشده و ورود خیالات ناپسند به دل ، قطع نمی گردد ((قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا– شمس/۹ و ۱۰))[1] .

و هر راهرو طریقت باید بداند هدف از مقابله و معارضه ی با نفس از بین بردن

---

۱ – به تحقیق هر کس نفس خود را پاک نمود ،رستگار شده و هر که در پلیدیش کوشید ،همانا نومید گشت.

کامل آن نیست ؛ چرا که مشغول شدن ، با کمال جهد و کوشش در مقابلـه ی بـا نفس ، او را سریعا متوقف نموده و از راه باز می دارد ، همچنانکه اگر در مقابلـه با نفس ، اهمال نماید ، نفسش بـر او مسلط مـی گـردد . بنـابراین بایـد بـا او از دَرِ خدعه و فریب در آید ، بـدین صـورت کـه گـاهی او را در راحتـی و گـاهی در سختی اندازد تا نفسش مطیع و پیرو او شود .

و ازآداب سالکان طریق در برخورد با نفس ، این است که اگر نفس ، حـال خـود را بر او در هم پوشید و مشتبه نمود و این ادعا در نفس پدیدآمد ؛ که ترک علائق دنیا نموده و کسب علم و عملش صرفا بـرای رضـای حـق تعـالی اسـت ، بایـد بـا میزانی که در آن نقصی و با معیاری که در آن ظلمی نیست ، نفس خود را بسنجد و ذم کردن نفسش را پس از مدح نمودنش ، رد و اعراض خواسته اش را پس از قبول کردنش ، و خوار داشتنش را پس از عزت دادنش و اهانت نمودنش را پس از بزرگداشتنش ، مورد دقت و نظر قرار دهد و اگر اندک اندوه و تغّیـر را در ایـن حالات ، از او مشاهده نمود ، هنوز آثـار حکمرانـی نفـس بـر قلـب بـاقی اسـت و مجاهده با او واجب است و جائز نیست که به او اعتماد کرد.

این سخنان که از حضرت ضیاءالدین نقل شد ، گوشه ای از مبادی طریقت والای نقشبندیه را برایمان تصور و تبیین می نماید ، کـه معـارف ایـن طریـق دسـت بـه دست از بزرگان و آنها نیز از سلف صالحین دریافت نموده اند تا ایـن سلسـله بـه حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) می رسد ، همان شخصیتی که آثـار و اخبـار زیـادی در فضایلش روایت شده که از جمله ی آنهـا ایـن اسـت کـه حضـرت رسـول الله (ﷺ) در مورد او می فرمایـد :(مـا فَضَلَکُم ابوبکرٍ بکثرهِ الصلاه و الصیام و اَنَّما

فَضَلَکُم بِشَیئٍ وَقَرَ فی قلبه / ابوبکر به واسطه ی کثرت نماز و روزه بر شما برتری نیافته ، بلکه به واسطه ی چیزی است که در قلبش وجود دارد بر شما برتری یافته است)) [1]. و از فضل خداوند منان است ،آن چیزی که در قلب حضرت صدیق رضی الله عنه بوده و رسول الله (ﷺ) بدان اشاره نموده ، هیچگاه منقطع نگشته و سینه به سینه از گذشتگان صادق به رؤسای این طریقتِ والا رسیده است و این مطلب را هر کس که معرفت این طریقت را چشیده و حق تعالی با وی لطف داشته ، می فهمد . ((اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ – انعام /۱۲۴)) [2] .

اغراق در وصف و مدح اولیا و بزرگان

و اما اینکه پرسیده شده که بعضی از مخلصانِ طریقت ، در نعت و وصف شیخ و مرشدشان اغراق نموده و همچون اهل تشیع برای آنها عصمت و تصرف در کون ، قائل می شوند ، باید گفت هر عاقلی که بخواهد بر ماهیت چیزی مطلع شود ، اولین چیزی که لازم است بدان توجه نماید این است که برای درک آن چیز ،

---

۱ - الحبائک فی اخبار الملائک سیوطی ۷۱/۱ – الفتاوی الحدیثیه ابن حجر الهیتمی ۹۵/۱ – تفسیر روح المعانی ۱۱/ ۱۷۹ – فیض القدیر مناوی ۱٤٤/٤ و ...

۲ - تمام آیه چنین است : وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ - چون آیه‌ای بر آنها نازل شد، گفتند که ما ایمان نمی‌آوریم تا آنگاه که هر چه به پیامبران خدا داده شده به ما نیز داده شود. بگو: خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمان به کیفر مکری که می‌ورزیده‌اند از جانب خدا خواری و عذابی شدید خواهد رسید.

باید از اهل علم و دانایی تحقیق کند و به قول معروف برای ورود به خانه باید از درب ورودیش ، داخل شد . و این مطلب (اغراق در مقام اولیاء و مشایخ) را ما از انبیا و اولیاء تا ائمه و مشایخ دین ؛ نشنیده ایم .

و هر گاه حق تعالی اراده ی یاری دادن بنده ای از بندگانش را داشته و بخواهد او را با امری خارق العاده تأیید نماید ؛ این مطلب بدان معنی نیست که آن شخص ، به طور مستقل و بدون اذن و اراده ی باری تعالی ، توانسته در مُلکِ حق تعالی تصرف نماید :((قُلْ إِنّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَدًا / قُلْ إِنّی لَنْ یُجیرَنی مِنَ اللّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا- جن ۲۱و ۲۲)) [1].

مثلا ، آنگاه که سرور ما حضرت ابراهیم خلیل الله (علیه السلام) چهار پرنده را قطعه قطعه نموده و اعضای هر کدام را با هم مخلوط کرده و بر بالای کوه قرار داد ، و به امر حق تعالی بر لاشه ی پرندگان ، بانگ زد ، هر کدام از اجزای قسمت شده و از هم دور افتاده به سوی هم آمده و با هم ترکیب شدند و به شکل اولیه ی خود باز گشتند . آیا می توان گفت که این واقعه صرفا به دلیل بانگ زدن حضرت ابراهیم(علیه السلام) بر اجزای کبوتران بوده است ؟ و یا باید گفت ، به امر و قدرت حضرت احد بی مثال و برای کرامت و نواخت و تعلیم حضرت ابراهیم بوده است و پروردگار هر کس را که بخواهد اینچنین مورد فضل و نواخت خود قرار می دهد و آنها را با گونه هایی از کرامات و معجزات و خارق العادات ، بزرگ می دارد :((و الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فی رَوْضاتِ الْجَنّاتِ

---

۱ - بگو: من نمی‌توانم به شما زیانی برسانم یا شما را به صلاح آورم/ بگو: هیچ کس مرا از عقوبت خدا پناه ندهد و من جز او پناهگاهی نمی‌یابم.

لَهُمْ ما يَشاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ – شوری /۲۲)[۱]

و اگر ما آیات قرآن عظیم و معجزات انبیا و کرامات اولیا را تصدیق نکنیم ، پس وای برما که زیانکار دنیا و آخرتیم و پناه بر خدا از چنین باوری!

هدف از تمسک به طریقت چیست؟ کشف عجائب یا تهذیب نفس؟

و باید دانست که مراد از تمسک به طریقت و تشرف بدان ، اساسا برای تحقیق عجائب و دیدن کرامات و خوارق عادات نیست ، بلکه اساس آن برای تهذیب[۲] نفس اماره ی آغشته به گناه و زشتی و تغییر این صفات زشت و درمان دردها و امراض قلبی و درونی است تا لائق رسیدن به محبت الهی شود : ((يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ / ارْجِعي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً – فجر ۲۷ و۲۸))[۳]

و این است سعادت ، و این همان خوشبختی بزرگی است که پیشی گرفتگان برای دستیابی به آن برهم پیشدستی می کنند . و این خوشبختی دست نمی دهد مگر نزد عارفِ کامل و ناصح و واصل و مکمل[۴].

و اگر مرید با قلب و قالبش خود را تسلیم چنین بزرگوار ی نکند ، قطعا از محبت بعید است و چیزی از تزکیه ی نفس و تصفیه ی آن شاملش نمی شود چرا

---

۱ – ولی آنها که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهای بهشتند. هر چه بخواهند نزد پروردگارشان هست. و این فضل و بخشایش بزرگی است.

[۲] – تهذیب : پاک ساختن / پیرایش دادن

۳ – ای نفس آرامش یافته/ خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد

[۴] – کامل ، ناصح ، واصل و مکمل به ترتیب : به کمال رسیده – خیرخواه – به مقصد رسیده – به کمال رساننده ی دیگران

که : ((فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حتّى يُحَكِّمُوكَ في ما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليمًا – نساء ۶۵))[1].

اهل تصوف و کناره گیری از جامعه ؟

و آنچه ذکر شده که بعضی از اهل طریق از جامعه کناره گرفته و عزلت اختیار نموده اند ؛ ما چنین نظری نداشته و به اهل طریقت توصیه ای مبنی بر قطع همیاری مسلمانان و کمک به همنوعان ننموده ایم ، بلکه به راست کرداری و تقوی توصیه نموده و همواره گفته ایم که : ((إنَّ اللهَ في عَونِ العَبدِ ما دامَ العبدُ في عَونِ أخيه: حق تعالی همواره به کسی که در حال کمک کردن به دیگران است یاری می رساند))[2] . و اما اگر منظور دوری گزیدن از فعالیت های سیاسی و حزبی است ، که انسانِ مسلمان ، از عواقب و مضرات دینی و دنیایی آن امین نیست ، موافق امر الهی است : ((وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا))[3] .

---

۱ – نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند.

۲ – حدیث شریف نبوی: جامع الاحادیث سیوطی ۱۳۸/۱۷ – مکارم الاخلاق طبرانی ۱۰٦/۱ – تحفه الاحوذی شرح جامع ترمذی ٦/ ٤٧ – فتح الباری شرح صحیح بخاری ۱۷۳/۱۷ و ... .

۳ – از پی آنچه ندانی که چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را، بدان بازخواست کنند.

طریقت و تحزب

ای دوست من شما نوشته اید که آیا طریقت ، می تواند یک حزب باشد ؟

در جواب باید گفت : بله اهل طریق همگی مطابق آیه ی شریفه ((أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ – مجادله ۲۲))[1] حزب پروردگارند . و اما اگر منظورت ، غیر آن است ؟ جواب خیر است و طریقت بَری و به دور از هر حزبی ، (جز حزب خدا) است .

ذکر در طریقت نقشبندیه

و اما در باره ی طریق ذکری (که در حلقات ذکر نقشبندی)جاری است باید گفت ، ذکر جهری (آشکار) از آداب طریقه ی قادریه است و در طریقت نقشبندی ، ذکر به صورت قلبی(خفی) انجام می شود و انجام ذکر قادری در طریقتِ ما برای کسب برکت بیشتر است . و اما اینکه بعضی اهل طریق در هنگام

---

۱ – آنان حزب خدایند آگاه باش همانا حزب خدا رستگارانند./ تمام آیه ی شریفه چنین است : لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ / قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوست بدارند در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است و آنان را به بهشتهایی که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می‌آورد همیشه در آنجا ماندگارند خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند اینانند حزب خدا آری حزب خداست که رستگارانند .

ذکر ، کلمه ی مبارک (الله) را نادرست تلفظ می نمایند ، ما آنها را به تلفظ صحیح توصیه نموده ایم .

و ما همواره در نوشته ها و گفته هایمان ، مریدان طریقت را بر رعایت جوهر شریعتِ مطهر و آداب و شعائر دینی ملتزم نموده ایم و همواره گفته ایم که خوشبخت کسی است که در بار اولِ نصیحت کردن ، پند پذیرد.

و باید دانست تحقیق درباره ی اهل طریق را نباید از کسانی که در مبادی امر و آغاز راهند ، بجویی و چیزهای ناپسندی راکه از بعضی منتسبین طریقت می بینی به حساب تمام اهل طریق بگذاری و تصور کنی که به آنها امر شده که چنین کارهایی انجام دهند ، واین وظیفه ی هر عالمی است که بنا بر کسوت علمیش با منشی نیکو به نصیحت مسلمانان بپردازد و چه بسا نصیحت آرام و با مِهر ، از تند خویی نتیجه ی بهتری می دهد :((فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى- طه ۴۴))[۱] و چنین است کلام تو اگر از قلب مخلص و با رحمت صادر شود ، قطعا اثر گذار خواهد بود.

اختلاف و تفرقه ی مسلمانان مورد پسند دین نیست

و علما باید ، مسلمانان را از اختلاف و تفرقه و دشمنی با هم ، برحذر دارند و محاربین و دشمنان اهل تصوف را نیز ، پند دهند که از این دشمنی بپرهیزند و دست بردارند و آنها را از شقاق و جدال منع کنند و بگویند چرا چنین دشمنی و مجادله ای را با دنیای کفر که همه ی توانشان را بر علیه اسلام جمع نموده اند به

---

۱ - با او به نرمی سخن گویید، شاید پند گیرد، یا بترسد.

کار نمی برید؟ و آیا نمی دانند که تفرقه و بغضِ همدیگر داشتن ، از جانب دین نهی شده است : ((وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ – آل عمران ۱۰۲)) [۱] و همچنین ((إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ – حجرات ۱۰)) [۲] و برای مسلمانان ، جائز نیست ؛ ملتبس شدن به چند دستگی و کینه ی همدیگر داشتن و تهمت زدن به همدیگر و مشغول شدن به غیبت ، که ثمره ای جز ، فاسد شدنِ ارتباط و برادری و محبت دینی به دنبال ندارد و این رفتارها از جانب هر که باشد ، مورد رضایت شریعت رسول الله (ﷺ) نبوده و نخواهد بود ، چرا که قرآن می فرماید :((إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ – حجرات ۱۰)) [۳] و رسول اکرم (ﷺ) فرموده اند ((لايَؤمِنِ أَحَدُكُم حَتى يُحِبَ لِاخيه ما يُحِبُ لِنَفسه: مومن [کامل] نیست آنکس از شما تا هر آنچه برای خود می پسندد برای برادرش هم دوست بدارد.)) [۴].

---

۱ – همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید/ تمام آیه چنین است : وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ/ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت‌خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید.

۲ – به تحقیق مومنان برادران همند پس بین برادران خود صلح نمایید .

۳ – هر آینه مؤمنان برادرانند. میان برادرانتان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید، باشد که بر شما رحمت آرد.

٤ – سنن دارمی ۳۵۷/۲ – سنن ترمذی ٦٦٧/٤ – سنن ابن ماجه ٢٦/١ – صحیح بخاری ۱۷/۱ – صحیح مسلم ۲۵۹/۱۷ – مسند امام احمد ۳۸۸/۲۱

جهاد در راه خدا و انواع و شروط آن

و اما درباره ی جهاد[1] : باید دانست که جهاد از برترین مطلوبات اسلامی بعد از ارکان پنجگانه یعنی (اقرار به شهادتین – نماز – روزه – زکات – حج) است .
و باید دانست که جهاد نیز خود دو نوع است : جهاد اکبر و جهاد اصغر و حقیقتِ جهاد اصغر در معنی مطلوبش ، متصور نخواهد شد مادامیکه جهاد اکبر نیز متحقق نشود . و معلوم است که جهاد با نفس و هوا پرستی و فراگیری حلال و حرام و پایبندی به دستورات شرع مقدس و تصحیح عقائد و پیروی کامل از شریعت ، همه از مصادیق جهاد اکبرند و این دست نمی دهد مگر به همراهی کردن با کسی که خود کامل و عارف به راه باشد به صورتی که بتواند طالبین را معالجه نموده و آنها را به راه قویم هدایت نماید ، تا اینکه نفوسِ افراد ، از کدورات پاک شده و شهادت در راه اعلاء کلمه ی حق برای آنها گوارا باشد ، نه اینکه هدف ، مقاصد پَستِ دنیوی و سیاسی و یا منافع مورد زعم داعیانِ جهاد باشد ، که در واقع مخالف حریم شریعت است .
و در صورتی جهاد ثمره ی حقیقی می دهد که مسلمانان به شروط مذکوره برای جهاد رسیده و نیرویی مناسب برای آن داشته و از منهجی خالصانه و به دور از نارضایتی پروردگار و منفعت طلبی خود ، پیروی نمایند ، همچنانکه شأن مجاهدان صدر اسلام و اهلِ بدر و حنین بود.
و در این حالت است که خداوند جهت احقاق حق مظلومین و دفاع از سرزمین و

---

۱ –منظور از جهاد در اینجا مصطلح فقهی آن به معنی جهاد با غیر مسلمانان اعم از دفاع و جنگ است .

مال و ناموس ، به جنگ با غیر مسلمین اجازه فرموده است و رسول الله (ﷺ) نیز به اسلوبی غیر از این ، جهاد را اقامه نفرموده است .

درباره ی حقیقت (رابطه) در طریقت نقشبندی

اما درباره ی برخی آداب طریقت و رابطه و ذکر قلبی ، باید گفت : در حقیقت اساس رابطه مأخوذ از امر حق تعالی است ((يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ- توبه ۱۱۹))[1] و این امر الهی ، امری بیهوده نیست و اگر در همراهی با صادقان ، برای پاک نمودن قلب و نفوسمان از پلیدی فسق و عناد ، فائده ای وجود نداشت ، چگونه پروردگار به آن امر می نمود ؟ و اگر هدف از این امر (همانگونه که برخی می پندارند) تنها به جای آوردن واجبات و ترک منهیات ظاهری بود ، پس چرا به همراهی با صادقان پس از امر به تقوی ، دستور داده است ؟ آیا این همراهی می تواند برای سرگرم شدن به کارهای عبث و بیهوده باشد ؟ قطعا چنین نیست . بلکه هدف از امر به همراهی با صادقان ؛ کسب برکات معنوی است که از قلب انسان کامل و صالح و مقرب بارگاه الهی بر دلهای همنشینان و مریدان و دوستداران او ساری و جاری می شود و حدیث شریف و صحیح نبوی به این امر مهم اشاره دارند :((إِنَّمَا مَثَلُ جَلِيسِ الصَّالِحِ وَجَلِيسِ السُّوءِ كَحَامِلِ الْمِسكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ حَامِلُ الْمِسكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَنَافِخُ الْكِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً)). رَوَاهُ

---

۱ – ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستگویان باشید.

الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ فِي الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي كُرَيْبٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ))[1]

معنی : همانا مَثَلِ همنشین صالح و ناصالح ، همچون حمل کننده ی مِشک و دمنده ی در کوره ی آهنگری است. حامل مسک یا آن را به تو می بخشد و یا تو آنرا از او خریداری می کنی و یا از طرف او بوی خوشی به مشام تو می رسد و اما دمنده در کوره ی آهنگری یا لباست را می سوزاند و یا بوی ناخوشی از او به مشامت می رسد.

همچنین عالمان و مفسران زیادی به صحت طریق عرفان و تصوف ، صحه گذاشته اند مثلا ، عالم بزرگوار امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر خود پیرامون آیه ی ((یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ / آل عمران ۲۰۰))[2] می فرماید :« معنی این آیه سه امر است : شریعت ، طریقت و حقیقت» و همچنین صاحب حاشیه جمل بر تفسیر جلالین در جزء دوم صفحه ۳۵۷ حول آیه ی ۵۷ و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر خود همین مراتب را پیرامون آیه ی شریفه توضیح داده و بدان تصریح نموده اند که جهت اطلاع بیشتر به مراجع نام برده مراجعه شود . و کتابهای علمای ربانی از سلف و خلف نیز در مشحون از بیان مبادی و اصالت طریقت است و آن بزرگواران به صورت مفصل ، به بیان حقائق طریقت پرداخته اند و معلوم است که همه ی آنها اهل علم و بصیرت و آگاهی بوده و حقائق را از آشکار و نهان و صریح و کنایه ی کتاب و

---

۱ - مرجع حدیث : در اکثر صحاح و سنن موجود است مانند : صحیح ابن حبان بستی ۳۲۰/۲ - صحیح بخاری ۲۹٤/۵ - صحیح مسلم ۳۷/۸ و ...

۲ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید و پایداری کنید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.

سنت اقتباس نموده اند و اگر به فرموده های آنان قناعت نکنیم پس به چه چیزی می توان قناعت نمود؟!!

حال به آیه ی ((یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ- توبه /۱۱۹))[۱] بازگشته و می پرسیم : چگونه همراهی کردن با انسان صالح ممکن خواهد بود در حالیکه شاید او در دور دستها باشد ؟ و با این حال چگونه می توان امر مذکور در آیه ی شریفه را عملی نمود ؟ در ضمن حتی در صورت نزدیک بودن ، همراهی ظاهری و جسمی در هر حالی ممکن نیست ! بنابراین مشخص است که هدف از آیه ی مذکور معیت و همراهی قلبی و معنوی ، با اشخاص صالح است و اینکه مؤمن از برکت همراهی معنوی و قلبی با صالحین ، جهت تنویر قلب خود و تبدیل حالت ظلمانی به حالت نورانی و اطمینان قلبش استفاده نماید . و این همان چیزی است که مشایخ کرامِ طریقت ، مریدان خود را به ارتباط معنوی با اولیاء الله ، امر و هدایت نموده اند که آنرا (رابطه) میگویند . و به کمک این ارتباط معنوی ، نفس مرید ، خواهان ذکر خدا و کسب محبت الهی شده و به تصفیه ی باطنش از ناپسندیهای غفلت و گناه و نقایص درونی بپردازد ، تا اینکه رفته رفته بر مسیر بصیرت و هدایت حرکت نموده و قلب و روح و نهانی های درونش به فضل خداوند ، منور شده و به مرتبه ی نفس مطمئنه برسد و مورد خطاب ((قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا – شمس ۹))[۲] واقع شود.

---

۱ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پرهیزگاری پیشه نموده و با راست کرداران همراهی کنید .

۲ - به تحقیق رستگار شد همانکس که خود را تزکیه نمود

وحال ، کوته نظران که افکاری دور از حقیقت داشته و آشنا به قضایای سیر و سلوک معنوی و تزکیه و تصفیه نیستند - خصوصا برای مبارزه با نفس اماره ای که به مفاد برخی احادیث نبوی[1] ، از آن به سرسخت ترین دشمنان برای انسان نام برده شده - چگونه می توانند بدون تشرُف به مصاحبت و همراهی با عارفان و حکمای ربانی و معنوی ، به حقیقت برسند ؟ چرا که آنجا خطرها و سختی ها و امور دشوار روحی و جسمی است که هر کسی بدون مرشد و دلیل راه ، دچار گمراهی و هلاک می شود . و این پزشکان حاذق و راه نمایان طریق کسی نیستند مگر حضرات انبیای الهی که صلوات و درود حق بر همه ی آنان باد و پس از آنان ، وارثان هدایت شده و جانشینان با بصیرت ایشان یعنی علمای ربانی.

و حق تعالی ، حضرات انبیا را که رحمت برای بندگان هستند ، مبعوث ننموده ، مگر برای اینکه مؤمنان را بر راه راست و مسالک آن راهنمایی و استوار دارند . ((قُلْ هذِهِ سَبیلی أدْعُوا إلَی اللهِ عَلی بَصیرَةٍ أنَا وَمَنِ اتَّبَعَنی وَسُبْحانَ اللهِ وَما أنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ - یوسف ۱۰۸))[2] و آنان ، همانا راست کردارانی هستند که حق تعالی ، قرارشان داده تا برای رهروان راه حق همچون ستارگان هدایت باشند و ما را نیز امر نموده تا با آنان همراه نماییم ((شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِه نوحًا و الَّذی أوْحَینا إلَیکَ وَما وَصَّینا بِه إبْراهیمَ وَمُوسی وَعیسی أنْ أقیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا

---

۱ - أعدی عَدُوکَ نَفسُکَ التی بَینَ جَنبَیکَ / الزهد الکبیر بیهقی ۱۵۷/۱ - جامع الاحادیث سیوطی ۲۷۰/۱۸ - شرح سنن ابن ماجه ۲۰/۱

۲ - بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می‌خوانیم. منزه است خدا و من از مشرکان نیستم.

فیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللّهُ یَجْتَبی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی إِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ/ شوری۱۳))[۱]

درباره ی کرامات اولیا

و اما درباره ی کرامت اولیاء باید گفت : کرامات آنان حق است و آنچه مردم در نقل کرامات غلو و زیاده روی می کنند مربوط به تغییر کلمات و وقایع است اما اصل کرامات اولیا و خوارق عادتشان به وسیله کتاب و سنت نبوی و اجماع امت ثابت گشته و موارد بسیار زیادی از آنان مشاهده و تأیید شده تا جاییکه به حد تواتر رسیده اند که آدمی را به یقین در این باب می رسانند.

و باید دانست که تمام معجزات و کرامات به اذن و اجازه و تقدیر خداوند سبحان است و چیزی خارج از اراده و میل او نیست.

امداد روحانی و مسئله ی توسل و استغاثه

و اما درباره ی مسئله ی امداد روحانی اولیاء ، اکثر مفسرین و جمهور علما بر امداد رسانی روحانی اولیاء ، صحه گذاشته و آنرا تایید کرده اند و من در این مقال ،آنرا به شیوه ای حسی برایتان روشن می نمایم که هیچ راه انکاری باقی نماند . اگر ماشینی مشرف به سقوط در دره ای باشد و راننده جهت نجات جان

---

۱ - برای شما آیینی مقرر کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه مشوید. تحمل آنچه =بدان دعوت می‌کنید بر مشرکان دشوار است. خدا هر که را خواهد برای رسالت خود بر می‌گزیند و هر که را بدو باز گردد به خود راه می‌نماید.

خود از کسانی که از آنجا عبور می نمایند ، درخواست کمک نموده و آنان نیز به کمکش شتافته و او را از ورطه ی هلاک برهانند ،آیا در این فریاد خواهی ، شرکی رخ داده و یا در کمک همنوعان به او ، ادعای تصرف در خلقت وجود دارد ؟ یا اینکه عمل ایشان نوعی همکاری و تعاون است که از اوامر قرآن کریم است[1].

حال من شما را دعوت به تفکر میکنم که حق را بگویید که اگر این شخص فریاد نزند و طلب کمک نکند آیا خود به تنهایی می تواند خود و وسیله اش را از سقوط برهاند ؟ و همانند این مثال است ، حال مرید در همراهی با مرشد معنوی و کمک نمودن شیخ به مرید خویش به صورتی معنوی و روحی . کمکی که هدف آن اصلاح قلب و نفس و باطن مرید است تا در سیر الی الله به کمال برسد . و در تمام این موارد چه مثال حسی و چه در کمک های معنوی ، همانا ذات الله تعالی مؤثر و هدایت کننده و کمک کننده ی واقعی و حقیقی است و کمک کنندگان ، مخلوق و وسیله ی عادی برای بندگان هستند

توضیحی تکمیلی پیرامون رابطه ی روحی

امام اکمل الدین حنفی[2] در کتاب شرح المشارق خود در ضمن شرح حدیث ((مَن

---

[1] - وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ/و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است / مائده ۲

۲ - امام اکمل الدین محمد بن محمود بابرتی از اعاظم علمای اسلام و فقهای حنفی متولد ۷۱۰ هجری صاحب تالیفات زیادی در اکثر علوم مانند تفسیر قران – شرح المشارق – شرح مختصر ابن حاجب – شرح عقیده طوسی – العنایه شرح الهدایه –

رآني في المَنام ...))[1] می فرماید : همراهی کردن و اجتماع ارواح انسانی در پنج حالت و بنا بر تناسب و ارتباطی که بین آنهاست ، چه در خواب و چه در بیداری روی می دهد و این پنج حالت عبارتند از:

۱- *یا در ذات (جسم) شان با هم تناسب دارند.*[2]

۲- *یا در برخی از صفات روحی مثل همدیگرند*[3] .

۳- *یا احوال روحی آنها با هم متناسب است*[4] .

۴- *یا هردو اعمال مشابهی دارند*[1] .

شرح السراجیه – شرح الفیه ابن معطی – شرح المنار – شرح تلخیص المعانی – شرح اصول بزدوی و ... در ۷۸٦ ه – ق در مصر وفات نموده است .

۱ – اصل حدیث : من رآني في المنام فقد رآني حقا فإن الشيطان لا يتمثل بي : هر که مرا در خواب ببیند همانا مرا به حق دیده است چرا که شیطان در قیافه و هیئت من تمثل نمی کند . مراجع حدیث : المستدرک حاکم ٤٣٥/٤ – صحیح مسلم ٥٤/٧ – صحیح بخاری ۲۲۹۰/۵ – صحیح ابن حبان ٤١٧/١ – سنن ابن ماجه ١٢٨٤/٢ و ...

۲ – .مانند تناسب نسبی ، مثلا خواب دیدن فرزندان به پدر و مادری که فوت نموده اند.

۳ – مانند دو شخص مؤمنی که هر دو در بیشتر صفات روحی مثل هم باشند مثلا با هم دوست بوده و حتی در اولین برخورد با هم دوست می شوند . در این باره حدیث شریف (الارواح جنود مجنده) گویای مطلب است . و این دو شخص ممکن است در هنگام خواب نیز با هم ارتباط روحی داشته باشند .

٤ – احوال روحی با صفات روحی تفاوت دارد . صفات روحی شامل مواردی از شاکله ی روح است که همواره در ذات روح انسانی قرار دارد اما احوال روحی شامل عوارضی است که بر روح آدمی آمده و روح تحت تأثیر آن قرار می گیرد . مثلا جذبه ،سکر ، صحو و... از احوال روحی است .اما استقامت ، ،صبر و ... صفات روحی اند . و ممکن است دو شخص که هر دو احوال روحی مشابهی دارند در عالم رؤیا و یا بیداری با هم مرتبط شوند .

۵- یا دو شخص در مرتبه ی روحی همانند هم قرار دارند[۲].

و هر گونه ارتباط روحی و تناسب بین انسانها و حتی اشیاء و حیوانات از این پنج حالت خارج نیست و البته به حسب قوت و ضعف حالات و تناسب ها ، اجتماع و ارتباط هم قوت و ضعف می یابد تا جاییکه ممکن است دو شخص همواره با هم باشند و یا بالعکس ممکن است اصلا با هم ارتباطی نداشته باشند . و هر گاه شخصی دارای حالات پنجگانه و تناسب روحی با یکی از اولیای کامل پیشین باشد ، ارتباط آنها وجود خواهد داشت. و این از کلام حضرت مولانا خالد ذی الجناحین است، در رد غافلین از اسرار طریقت ،که ارتباط روحی را انکار نموده و رابطه ی روحی را بدعت می شمارند.

همچنین شیخ احمد بن محمد حموی[۳] در کتاب (نفحات القرب و الاتصال) چنین بیان می دارد :

---

۱ – مثلا هر دو شخص علاقه مند انجام اذکار و نوافل بخصوصی هستند .

۲ – ارواح انسانی بسته به نوع تلاش و مجاهده در کسب معارف در رتبه های متفاوتی هستند و صاحبان رتبه های همتراز تناسب ارتباط زیادتری دارند .

۳ – شهاب الدين أبو العباس أحمد بن محمد الحسيني الحموی (۱۰۹۸ ه – ۱۶۸۷ م): مدرس، و از بزرگان علماء حنفی ، حموی الاصل و اهل مصر و در مدرسه سلیمانیه در قاهره تدریس نموده و متولی فتاوای حنفی در عصر خویش در قاهره بوده است. کتابهای زیادی تالیف نموده مانند:

(غمز عيون البصائر فی شرح الاشباه والنظائر لابن نجم)– و (نفحات القرب والاتصال) و (الدر النفيس فی مناقب الشافعی)، و (كشف الرمز عن خبايا الكنزفقه أربعة) فی و (نثر الدر الثمين على شرح ملا مسكين) و (تذييل وتكميل لشرح البيقونية) و (تلقيح الفكر) و (الدر الفريد فی بيان حكم التقليد) و (شرح منظومة لابن الشحنة فی التوحيد) و (النفحات المسكية فی صناعة الفروسية) و (درر العبارات) و (ذيل درر العبارات) و (فضائل سلاطين آل عثمان) و (سمط الفوائد وعقال المسائل الشوارد والبدر الطالع) و (الفتاوى) و (رسالة فی عصمة الانبياء)

« همانا اولیاء به سبب غلبه ی وجود روحانیشان بر وجود جسمانیشان می توانند در صورتهای متعددی ظاهر شوند . و حتی حدیث زیر را که در مورد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، برآن حمل نموده اند که رسول الله(ﷺ) فرمود :

((يُنادِي مِن كُلِ بابِ الجنّهِ بَعضُ اهلِ الجنهِ .قال ابوبكر و هل يَدخل اَحدٌ مِن تلك الابواب كلها ؟قال :نعم و أرجو أن تكونَ منهم))[1] .

همچنین امام شعرانی در کتاب (النفحات القدسیه) در هنگام برشماری آداب سلوک می فرماید : نوع هفتم آداب طریق این است که شخص ، حضور روح مرشدش را تصور نموده و از وجود روحی او کسب برکت و فیض نماید و این از مؤکدترین آداب است . ومن می گویم (رابطه) نزد ما و در طریقت ما چیزی غیر از این نیست که در تمام کتب اولیا و عرفا بر آن تأکید شده است .

علامه سفیری حلبی شافعی از شارحان بخاری شریف می فرماید : شیطان همانگونه که نمی تواند به صورت و سیمای حضرت رسول الله(ﷺ) تمثل بیابد ، همانطور نیز نمی تواند به صورت و سیمای شخص ولی کامل در آید .

همچنین حضرت غوث الاعظم امام عبدالقادر گیلانی از بزرگان مذهب حنبلی می فرماید : برای راهروان طریق ، رابطه ای قلبی با اولیاء وجود دارد که به سبب

---

۱ - برخی از اهل بهشت از تمام دروازه های ان فرا خوانده می شوند تا وارد بهشت شوند . حضرت ابوبکر پرسید : یا رسول الله (ﷺ) ممکن است شخصی از تمام دروازه های بهشت وارد شود ؟ و حضرت پاسخ داد : بله و امید وارم تو از جمله ی آنان باشی . مراجعی که در معنی این حدیث ، روایات زیادی را بیان نموده اند : صحیح بخاری ٥٦٩/٤ – صحیح مسلم ٩١/٣ – مسند امام حنبل ٧٢/١٣ سنن ترمذی ٦١٤/٥ – سنن نسائی ١٦٨/٤

این رابطه ی قلبی از وجود او استفاده می نمایند.

و امام شیخ خلیل[1] از ائمه ی مالکی مذهب در کتاب مختصر خویش می فرماید: هر گاه ولایت شخص ولی ثابت و متمکن شود، می تواند در صورتهای متعددی ظاهر شود و این محال نیست زیرا آنچه که به صور تهای متعدد ظاهر می شود، صورت روحانی ولی خداست نه ذات روحانی او و این امر نزد اولیای کبار و عارفین به اجماع رسیده است. پس جایی برای عوام الناس و کسانی که ادعای علم می کنند باقی نمی ماند تا به انکار این امر مهم بپردازند در حالیکه اولیای کرام و علمای اعلام بر آن صحه می گذارند و این در حالیست که این علما و اولیا از جمله ی اهل حل و ابرام[2] امت در قرون گذشته تا حال بوده اند.

بنابراین طریقت نقشبندیه، همان طریق اصحاب بزرگوار رسول الله(ﷺ) بوده و هر کس به تبعیت از آنان راضی نیست پس چیزی برای گفتن به او وجود ندارد!

و شما از من نصیحتی درخواست کرده بودید و من برای شما و هر کس طالب نصیحت است مناسبتر از این دو بیت نیافتم:

ولدتک أمک یا ابن آدم باکیا	والناس حولک یضحکون سرورا
فاحرص علی عمل تکون إذا أبکوا	فی یوم موتک ضاحکا مسرورا[3]

---

۱ - الشیخ خلیل بن إسحاق بن موسی المصری المالکی، (متولد ۷۶۷ ه ق)، امام و فقیه و محدث مؤلف مالکی صاحب کتاب مشهور (المختصر) در مذهب مالکی.

۲ - اهل حل و عقد یا ابرام یعنی گروهی از علما وبزرگان که بر مسیر سلف صالح استوار می باشند.

۳ - ای انسان از مادرت زاییده شدی در حالیکه می گریستی و مردم در اطراف تو در حال سرور و خوشحالی بودند / پس کاری کن تا روز مرگت تو خوشحال و مسرور باشی و دیگران برایت گریان باشند.

((وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ / نور ۴۰))[۱]

و صلی الله علی سینا محمد و علی آله و صحبه و سلم

۱ – و اگر الله برای کسی نور هدایت قرار ندهد ، پس نور هدایتی برای وی نخواهد بود .

رساله ی چهارم: شهب ثاقبه

در خصوص توسل و استغاثه و تبرک به رسول الله ﷺ و صالحین

اهم موضوعات

۱- ارتباط انسان با وسایل در زندگانی خودش و جریان سنت الهی

۲- عقاید مردمان در باره ی وسایل و عقیده ی اهل حق پیرامون آن

۳- مطلبی درباره ی رؤیت حق تعالی

۴- احادیثی در رابطه با جائز بودن توسل و استغاثه به صالحین

۵- وجود مأموران باطنی اعم از ملائکه و اولیاء الله

۶- توسل انبیا عظام و اصحاب کرام به رسول الله ﷺ

۷- تبرک به آثار پیامبر ﷺ در مسانید و صحاح ثابت است .

۸- نسبت دادن شرک به مسلمانان حرام است .

۹- انکار و شکستن اجماع علمای سلف بر چیزی حرام و بدعت است .

۱۰-درباره ی آیات محکم و متشابه در قرآن

۱۱-اکمال دین و موضوع خاتمیت رسول الله ﷺ

۱۲-اقسام مجتهدین و تفاوت در درک معارف قرآن و سنت نبوی

۱۳-...

توضیح :

این رساله با نام شهب ثاقبه و به معنی (اخگرهای آسمانی) ، رساله ای است درباره ی پاره ای مسائل فکری که مخالفان اهل سنت و جماعت ، خصوصا پیروان تفکر وهابیت در نیم قرن اخیر ، تبلیغات بسیاری را در مورد آن انجام داده و بسیاری از مسلمانان پاک سرشت و مؤمن را به خاطر مسائل ساده ای ، همچون توسل به صلحا و تبرک جستن به آثار صالحین و ... به شرک و کفر منتسب می نمایند . و شیخِ بزرگوار ، بنا بر مسؤلیت عالمانه ی خویش و فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر ، این رساله ی ارزشمند را در پاسخ به شبهات مذکور نگاشته اند .

مقدمه

حمد و ستایش ، پروردگار جهانیان را سزد که در هر عصری و تا روز قیامت ، گروهی را قرار داده که آشکارا بر راه حقند و دین خدا را یاری می رسانند . اینان کسانی اند که قصرهای ارکان دین را بر پای می دارند و دقائق راه حق را ، موشکافی و سهل الوصول می نمایند و حقایق صراط مستقیم را ثابت نموده و دین خدا را آنچنانکه شایسته است ، نشر می دهند .

شهادت می دهیم که معبود برحق و یکتا و بی همتا ، فقط ذات الله است و خدایی جز او نیست ، پروردگاری که پدید آورنده ی واقعی موجودات و مؤثر حقیقی در هر امری فقط اوست. و گواهی می دهیم که سید و سرورما حضرت محمد (ﷺ) ، بنده و فرستاده خدا و گنجِ نهانی و روحِ مجسم است و خط وحدت بین دو قوس وجود و عَدَم (هستی و نیستی) و واسطه و وسیله ی عُظمی بین خالق و مخلوق ، همانا حضرتشﷺ می باشد و براستی آن سیدِ دو سرا ، نخستین و برترین و والاترینِ وسایل دنیا و آخرت به سوی خدا است . درود و صلوات پروردگار برحضرت ایشان ﷺ و اهل بیت و اصحاب و امت وی باد (آمین) .

پروردگارا ، ای پدید آورنده ی هر موجود ، ای خدای یگانه ، به یاری تو و به خاطر خشنودی تو و در راه تو و از نزد تو و با توکل بر تو شروع می کنیم .

اما بعد این بنده ی فقیرِ نیازمندِ درگاه خداوند بی نیازِ قدیر ، محمد عثمان سراج الدین

فرزند حضرت شیخ محمد علاءالدین[1] ، هنگامی که برخی از مردمِ عوام و نادان را دیدم ،که به سوی هوا پرستی و بدعت ، متمایل شده و نزدیک است که از طریق سید انبیا(ﷺ) منحرف گشته و توسل و استمداد از پیامبر و اولیا و علمای ربانی را انکار نموده و کرامات و تصرفاتشان را در حال حیات و ممات و زیارت مقابرشان را شرک قلمداد نموده اند ، در حالی که تمام این موارد ، ریشه در مبانی دینی دارند ، پس آستین همت و آگاهی دادن را بالا زده و اوراقی را به نام ((شهب ثاقبه[2])) نوشتم که همچون تیرهای بُرنده بر پیکره ی شیاطین شبهاتِ شک و گمانند که طبع کوتاه فکران را به سوی حق باز گردانده و برای ذهن اهل فکر و دانایی ، یاد آورنده باشد .

---

۱ - حکیم ، عارف وعالم ربانی ، پیر روشن ضمیر طریقت ، راهرو واقعی راه شریعت و واصل بارگاه حقیقت ، حضرت شیخ محمد علاء الدین عثمانی فرزند حضرت شیخ عمر ضیاء الدین بیاره در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در روستای((طه ویلی)) واقع در کردستان ، متولد شده و در سال ۱۳۷۳ قمری در دار العلم و عرفان قصبه ی ((بیاره ی)) اورامان ، دار فانی را وداع گفت . ایشان نزدیک به یک قرن ، تمام تلاش خود را وقف خدمت به شریعت و علم و انسانیت نمود و دانشگاه علمی عرفانی بیاره را که پدر بزرگوارش بنیاد نهاده بود ؛ آنچنان وسعت بخشید که هزاران طالب علم را در دامان خود پرورش داد . ترویج شریعت ، تربیت عالمان دینی ، تبعیت از سنت مصطفوی ، مردم داری و حسن خلق ، خدمت به بیماران و مستمندان ، کمک به عمران و آبادنی از جمله آثار جاودانه ی آن بزرگوار است .ایشان فقیهی جامعه شناس ، عارفی روشن ضمیر و طبیبی درد آشنا و درمانگر بود که در بسیاری از کشورهای اسلامی پیروان زیادی داشته و دارد .از آثار مکتوب وی می توان ، طب القلوب در عرفان ، مکتوبات و رسائل در پاسخ به سوالات مردم و دیوان اشعار را نام برد .

۲ - ((شهب ثاقبه)) به معنی شهاب های آسمانی سوزاننده است و برگرفته از آیه ی شریفه (إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ- مگر آن شیطان که ناگهان چیزی برباید و ناگهان شهابی ثاقب دنبالش کند /سوره صافات/۱۰)

و خداوند یاری رساننده است و بر او توکل می نماییم و از او درخواست نموده که اهدافمان را تحقق بخشیده و احوالمان را نیکو گرداند و توفیقِ به دور ماندن از خطاها به لطف اوست و او هدایت کننده و یاری دهنده ی حقیقی است و چنگ به ریسمان ناگسستنی پروردگار می زنیم .

وسایل زندگانی و جریان سنت الهی

دلایل قطعیِ عقلی و نقلی ، بر این مهم ، دلالت می کنند که هیچ مؤثر واقعی و خالق حقیقی ، غیر از الله تعالی وجود ندارد و تمام ادیان الهی و مسلمین نیز بر این امر اجماع دارند . لیکن سنت الهی بر این جاری است که تمام امور ملک و ملکوت ، بواسطه ی وسایل عادی ؛ جریان یابد و هر کس که به وجدان بیدارخود مراجعه و در هستی نظر نماید و در راز حقیقتِ گنج آیه ی شریفه((سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ))[1] تفکر کند ، به کمک عقل بدیهی خود ، خواهد دید که بشر از آغاز حیات تا هنگام مرگ ، وسایلی را در زندگی خود به کار برده و دست به دست می گرداند و وسایلی که مورد استفاده ی آدمی هستند چهار گونه اند :

---

۱ - و از این پس نشانه های خود را در برون و درون خودشان به آنها نشان می دهیم تا برایشان آشکار شود که همانا حق اوست آیا کافی نیست این که خداوند بر هر چیزی اگاه است . سوره فصلت /۵۳»

۱- وسائل اضطراری (غیر اختیاری)[۱] حیات دنیوی

۲- وسائل اضطراری (غیر اختیاری)حیات اخروی

۳- وسائل اختیاری حیات دنیوی

۴- وسائل اختیاری حیات اخروی

البته حق تعالی گاهی سنت مزبور را خرق عادت[۲] فرموده و اثری را بدون وجود وسائل عادی می آفریند و حتی برخی اوقات با وجودِ وسائل ، اثر معکوس و مخالف را می نمایاند تا مردم بدانند که حق تعالی می تواند بدون وسائل نیز ، به خلقِ اثر پرداخته و یا علی رغمِ وجود وسائل ، اثر را معدوم کند . به عنوان مثال خداوند وجود پدر و مادر را سبب عادی خلق انسان قرار داده و با این وجود در مورد حضرت آدم (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) ، خرق عادت نموده و یا اینکه حرارت زیاد سببی عادی برای سوختن و هلاک موجودات است ، اما در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) ؛ حق تعالی ، خرق عادت فرموده و می فرماید « قلنا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ– انبیا ۶۹ »[۳] واز همین باب می توان به سمندراشاره نمود[۴] .

---

۱ – منظور از اختیاری و غیر اختیاری این است که به کار گیری برخی از وسائل در اختیار انسان است که استفاده نماید یا نه و آنها وسایل اختیاری نام دارند و غیر اختیاری وسایلی اند که به کار گیریشان در دست انسان نیست .

۲ – خرق عادت یعنی مخالف قاعده و رویه ی همیشگی

۳ – گفتیم ای آتش سرد و سلامت دهنده باش بر ابراهیم

٤ – سمندل یا سمندر جانوری است که با رفتن در آتش نمی سوزد ، مثال از شعر فارسی :

به آتش درون بر مثال سمندر   به آب اندرون بر مثال نهنگان (فرهنگ عمید)

عقاید مردمان پیرامون وسایل و عقیده ی اهل حق (سنت و جماعت)

اما مردم در مورد وسایل چهار گانه ی مذکور ، دارای اعتقادات مختلفی به شرح زیر هستند :

۱- گروه اول مردمانی اند که وجود صانع و خالق هستی را منکرند و گمان می برند که وسایل خود خالق و مؤثر واقعی هستند ، مانند طبیعیون و دهریون[۱]

۲- گروه دوم کسانی اند که وجود باری تعالی را قبول داشته ، اما فکر می کنند که به کارگیری وسایل در خلق و ایجاد اثر ، نیاز خداوند است و حق تعالی در به کارگیری آنها مجبور است و برای ایجادِ اثری ، حتما باید وسیله ای عادی در جریان باشد . این افراد وسائل را شروط ضروری برای ایجاد و خلق می دانند وپنداشته اند ؛ اگر وسیله و علتی برای یک معلول وجود داشته باشد ، حق تعالی قادر بر ایجادِ اثر مخالف آن علت نخواهد بود . اینان گروههایی از فلاسفه اند و همفکران ایشان .

۳ – دسته ی سوم فکر می کنند ، برخی از مخلوقات هم تراز و شریک باری تعالی در ایجاد و خلقند و آنها را خالق واقعی می پندارند . اینان مشرکان هستند .

این سه گروه براستی کافرند و مستحق آتش خواهند بود .

۴- گروه چهارم گمان می برند وجودِ وسائل ، حقیقی نیست و هیچ چیزی در عالم دخل و تصرفی ندارد و باری تعالی مستقیما تمام امور ، را خود انجام می دهد .اینان جبریون می باشند که پندار آنان مخالف بدیهیات حسی و عقلی است.

می گویند سمندل ماده ای از خود ترشح نموده که مانع اثر حرارتی آتش است .

۱ – طبیعیون ماده گرایان گذشته و ماتریالیستهای امروزی اند که اصالت را به ماده داده و وجود امورماوراء ماده و طبیعت را منکرند . دهریون نیز معتقند که طبیعت ، خود بوجود آورنده ی خود است و همه چیز ، ازلی و ابدی است .

۵- گروه پنجم بر این زعمند که موجوداتِ ناطق و غیر ناطق اعم از انسان و فرشتگان و جن و ... خالق افعال اختیاری خویشند . اینان پیروان معتزله هستند . دو فرقه ی اخیر کافر نبوده بلکه بدعت گذار در دین هستند .

۶- گروه ششم افرادیند که می دانند وسائل ، اموری عادی در زندگی هستند اما خالق و موثرحقیقی ، تنها الله تعالی است و این نظرِ قاطبه ی مسلمین است و سخنِ حق نیز همین است که اینان می گویند و این گروه پیروان اهل سنت و جماعت اند.

و اما گروه ششم که اهل حقند ، خود شامل چهار دسته به شرح زیرهستند :

۱- گروه اول عامه ی مسلمانند ،که هنگام رؤیت وسائل به ذهنشان خطور نمی کند که اینها جز وسیله چیز دیگری بوده و مؤثر واقعی همانا فقط الله تعالی است . اما هنگامیکه به دلهای خود مراجعه می نمایند ، این حقیقت - که فاعل و خالق و مؤثر حقیقی فقط خداوند است - را درک و تصدیق می نمایند.[1]

۲ – گروه دوم ، راهروان راه حقند که در ابتدای امر خدا شناسی اند ، اینان هر گاه وسائل و تأثیر آنها را می بینند ، آشکارا در می یابند ، که مؤثرِ حقیقی تنها ، ذات الله است و بس و لیکن آگاهی آنان ، با مشاهده ی دل نیست و درک آنها صرفا بر اساس تعقل و دانش و علم الیقین است[2].

---

۱ - منظور این است که عامه مردم معمولا در هنگام رؤیت اثر وسایل ، موثر واقعی را نمی بینند اما پس از اندک زمانی و با مراجعه به وجدان و شعور قلبی خود حقیقت را درک می کنند .

۲ - اولین مرتبه از مراتب سه گانه درک و فهم حقیقت است که آنرا علم الیقین می نامند . مثلا شخصی که تا به حال آتش را ندیده ، دودی را از دور مشاهده می نماید و با توجه به تجارب دیگران درک می کند که دود ، نشانه وجود آتش است اما حقیقت

۳- گروه سوم عارفانِ کاملند که وسایل و تمام مخلوقات را مَظهر ذات و صفات حق دانسته و با مشاهده ی آنها به یاد الله تعالی می افتند و در دیدنِ وسایل و مخلوقات ؛ حضور خدا و تجلیات حق را درک می کنند . این مرتبه از معرفت را سیر از خلق به سوی خالق و شناخت آفریدگار از طریق آفریده ها می نامند. و بر همین اساس است فرموده ی حضرت موسی (علیه السلام) «- كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ - همانا همراه من است پروردگارم ، که مرا هدایت می نماید .))[1] شعراء /۶۲

۴- گروه چهارم به کمال رسیدگانی هستند که دلها و بصیرتشان همواره رو به جانب قدس الهی است و انوار قدسی ، در قلوبشان تشعشع یافته و به این ترتیب حق تعالی را پدید آورنده و ظاهر کننده ی مخلوقات و وسایل می بینند . این مرتبه از معرفت ، سیر از خالق به سوی مخلوق است و بر اساس همین درک و معرفت است که حضرت رسول الله (ﷺ) فرمود : ((لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا - اندوهگین مباش که همانا خداوند

آتش را درک نمی کند لذا درک او تنها علمی ذهنی است بر اساس استدلالی عقلی و بدون مشاهده و آنرا علم الیقین می نامند . حال اگر همان شخص نزد = دود رفته و با چشم خود آتش را که سوزاننده است و سبب به وجود آمدن دود ، مشاهده کند ، درک او از علم ذهنی نیز فراتر رفته و آنرا به عیان مشاهده می نماید که آنرا عین الیقین می نامند و اگر فرض شود شخص خود به داخل آتش رفته و حقیقت سوزانندگی آتش را با تمام احساساتش درک و لمس نمود ،دیگر آگاهی او از آتش ، حقیقت محض است و درکی واقعی که آنرا حق الیقین نامیده اند .

۱ - منظور این است که حضرت موسی در فرموده ی خود ابتدا از لفظ (مَعِی) به معنی (همراه من است) شروع نموده و سپس فرموده (ربی) که سیر از مخلوق به خالق را می رساند .

همراه ماست/ توبه/۴۰))[1] و از همین روست که برخی از عرفا فرموده اند : چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن ، حق را مشاهده نمودم. [۱]

همانطور که می بینیم گروه سوم تصدیق عینی و ایمان شهودی را بر ایمان علمیشان افزوده اند و گروه چهارم از این هم در گذشته اند[2] . [۲].

نمونه هایی از وسایل مورد استفاده ی انسان

دسته ی اول : وسایل غیر اختیاری که اضطراری هم نامیده می شوند آنهایی هستند که به کار گیری و انتخاب آنها از طرف انسان نیست ، بلکه حق تعالی آنها را خلق نموده و انسان ناخواسته مجبوراست از آنها استفاده نماید ، خواه آدمی آنها را بشناسد یا خیر! خواه به آنها راضی باشد یا نه ! خواه این وسائل مربوط به حیات دنیوی باشد یا اخروی ! مانند خلق آسمان و زمین و ابر و باران و قدرت رشد و بالندگی (نامیه) و ... که مربوط به حیات دنیویند و یا مانند ارسال رسل و کتب آسمانی و ... که مربوط به حیات اخرویند .

دسته ی دوم : وسایل اختیارند که آدمی قوای خود را صرف کسب و انتخاب و به کار گیریشان نموده و حق تعالی آنها را برای وی خلق و ایجاد نموده و در اختیار آدمی قرار می دهد . مانند خوراک و نوشیدنی ها و ... که معاشیند و یا انجام اعمال عبادی همچون نماز و روزه و ... که مربوط به حیات اخرویند .

۱- منظور این است که در این کلام لفظ (الله) قبل از (معنا) آمده است که دقیقا بر عکس سیاق سخن در فرموده ی حضرت موسی (علیه السلام) است .

۲ – به تعلیقه ی شماره [۱] و [۲] در بخش تعلیقات مراجعه شود .

پس باید دانست که وجود وسایل؛ چه اختیاری و چه غیر اختیاری ، چه دنیوی و چه اخروی ، از بدیهیات عقلی و ضروریات حسی اند و شناخت و سخن ازآنها مستوجب نسبت دادن شرک و کفر به کسی نخواهد بود ، مگر اینکه کسی آنها را مؤثر و مُوجِد واقعی و حقیقی دانسته و یا آنها را شروط اصلی و اساسی در جریان امور و خلقت بداند و مطمئنا شخص مسلمان دارای عقل سلیم ، چنین چیزی به ذهنش خطور نکرده و انکار این امر نشانه تحکم و یکسویه نگری و عناد و جهل است .

حال نمونه هایی از وسایل چهار گانه ی یاد شده را ذکر بر می شماریم :

۱- وسایل معاشی (حیات دنیوی) که اضطراری یا غیر اختیاریند که برخی ازآنها محسوسند و برخی دیگر که نا محسوسند با دلایل عقلی ، اثبات می شوند . مثلا وجود پدر و مادربرای خلقت اولاد ، از حضرت آدم(علیه السلام) و حوا به بعد برای هر انسانی ، نمونه ای از وسایل مادی غیر اختیاری اند که حق تعالی در آیاتی بدانها اشاره دارد : ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ – حج /۵))[۱]

---

۱ –ای مردم اگر در باره برانگیخته شدن در شکید پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم سپس از نطفه سپس از علقه آنگاه از مضغه دارای خلقت کامل و [احیانا] خلقت ناقص تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم آنگاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید و برخی از شما [زودرس]

و حضرت (ﷺ) می فرماید((إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ ...))[1] [۳]

و از جمله وسایل معاشیِ غیر اختیاری ، قرار دادن زمین برای انسان است به عنوان محل استقرار و زندگی نوع بشرو بنیاد نهادن آسمان به عنوان سقف محفوظ و خلق روز و شب و توالی آنها و اینکه در شب استراحت نموده و خواب را وسیله استراحت آدمی قرار داده تا در روز به امرار معاش بپردازند . و همچنین خلق ماه و خورشید و استفاده آنها به عنوان وسیله تقویم و گاه شماری و اینکه ستارگان را وسیله راهیابی در دریا و خشکی قرارداده و خوردنی ها و نوشیدنی ها مقرر فرمود ، تا مایه ی قدرت و ادامه ی حیات باشند . وآب و باد و باران وبرف و ابر و... خلق نموده تا وسیله کشت و زرع و حفظ حیات باشند که اینها همگی محسوس اند و قابل مشاهده و قرآن کریم در آیات بسیاری این حقایق را بیان داشته است.

همچنین از جمله وسایل معاشیِ غیراختیاری ، وجود ملائکه ی حفظه (محافظ) است که عددشان مطابق برخی احادیث نبوی ۳۶۰ نفر در روز و ۳۶۰ نفر دیگر در شب بوده که بشر را در تمام حرکات و سکناتش مورد نظر داشته و محافظت می نمایند ،

می‌میرد و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند و زمین را خشکیده می‌بینی و[لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند

۱ - همانا خلق هر کدام از شما در رحم مادرش بدین صورت فراهم آمده که چهل روزبه صورت نطفه و چهل روز دیگر به صورت علقه [خون بسته] و سپس چهل روز دیگر هم به صورت پاره ای گوشت می ماند سپس حق تعالی فرشته ای را فرستاده تا روح را در وجود او بدمد. صحیح بخاری ج ۸ / ۲۵۹ حدیث ۲۲۰۸ – صحیح مسلم ج۸/٤٤ حدیث ٦٨٩٣- مسند امام احمدج٦/ ۱۲۵ حدیث ٣٦٢٤ و...

چنانچه احادیث زیادی در اثبات این امر وجود دارند که امام ابن حجر آنها را در کتاب فتاوای[1] خود جمع آوری نموده است . و البته اختلاف در بیان عدد این ملائکه مربوط به این حقیقت است که همچنانکه لشکری دارای فرماندهان و معاونین و سپاهیان و گروه های مختلف است ، این گروه از ملائکه هم بدین منوال است و ممکن است هر کدام از احادیث که در عدد ملائکه با هم مختلف اند به بیان و جهی از این لشکر بپردازند . اما وجود این ملائکه بر اساس آیات قرآن کریم ثابت می باشد . به عنوان مثال آیات زیر به بیان این امر پرداخته اند :

((وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ -یونس / ۲۱))[2]

((مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ - ق /۱۸)))[3]

((لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ - رعد /۱۱))[4]

((وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ -انفطار /۱۰ و ۱۱))[5]

---

۱ - الفتاوی الحدیثیه امام ابن حجر هیتمی ج ۱ / ۷٤

۲ - و چون مردم را پس از آسیبی که به ایشان رسیده است رحمتی بچشانیم بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است بگو نیرنگ خدا سریع‌تر است در حقیقت فرستادگان [فرشتگان] ما آنچه نیرنگ می‌کنید می‌نویسند

۳ - [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ درنمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند]

٤ - برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند.

۵ - و قطعا بر شما نگهبانانی [گماشته شده]اند (۱۰) [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمالشما] هستند (۱۱)

و ازجمله وسایل مزبور ارواح بندگان خدا اعم از انسان و ملائکه ی مأمور در خشکی ها و دریاها و بیابان ها [1] هستند که مردم را در حوائج و گرفتاریها یاری می رسانند ، حال چه مردم آنها را بشناسند یا خیر ، خواه از آنها طلب کمک نمایند یا ننمایند ، که برخی از آنها را ملائکه ی صحرا ها و برخی دیگر را ملائکه ی دریاها نامیده اند ، چنانچه در این مورد احادیث صحیحی آمده چنانکه امام نووی [2] آنرا در کتاب الاذکار خود ذکر نموده و فرموده که این حدیث مجرب [3] است. این حدیث را امام ابن السنی [4] از حضرت ابن مسعود روایت نموده که حضرت (ﷺ) فرمودند :

---

۱ - در مورد ملائکه صحراها و دشتها حدیث ثابت شده وجود دارد برای اطلاعات بیشتر به کتابهای زیر مراجعه شود :
امام ابن حجر قسطلانی/ فتح الباری بشرح صحیح بخاری / جلد۷/ ۱٦٦-امام نووی / ریاض الصالحین / ۲۸۵ - تفسیر ابن کثیر / جلد ۳ / ۲۵۹ - امام سیوطی / الحبائک فی اخبار الملائک / ۸٤

۲ - امام محی الدین یحیی بن شرف النووی الشافعی حضرت ایشان را از بزرگوارترین امامان فقه شافعی دانسته اند و کتابهای سیره مشحون از بیان فضایل و زهد و تقوا و کرامات ایشان است . آثار مکتوب امام نووی بسیار زیاد اند از جمله : المجموع در فقه - شرح صحیح مسلم - اربعین در حدیث - الاذکار در حدیث - ریاض الصالحین در حدیث - منهاج در فقه - ایضاح در احکام حج -التحقیق در فقه - خلاصه الاحکام - روضه الطالبین در فقه - بستان العارفین در اخلاق و تصوف - طبقات الفقهاء.

۳ - مجرب : تجربه شده

٤ - فقیه و حافظ حدیث، امام احمد ابن محمد ابن اسحاق دینوری از محدثین مورد وثوق شافعی مذهب. در حدیث شاگرد امام نسائی بود . در عراق و شام و مصر و جزیره به تتبع در احادیث نبوی پرداخته و کتب مهمی در حدیث از خود به جای گذاشت . عمل الیوم و اللیلة - فضائل الاعمال - الطب النبوی - الصراط المستقیم از جمله اثار اوست .

((انفلتت دَابَّةُ أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلاةٍ فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا عَلَيَّ، فَإِنَّ لِلَّهِ فِي الأَرْضِ حَاضِرًا سَيَحْبِسُهُ عَلَيْكُمْ: هر گاه حیوان یکی از شماها در بیابانی رَم کرده و [کسی نبود که در گرفتن آن شما را یاری نماید]، در این حال فریاد زند: ای بندگان خدا آن را بگیرید آن را بگیرید ، چرا که خداوند را بندگانی است که آن را می گیرند.))[1]

امام طبرانی در مورد این حدیث فرموده که حدیثی مجرب (تجربه شده) است و از طرق مختلف آنچنان روایت شده که قابل اعتماد است.

همچنین همه شنیده و می دانیم که حضرت سارية (رضی الله عنه) فرمانده لشکر اسلام ، درنهاوند بوده و از طرف دیگر دشمن برای شکست لشکر اسلام در کوه کمین نموده و امیر المؤمنین حضرت عمر (رضی الله عنه) نیز در حال خواندن خطبه نماز جمعه ، وضعیت

---

۱ - همچنین در معنی این حدیث ، احادیث دیگری وارد شده است :

الف) ((اذا ضل أحدكم أو أراد عونا و هو بأرض ليس بها أنيس فليقل : يا عباد الله أعينوني ، فإن لله عبادا لا يراهم: هرگاه کسی از شما کمکی خواست و یا راهش را گم نموده و در محلی دور افتاده و خالی از انسان بود ،پس بگوید : ای بندگان خدا مرا کمک کنید ، چرا که برای خدا بندگانی هستند که دیده نمی شوند .))

= ب) ((إن لله ملائكة سوى الحفظة فإذا أصاب احدكم عرجة بأرض فلاة فلينادِ يا عباد الله أعينوني: همانا خدوانِد را بندگانی است به غیر از ملائکه ی حفظه که اگر شما را ناراحتی در مکانی دور افتاده رسید فریاد زنید : ای بندگان خدا مرا یاری کنید)) مراجع هر سه حدیث : سراج المنير فی أحاديث البشير النذير /امام سیوطی /جلد۱ /۱۱۱ – الاذکار امام نووی / جلد ٥ /١٥٠ – المعجم الکبیر امام طبرانی ج ١٠ / ٢١٧ – مسند ابو یعلی موصلی ج ٩ / ١٧٧ – عمل اليوم و الليه امام ابن السنی ج ١ / ٤٥٦ – جمع الجوامع امام سیوطی ج١ / ١٨٨٠ – المجوع امام نووی ج٤ / ٣٩٦ و امام نووی فرموده من خود این حدیث را تجربه کرده ام .

سپاه اسلام و کمین دشمن برایش کشف شده و ندا سر زده (یا ساریه الجبل/ ای ساریه مواظب کوه باش) و حضرت ساریه نیز صدایشان را شنیده و بدین وسیله بر دشمنان ظفر یافتند[1].

همچنین امام ابو نعیم[2]، در کتاب حلیة الاولیاء روایت نموده که حضرت (ﷺ) فرمودند :

((خیار أمتی فی کل قرن خمس مأئة و الابدال أربعون فلاالخمس مائة ینقصون و لا الابدال ، کلما مات منهم رجل أبدل الله مکانه من الخمس مائة و أدخله فی الاربعین مکانه یعفون عن ظلمهم و یحسنون لمن أساء الیهم و یتسابقون فی ما آتاهم الله و هم فی الارض کلها :

اخیار(برگزیدگان) امت من در هر قرنی پانصد نفرند و ابدال چهل نفر می باشند و هیچگاه این تعداد از ابدال و اخیار کم نمی شوند . هر گاه یکی از ابدال بمیرد خداوند یکی از اخیار را به جای وی قرارمی دهد . اینان از کسانی که در حقشان ظلم نموده اند ، در می گذرند و از کسانی که نسبت به آنان اسائه ی ادب نموده اند ،

---

۱ - در مورد صحت این واقعه به مراجع ذیل رجوع شود : شرح عقیده طحاویه ج ٥ /۹۲ – تفسیر خطیب شربینی مشهور به سراج المنیر ج ۱ / ۱۷٤ – تفسیر قرطبی ج۱۲ /۷۹ – مجموعه فتاوی ابن تیمیه ج ۲ /۷۷ – الفتاوی الحدیثیه امام ابن حجر هیتمی ج ۱ / ۲۲۲ - المقاصد الحسنه امام سخاوی ج۱ / ۷۳٦ – فیض القدیر امام مناوی ج٤/ ٥۰۷ – تاریخ دمشق امام ابن عساکر ج ۲۰ / ۲۰ – فتاوی امام رملی ج٦ / ۲۷٤ – و ...اسد الغابه فی معرفه الصحابه ج ۱ / ۸۲۳ – البدایه و النهایه امام ابن کثیر ج ٦ / ۸٦ – الکامل فی التاریخ امام ابن اثیر ج۱ / ٤٦۷ – تاریخ ابن خلدون ج۱ / ۱۱۰ – الروح ابن قیم ج۱ / ۲۳۹ و ...

۲ - امام ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی شافعی از ائمه ثقات حدیث دارای کتب معتبری در حدیث مانند حلیه الاولیا – معرفه الصحابه – دلایل النبوه و... است .

نیکویی می نمایند و نسبت به کسب خیرات از دیگران پیشی گرفته اند و اینان در سراسر کره خاکی وجود دارند))[1].

همچنین امام احمد حنبل در (المسند) روایت نموده که :((الابدال فی هذه الامه ثلاثون رجلا قلوبهم علی قلب ابراهیم خلیل الرحمن کلما مات رجل ابدل الله مکانه رجلا:

ابدال در این امت سی نفرند که قلوب آنان بر قلب ابراهیم خلیل الرحمن است و هر گاه یکی از آنان وفات یابد خداوند کسی دیگر را به جای وی قرار می دهد))[2].

این حدیث و حدیث قبل ازآن ، نشان از این دارند که ابدال چهل نفرند اما آن گروه از ابدال که قلوبشان بر قلب ابراهیم خلیل است ، سی نفر بوده و در حدیث دوم با این صفت مختص گشته اند و ده نفر باقیمانده ، فاقد این مقام بوده و بنابراین میان احادیث فوق الذکر تعارضی وجود ندارد.

و از همین روست که امام ابن حجر در کتاب فتاوای خاتمه و در بحث تصوف در بین این احادیث جمع نموده و فرموده که ابدال دو گروهند.

همچنین امام طبرانی[3] روایت نموده که حضرت (ﷺ) فرموده اند : ((الابدال فی امتی

---

۱ - برخی از مراجع این حدیث : حلیه الاولیا امام ابونعیم ج۱ / ۸ - تاریخ دمشق ابن عساکر ج۱/ ۲۰۲ - الدر المنثور امام سیوطی ج۲ /۲۲۵ - جامع الاحادیث امام سیوطی ج۳٦ / ٤۱۵ فتاوی الحدیثیه امام ابن حجر هیتمی ج۱/ ۲۳۱ - المقاصد الحسنه امام سخاوی ج ۱ / ٤٤ و ...

۲ - مرجع حدیث : مسند امام احمد حنبل ج۲ / ۳۲۲ و ج۳۷ / ٤۱۳ - جامع الاحادیث امام سیوطی ج۱۰/ ٤۸۸ - فتاوی الحدیثیه امام ابن حجر ج۱ / ۲۳۱ و ...

۳ - از ائمه معتبر حدیث دارای آثاری در حدیث مانند المعجم الکبیر - المعجم الوسیط - المعجم الصغیر و ...

ثلاثون بهم تقوم الارض و بهم يمطرون و بهم ينصرون :

ابدال در امت من سی نفرند که قیام (ماندگاری) زمین و بارش باران و نصرت الهی به واسطه ی آنان است))[1]

امام ابن عساکر[2] روایت نموده که حضرت (ﷺ) فرموده اند : ((الابدال بالشام يكونون و هم اربعون رجلا بهم تسقون الغيث و بهم تنصرون على اعدائكم يصرف بهم عن اهل الشام البلاء و الغرق :

ابدال چهل نفرند و در شام هستند و به واسطه ی آنان است که برایتان باران می بارد و بر دشمنانتان پیروز می شوید و به خاطر آنان است که بلا و توفان از اهل شام دور می شود))[3] . و امام طبرانی روایت فرموده که : ((الابدال في الشام بهم تنصرون و بهم ترزقون :

ابدال در شامند و به خاطر[جاه و قربت] آنان نصرت می یابید و رزق و روزی داده می شوید))[4] .

---

۱ - مرجع حدیث : المعجم الکبیر امام طبرانی ج ۱۸ / ۶۵ – جامع الاحادیث امام سیوطی ج۱۰ /۴۸۸ – فتاوی حدیثیه امام ابن حجر ج۱/۲۳۱ و ...

۲ - ثقه الدین علی بن الحسین ابن عساکر(۴۹۹ – ۵۷۱) از حافظان حدیث و مورخان اسلامی ،او را محدث دیار شام در زمان خویش نامیده اند . از آثار مهمش کتاب التاریخ می باشد .

۳ - مرجع حدیث : تاریخ ابن عساکر ج۱ /۲۸۹ – مسند امام احمد حنبل ج۱ /۱۱۲ و همچنین در فضائل الصحابه امام احمد حنبل حدیث ۱۷۲۷ و ...

۴ - مرجع حدیث : المعجم الکبیر امام طبرانی ج ۱۸ / ۶۵ – جامع الاحادیث امام سیوطی ج۱۰ /۴۸۸ – فتاوی حدیثیه امام ابن حجر ج۱/۲۳۱ و ...

همچنین امام احمد روایت نموده که رسول الله (ﷺ) فرموده اند :

((الابدال بالشام و هم اربعون کلما مات رجل منهم ابدل الله مکانه رجلا تسقون بهم الغیث و تنصرون بهم علی الاعداء و یصرف عن اهل الشام بهم العذاب :

ابدال چهل نفرند در شام ، هرگاه یکی از آنان وفات نماید فرد دیگری را به جای وی قرار می دهد و به واسطه ی آنان باران برایتان می بارد و بر دشمنانتان نصرت داده می شوید و به خاطر آنها از اهل شام ، عذاب الهی دور می شود))[1].

همچنین امام سیوطی در کتاب کرامات الاولیاء روایت نموده که حضرت فرموده اند: ((الابدال اربعون رجلا و اربعون امراة کلما مات رجل ابدل الله مکانه رجلا و کلما ماتت إمرأة ابدل الله مکانها امراة :ابدال چهل مرد و چهل زن هستند که هرگاه یکی از مردان و یا یکی از زنان وفات کند، خداوند فرد دیگری را به جای آنان قرار می دهد)) این حدیث را دیلمی در کتاب مسند الفردوس خود روایت نموده است .

و امام ابن حبان[2] روایت نموده که حضرت فرمودند ((لا تخلو الارض من ثلاثین أو ثمانین مثل ابراهیم خلیل الرحمن بهم تغاثون و بهم ترزقون و بهم تنصرون :

یعنی زمین هیچگاه از سی نفر یا هشتاد نفر که مانند ابراهیم خلیل اند خالی نیست و بواسطه ی آنها برایتان باران می بارد و روزی داده می شوید و بر دشمن پیروزی می یابید))[3].

---

۱ - مسند امام احمد ج۱ / ۱۱۲

۲ - ابو حاتم محمد بن حبان بستی کرد از مورخین و محدثین از آثار مهم :او المسند الصحیح و معرفه المجروحین می باشد .

۳ - الفتاوی الحدیثیه امام ابن حجر هیتمی ج۱ /۲۳۱

امام بیهقی[1] روایت نموده که ((ان ابدال امتی لم یدخلوا الجنة بأعمالهم و لکن انما دخلوها برحمة الله و سخاوة الانفس و سلامة الصدر و رحمة للمسلمین :

یعنی ابدال امت من بواسطه اعمالشان وارد بهشت نمی شوند – یعنی ممکن است در کمیت عبادت از دیگران کمتر باشند - لکن آنها بواسطه رحمت خداوند و سخاوت نفس خودشان و سلامتی دلهایشان ورحمتی که نسبت به مسلمین دارند وارد بهشت می شوند))[2].

و از همین باب امام طبرانی روایت نموده که حضرت (ﷺ) فرمودند :

((لن تخلوالارض من اربعین رجلا مثل خلیل الرحمن بهم تسقون و بهم تنصرون ما مات احد منهم الا ابدل الله مکانه آخر :

هیچگاه زمین از چهل مرد که مانند ابراهیم خلیل الرحمان هستند ، خالی نیست و به واسطه ی آنان باران برایتان می بارد و بر دشمنانتان پیروزی می یابید و هر گاه یکی از آنان وفات نماید خداوند فرد دیگری را در جای وی قرار می دهد))[3].

همچنین ابن عدی[4] در کتاب (الکامل) خود روایت نموده که حضرت ﷺ فرمود:

((البدلاء أربعون ، اثنان و عشرون بالشام و ثمانیة عشر بالعراق کلما مات منهم احدا ابدل

---

۱ – امام ابوبکر احمد بن حسین بیهقی از محدثین به نام شافعی مذهب دارای آثار مهمی چون شعب الایمان ، سنن الکبری و سنن الصغری در حدیث است

۲ – شعب الایمان امام بیهقی ج۷ / ٤۳۹

۳ – المعجم الاوسط امام طبرانی ج٤ / ۲٤۷

٤ – امام ابو احمد عبدالله بن عدی جرجانی (۲۷۷ – ۳٦٥ ه ق) او جمع کننده احادیث امام مالک و اوزاعی وسفیان ثوری و شعبه بود . او از مورد اعتماد ترین حافظان حدیث در زمان خود بوده و کتاب الکامل و الانتصار او شهرت زیادی دارد .

الله مکانه آخر،فإذا جاء الامر قبضوا کلهم فعند ذلک تقوم الساعة:

یعنی ابدال چهل نفرند که ۲۲ نفر از آنها در شام و ۱۸ نفردیگر در عراقند و هرگاه یکی ازآنها بمیرد خداوند فرد دیگری را در جای آنها قرار میدهد و هر گاه امر خدا فرا رسد تمامشان قبض روح شده و آنزمان است که قیامت برپا می گیرد))[1].

امام ابونعیم در کتاب (حلیه الاولیاء) روایت نموده که حضرت(ﷺ) فرمودند: ((لا یزال الاربعون رجلا من امتی قلوبهم علی قلب ابراهیم یدفع بهم عن اهل الارض البلاء یقال لهم الابدال انهم لم یدرکوه بصلاة و لا بصوم و لا بصدقة ، قال ابن مسعود راویه فبم أدرکوه یا رسول الله (ﷺ) ؟ قال بالسخاء و النصیحة للمسلمین:

یعنی در میان امتم چهل نفر وجود دارند ، که تعدادشان کم نشده و قلبهایشان بر قلب ابراهیم خلیل است و به واسطه ی ، آنان بلا از اهل زمین دور می شود ، آنانرا ابدال می گویند و آنها این مقام را بواسطه ی نماز و روزه و زکات به دست نیاورده اند ، در این هنگام ؛ راوی حدیث یعنی ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت(ﷺ) پرسید : یا رسول الله (ﷺ) پس چگونه این مقام را درک نموده اند ؟ حضرت (ﷺ)فرمود : به خاطر سخاوت و دلسوزیشان برای مسلمانان))[2]

همچنین امام ابو نعیم در همان کتاب روایت نموده که حضرت فرمودند: ((إن لله تعالی فی کل بدعة کید بها الاسلام و أهله ولیا صالحا یذب عنه و یتکلم بعلاماته فاغتنموا حضور تلک المجالس بالذب عن الضعفاء و تو کلوا علی الله و کفی بالله وکیلا :

---

۱ - الکامل امام ابن عدی ج ۵ / ۲۲۰

۲ - حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء امام ابو نعیم اصفهانی ج٤ / ۱۷۳ – المعجم الکبیر طبرانی ج۱۰ / ۱۸۱

یعنی خدوانداند تعالی را بنده ای صالح است از اولیا ؛ که هر گاه بدعتی برای اسلام و اهل اسلام بر ساخته شود ، در مقابل آن برخاسته و دفاع می نماید و نشانه های آن بدعت را برای مسلمانان بازگو می نماید ، پس حضور در مجالس این بندگان خدا را با دفاع ازضعفا غنیمت شمرده و بر خدا توکل کنید وخداوند کارسازی بسنده است ، برای متوکلین))[1] و این حدیث را عده ای از محدثین دلیل بر وجود قطب دانسته اند .

درحدیثی دیگر امام ابو نعیم و امام ترمذی روایت نموده اند که حضرت (ﷺ) فرمودند ((فی کل قرن من امتی سابقون : یعنی در هر قرنی در میان امتم ، افرادی هستند که سابقین هستند))[2] .

همچنین حدیث ذیل را که محدثین زیادی روایت نموده اند ، به حد تواتر رسیده است ((یبعث الله لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها أمر دینها :

خداوند در رأس هر صد سال ، شخصی را بر می گزیند که امر دین را حیاتی مجدد می دهد))[3] .

و دو امام بزرگوار یعنی بخاری و مسلم در صحاح خود و دیگر محدثین نیز حدیث ذیل را روایت نموده اند و این حدیث آنقدر شهرت یافته که نزد مسلمانان معروف

---

۱ - حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء ج۱۰ / ۴۰۰ - جامع الاحادیث امام سیوطی ج۹ / ۲۲۰ – فتاوی حدیثیه امام ابن حجر ج۱ ۷۸۵ – التیسیر امام مناوی ج۱ / ۶۸۰ - فیض القدیر امام مناوی ج۲ / ۴۹۵ –و ...

۲ - جامع الاحادیث امام سیوطی ج۱۵ /۴ – فتاوی حدیثیه امام ابن حجر ج۱ /۷۵۸ – فیض القدیر امام مناوی ج۴ /۴۵۸ –حلیه الاولیا ابو نعیم ج۱ /۸ و ...

۳ - المستدرک علی الصحیحین امام حاکم نیشابوری ج۴ /۵۶۷ – المعجم الکبیر طبرانی ج۱۹/۴۶۷ – سنن ابو داود ج۲ /۵۱۲ – شرح سنن ابن ماجه سیوطی ج۱ /۲۹۷ - فتح الباری ابن حجر ج۲۰ /۳۷۰ – حاشیه سندی بر سنن ابن ماجه ج۷ /۴۳۷ و ...

است . ((لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين علي الحق حتي يأتي امر الله : در میان امت من ، گروهی همواره وجود خواهند داشت ، که بر طریق حق استوارند ، تا زمانیکه امر خدا [روز قیامت] فرا رسد))[1]. امام بخاری در مورد این حدیث فرموده که این طائفه ، اهلِ علوم دینی هستند و منظور ایشان از اهل علم ، تنها علوم ظاهری نیست ، بلکه منظور ایشان علم ظاهر و باطن است و این هم امری بدیهی است چرا که هر کس دارای علم ظاهری بوده اما قلبش متوجه خدا نباشد ، قطعا چنین کسی مصداق حدیث شریف یعنی – ظاهر بر حق- نیست بلکه او بر – ظاهرِ دنیا و فریب آن- است و این افراد ، تخریب کننده ی دین هستند و بازار اهل کفر را رواج می دهند ، همچنانکه این امر بر هر انسان منصفی پوشیده نیست . همچنین امام ابن حجردر کتاب فتاوای خود اغلب راه های روایتِ این حدیث را در باب وجودِ قطب و اولیا جمع آوری نموده است .

****

دو فائده در باره ی احادیث مذکور

۱- اختلاف در عدد اولیا در احادیث مذکور مبنی براین است که گاهی تنها رؤسای اولیا و گاهی معاونین و همراهان آنها نیزذکر شده است .

۲- منظور از اینکه در برخی احادیث آمده – برخی ازاولیاء در شام یا در مکه یا در عراقند – صرفا حضورجسمشان در این بلاد نیست ، بلکه منظور مرکزیت امر

---

۱ - المستدرک حاکم ج۲ /۸۱ و ٤/ ٤٩٦ – سنن ابو داود ج۲/۳۱۳ –سنن ابن ماجه ٤/١ – سنن ترمذی ٤ / ٤٨٥ –صحیح بخاری ٦ /٢٦٦٦ – صحیح مسلم ج۱ / ۹۵ – مسند امام احمد ج۲/ ۳۲۱ – و ...

معنوی آنها در این بلاد است نه اینکه حتما جسمشان نیز در این شهرها باشد ، چرا که هرگاه فردی از اولیاء الهی به مقام ولایت اصیلیه[1] ، برسد می تواند درهر مکانی ادای وظیفه نماید هر چند جسمش در مکانی دیگرباشد . مگر نه اینکه خلفای راشدین و ائمه ی طاهرین باتفاق مسلمانان ، جزء اقطاب بوده ؛ در حالیکه در حالت خلافت ، جسمشان در مکه مکرمه نبوده است. همچنین باید دانست که هر چند برخی از احادیث مذکور جزء احادیث آحادند[2] ، اما قدر مشترک تمام آنها وجود اولیای صاحب تصرف است ، چه زنده باشند و چه متوفی و اینکه استغاثه و توسل به آنها و یاری رساندن آنان به مردم و ندای از آنها صحیح است و این موارد به حد تواتر رسیده چنانچه سخاوت حاتم طایی و شجاعت حضرت علی به حد تواتر رسیده است .

---

۱ – یکی از مقامات اولیاء الله که ولایت او مقطعی نبوده و ولایت او مسلم شده باشد (جامع کرامات الاولیا / اسماعیل بن یوسف نبهانی / ج۱ / ٣٤)

۲ – از انواع احادیث نبوی . در توضیح باید گفت احادیث شریف نبوی از حیث تعداد راویان به دو دسته تقسیم می شوند :

الف – حدیث متواتر : احادیثی هستند که راویان آن بیشتر از سه نفر و در ضمن جمع شدن آنها بر کذب گفتن محال باشد . که خود به دو دسته ی متواتر لفظی و معنوی تقسیم می شوند ، یعنی احادیثی که در لفظ حدیث روایت شده دارای شروط نامبرده باشند متواتر (لفظی) و احادیثی که در معنی ، دارای شروط مزبور باشند متواتر(معنوی) نامیده می شوند .ب– احادیث آحاد : که راویان آنها سه و یا کمتر باشند که خود به سه دسته : – – حدیث غریب (راوی یک نفر) – حدیث عزیز (راویان دو نفر) – حدیث مشهور (راویان سه نفر) تقسیم می شوند.

نکاتی در باره احادیث یاد شده

بنابراین ، احادیث یاد شده ؛ دلالت قطعی و یقینی دارند بر اموری که در ادامه بیان می شود :

نکته نخست :

وجود ماموران باطنی که به امر و اجازه ی پروردگار ، دارای کرامات و مأذون به تصرف درعالم هستی هستند ، و حق تعالی در قرآن کریم داستان حضرت خضر(ع) را بیان فرموده ؛ که کشتی [ماهیگیری فقرا] را شکافت تا از غصب کشتی توسط حاکم ، جلوگیری نماید و نوجوانی را به خاطر پدر و مادر صالحش ، هلاک نمود ، تا پدر و مادرش را از طغیان و کفری که به سبب وی ، دامنگیرشان می شود نجات دهد و دست آخر ، دیوار مخروبه ای را تجدید بنا نمود ، تا گنج پنهانی زیر آن دیوار به واسطه ی برکت جد هفتم دو کودک یتیم باقی بماند و در نهایت بدانها برسد . که همین اعمال حضرت خضر، باعث اعتراض حضرت موسی(ع) و در نتیجه جدایی آنها گردید و بیان این داستان در قرآن کریم به خاطر راهنمایی مردم است بر این نکته که این عالم ، ظاهر و باطنی دارد و برای امورات ظاهر ، مأمورینی ظاهری وجود دارند که با اعمالشان می توان آنها را شناخت ، اما برای باطن امورات هستی نیز ، مأمورینی باطنی وجود دارند ، که به جز اصفیا ،کسی قادر به شناخت آنها از طریق اعمالشان نیست ، خواه مردم وجود ظاهریشان را بشناسند یا خیر؟ چرا که اگر مردم عادی حضرت خضر(ع) را در حال سوراخ نمودن کشتی و یا قتل نوجوان می دیدند ؛ به شدت مانع از انجام این امورتوسط وی می شدند.

و به حقیقت هر کس که به انکار وجود مأمورین باطنی ؛ که از خواص بندگان حق بوده و آگاه بر اسرار و دقائق عالم باطن می باشند ، بپردازد ، انکار وی سبب دور شدن وی از ساحت قرب الهی شده و باعث حرمان وی از ادراک حقایق می گردد . باید دانست خداوند تبارک و تعالی انجام این کارهای باطنی را به کسی امر نموده (مانندحضرت خضر(ع)) که در مقام معنوی از حضرت موسی(ع) پایینتر است ، چرا که حضرت موسی(ع) پیامبری از پیامبران اولوالعزم بوده و حتی بعضی از مفسرین گفته اند که آن حضرت افضلِ انبیا پس از رسول الله (ص) است ، اما حضرت خضر(ع) به گفته ی برخی از علما ، نبی و در نظر برخی دیگر ؛ صرفا فردی از اولیای حق است و به تحقیق حضرت موسی(ع) می دانست که کارهای خضر دارای حکمت بوده و خودسرانه نیست تا جاییکه برخی شارحان و حاشیه نویسان صحیح بخاری بر این نظرند که حضرت موسی(ع) اصل حکمتها را هم می دانست اما به خاطر راهنمایی و ارشاد مردم به وجود عالَم باطن و وجود مأموران باطنی بود که ظاهرا ، به انکار کارهای حضرت خضر(ع) پرداخت.

پس ای برادران اگر منصف باشید ، همین داستان حضرت خضر (ع) کافی است تا به وجود مأموران باطنی و جواز توسل به آنها یقین حاصل نمایید.

کرامتی از یکی از اصحاب کرام رسول الله ﷺ

در صحیح بخاری[1] داستانِ شهید شدنِ عاصم بن ثابت انصاری رضی الله عنه و همراهانش بدین صورت روایت شده است: که رسول الله ﷺ، حضرت عاصم بن ثابت انصاری و چند تن دیگر را برای تفتیش احوال مشرکین فرستاد وآنان در کمین دشمن افتاده وکافران از آنها خواستند تا تسلیم شوند و در امان کافران قرار گیرند، اما عاصم بن ثابت رضی الله عنه به همراهانش گفت: ای دوستان همانا من امان دادن هیچ کافری را نمی پذیرم و سپس با صدای بلند فرمود:

بار الها پیامبرت را از احوال ما آگاه و با خبر ساز

و سپس با آنان مبارزه نمود وکافران حضرت عاصم رضی الله عنه را به شهادت رسانده و او قسم خورده بود، که هیچگاه مشرکی را لمس ننموده و مشرکی او را لمس ننماید و آنگاه کافران که خبر کشته شدن حضرت عاصم رضی الله عنه را شنیدند، چند نفر را فرستاده تا او را شناسایی نموده و سر او را جدا ساخته تا ثابت شود که او عاصم است یا خیر؟

زمانی که مأموران، پیش جنازه ی عاصم رفتند، خداوند تبارك و تعالی ابری از زنبوران عسل را حول جنازه ی عاصم قرار داد، بصورتیکه کسی را یارای نزدیك شدن به جنازه ی عاصم نبود و به این ترتیب حق تعالی قَسَمِ عاصم؛ مبنی بر- لمس ننمودن بدنش توسط کفار را - برآورده نمود و در این روایت مشخص است که حتی حشرات هم ممکن است به امر خداوند مأمور وی گردند.

---

۱ - صحیح بخاری ج۸ / ۱۳ حدیث ۳۰۴۵ و ج۱۰ /۱ حدیث ۳۹۸۹ و ...

نکته دوم :جواز ندا نمودن از اشخاص غائب

جواز ندا نمودن از شخص غائب ؛ هر چند در نهایت دوری باشد و همچنین شنیدن غائب ، ندای فریاد کننده را چنانچه در ندای امیر المومنین حضرت عمر رضی الله عنه به ساریه رضی الله عنه وهمچنین شنیدن ساریه ؛ صدای حضرت عمر رضی الله عنه را ، در حالیکه فاصله ی آنها از هم ، در نهایت دوری بود.

و از مسائل شگفت این است که کفار دشمن خدا و رسول خدا ، به واسطه ی لطف ایزدی و دادن اقتدار به آنها به اختراع آلات و ادواتی دست زده اند که از فاصله های بسیار دور می توان صدا و حتی تصویر همدیگر را شنید و دید ، بگونه ای که اگر کسی به انکار این مسائل بپردازد ، همه او را به جهل و عناد و جنون منسوب می نمایند[1] ، در حالیکه گروهی به انکار این مهم می پردازند که خداوند تعالی ادوات و اسباب باطنی برای اولیا و بندگان خاص خود خلق نماید که کلام و صوت خود را به دیگران رسانیده و مردم هم کلام و صوت او را بشنوند! . پس همچنانکه منکر آلات و اداوت مادی ساخته ی دست کافران مورد استهزاء مردم قرار می گیرند به همین ترتیب ، پروردگار و بندگان خاص وی ، انکار منکرین را مورد استهزاء قرار می دهند .

حقیقتا باید گفت ، انکار این حقایق ، صرفا به این دلیل است که منکرین ، چشم بصیرت بینی ندارند تا حقیقت را مشاهده نمایند و گوش حقیقت شنوی

---

۱ - به عنوان نمونه می توان به گوشی همراه و ... اشاره نمود که ساخته دست کفار است و در حالیکه می توان با آن از مسافات بسیار دور صوت و تصویر دیگری را شنید و دید .

ندارند تا کلام حق را بشنوند و دلهای صافی ندارند تا با آن ادراک نموده و تعقل نمایند و مَثَلِ آنها همچون موجوداتی است که تنها اصواتی را می شنوند و حقیقت را درک نمی کنند و گرنه فضاهای میادین باطنی بسیار وسیع تر از فضاهای ظاهری و مادی است بلکه مَثَل عالم ظاهردر مقابل باطن ، همچون نیستی در مقابل هستی است .

نکته سوم :حیات برزخی

حیات برزخی و اینکه اموات (در عالم برزخ) زنده اند و صدای زندگان را می شنوند ، چه اجسادشان فرسوده بوده و ارواحشان به آنها تعلق داشته باشد یا نه . و این نظر اهل سنت جماعت و سلف صالحین است که ارواح اموات ، به مقابرشان تعلق دارد و آثار و اخبار زیادی هم بر این امر دلالت دارند و حتی آرای حکمای سایرمذاهب اسلامی و حتی ادیان و ملل دیگر بر بقاء روح انسانی است .

در این خصوص حدیث روایت شده ی ذیل که در کتب صحاح آمده حرف آخر را می زند . امام بخاری در صحیح شریف خود روایت نموده که درپایان جنگ بدر ، حضرت (ﷺ) خطاب به هلاک یافتگان کفار فرمود : ((هل وجدتم ما وعد ربکم حقا – آیا آنچه را که پروردگارتان[درباره عذاب مشرکین] به شما وعده داده بود به حق یافتید))[1] . و در این حال ، گروهی از صحابه

---

۱ - صحیح بخاری جلد ٤ / ١٤٧٦ وجلد ١٠/ ٥١ – مسند ابو یعلی موصلی جلد ٦ ٤٣٣ – مسند امام احمد جلد ٩ / ٢٠ و جلد ١٠ /٢٩١ و جلد ١٩ / ٧٧ و ٤٥٦ – مسند عبد

عرض کردند یا رسول الله (ﷺ) آیا کسانی را مورد خطاب قرار می دهی که مرده اند ؟ حضرت رسول الله (ﷺ) فرمود : شما نسبت به کلام من از آنان شنواتر نیستید .

البته ممکن است گفته شود این حدیث جزء احادیث آحاد است که یقینی را نسبت به این موضوع نمی رساند و از طرف دیگر این حدیث ، معارض فرموده ی حق تعالی است که می فرماید : ((وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ — و تو نمی توانی به مردگان در قبور بشنوانی /فاطر ۲۳)).

در جواب باید گفت حدیث مذکور هر چند به لفظ مذکور ، جزء احادیث آحاد است اما به واسطه ی تأیید مفهوم آن ، توسط احادیث دیگر از لحاظ معنی جزء احادیث متواتر قرار می گیرد که یقین را در مورد موضوع می رساند و از طرف دیگر از لحاظ سلسله راویان این حدیث جزء احادیث صحیح الروایه است که روایان آن جزء افراد مورد اعتماد علمای اهل حدیث اند و روایت آنان محکم کننده معنی آن می باشد .

همچنانکه همه می دانند که بر هر مسلمانی واجب است در تمام نمازهای فرض و سنت ، باید بگوید ((السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته — سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای پیامبر خدا)) و آیا این جمله که هر روزه از جانب تمام مسلمانان تکرار می شود ندا و مورد خطاب قرار دادن حضرت نیست که به هر حال به صورت ظاهری وفات یافته است و مشروعیت فرستادن

بن حمید ۱ / ۲٤٥ و ٤١٢ سنن نسایی جلد ٤/ ۱۰۸ — المستدرک جلد ۳ / ۲٤۹ - المعجم الکبیر طبرانی جلد ۷ / ۱٦٥ و جلد ۱۰ / ۱٦۰

این سلام و درود بر پیامبر – با استفاده ازجمله ای که سیاق آن از لحاظ ادبی ؛ سیاقِ خطابْ قرار دادن شخص زنده و حاضر است – خود می رساند که پیامبر در حقیقت زنده است و همچون ایشانند ، بندگان صالح خدا و اصفیا و اولیا و همچنین می رساند که مورد خطاب قرار دادن اموات جائز است و ارواح آنان زنده اند .

جای بسی تعجب است که افراد منکر همه روزه در نمازهایشان جمله ی فوق را تکرار نموده اما حکمتش را نمی فهمند و ادعایشان هم به جایی رسیده که علما ی بزرگ و سلف صالح و اولیا را مورد طعن و تمهت شرک ، قرار می دهند و در حالیکه باید پرسید چگونه سلام فرستادن بر رسول الله (ﷺ) به صیغه ی مخاطب و حاضر را تأویل می کنید و منکر با هر تأویلی سلام کردن بر رسول اللهﷺ به صیغه ی مخاطب و حاضر را تأویل نماید ما نیز با همان تأویل جملاتی مانند(یا رسول الله و یا عبد القادر) را تأویل می کنیم.

از طرفی دیگردر تمام کتابهای فقه و حدیث آمده و علمای مذاهب اربعه ی اهل سنت تأکید نموده اند که مؤمنان ، هنگام مرور بر مقابرمسلمانان ، مندوب است بگویند : ((سلام الله علیکم دار قومٍ مؤمنین أنتم سابقون و نحن لاحقون بکم ، ان شاء الله تعالی آمنین ، نستودعکم شهادة ان لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله :

سلام خدا بر شما باد ای گروه مومنین ،شما قبل از ما رفته و ما هم إن شاء الله با ایمان به شما ملحق می شویم و شهادت خود مبنی بر وحدانیت خداوند و رسالت محمد رسول الله را پیش شما به امانت می گذرایم))[1] .

---

۱ – مثلا در منابع ذیل : اکمال معلم شرح صحیح مسلم / قاضی عیاض / جلد ۳ / ۲۳۹ – ریاض الصالحین امام نووی ج۱ / ۳٤۸ – سنن نسائی حدیث ۲۰۳۹ –سنن ابن ماجه حدیث ٤۲۰٦ –

و این سنتی متواتر است و تا جایی در بین خاص و عام شهرت یافته که جزء لا ینفک زیارت مقابر است . و این گونه سخن گفتن با مردگان و سپردن امانت شهادتین به آنها دلیلی قطعی است بر مشروعیت و جواز ندای اموات و خصوصا در مورد انبیا و اولیا و توسل به آنها و حیات برزخی آنان که به غیر از اشخاص معاند کسی منکر آن نیست .

و اما فرمایش حق تعالی ((وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ – فاطر۲۲))[۱] به این معنی است : که تو خود به تنهایی نمی توانی کلام خود را به مردگان برسانی ، بلکه خداوند صدای تو را در زبان تو آفریده و به گوش وی می رساند.

و البته در تفسیری دیگر بر این آیه مراد از (من في القبور) کافرانند ، یعنی ای پیامبر تو نمی توانی کفار را هدایت نمایی و به گونه ای که کلام حق را به آنان بشنوانی که آنها را به سوی حقیقت هدایت کنی ؟ چرا که حق تعالی در جایی دیگر در قرآن می فرماید : ((وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ – نمل ۸۱))[۲]

سنن ابوداود حدیث ۳۲۳۷ – فتاوی کبری ابن تیمیه ج۳ /۳۹ – اذکار امام نووی ج۱ /۲۳۱ – شرح صحیح بخاری ابن بطال ج۹ /۳۹ و ...

۱ – و زندگان و مردگان یکسان نیستند خداست که هر که را بخواهد شنوا می‌گرداند و تو کسانی را که در گورهایند نمی‌توانی شنوا سازی

۲ – و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهی‌شان نیستی تو جز کسانی را که به نشانه‌های ما ایمان آورده‌اند و مسلمانند نمی‌توانی بشنوانی

نکته چهارم : از انواع کمک حق تعالی به بندگان

کمک خداوند به کسی که انبیا و اولیا را وسیله قرار داده هر چند غایب ویا حاضر ، مرده و یا زنده باشند و دلیل این توسل را پیش تر بیان کردیم و همچنین حافظان حدیث همچون سیوطی و طبرانی و ...روایت نموده اند که حضرت فرمود : ((اذا انفلتت دابة احدكم و بأرض فلاة فليناد يا عباد الله احبسوا يا عباد الله احبسوا ، فأن لله في الارض حابسا يحبسه[1]))[2]: هر گاه حیوان کسی از شماها رم نموده کسی نبود که در گرفتن آن شما را یاری نماید ، در این حال

---

۱ – الدر المنثور امام سیوطی ج۱ /۵۷۰ – تفسیر ابن کثیر ج۱ /٦٤٣ – تفسیر ثعالبی ج۱ /۳۸٦ – شعب الایمان امام بیهقی ج۲ / ٤٩٥ – معجم ابن عساکر ج۱/ ۳٦۳ – المجموع امام نووی ج۸ / ۲۷٤ – اذکار امام نووی ج۱ / ۲٦۲ –

۲ – همچنین در معنی این حدیث ، احادیث دیگری وارد شده است :

الف) ((اذا ضل أحدكم أو أراد عونا و هو بأرض ليس بها أنيس فليقل : يا عباد الله أعينوني ، فإن لله عبادا لا يراهم : هرگاه کسی از شما کمکی خواست و یا راهش را گم نموده و در محلی دور افتاده خالی از انسان بود ، پس بگوید : ای بندگان خدا مرا کمک کنید ، چرا که برای خدا بندگانی هستند که دیده نمی شوند .)) ب) ((إن لله ملائكة سوى الحفظة فإذا أصاب احدكم عرجة بأرض فلاة فليناد يا عباد الله أعينوني : همانا خداوند را= بندگانی است به غیر از ملائکه ی حفظه که اگر شما را ناراحتی در مکانی دور افتاده رسید فریاد زنید : ای بندگان خدا مرا یاری کنید)) مراجع هر سه حدیث : سراج المنیر فی أحادیث البشیر النذیر /امام سیوطی /جلد۱ /۱۱۱ – الاذکار امام نووی / جلد ۵ /۱۵۰ و ... منابع حدیث متن عبارتند از در:جامع الکبیر طبرانی جلد ۱۲/٤٤ و جمع الجوامع سیوطی جلد۱/–۱۷۵۷– کتاب عمل الیوم و الیله امام ابن السنی جلد۱/٤٥٦ – مجمع الزوائد امام حافظ هیثمی جلد ۱۰ /۹۲ و ...

فریاد زنید : ای بندگان خدا کمکم کنید کمکم کنید و آن حیوان را بگیرید ، چرا که بندگان خدایی هستند که شما را در گرفتن حیوان کمک می کنند .امام طبرانی در مورد این حدیث فرموده که حدیثی مجرب (تجربه شده) است.

نکته دیگر در مورد این حدیث این است که منظور از (عبادالله) هر بنده صالحی از بندگان خداست خواه ملائکه باشد یا انسان و خواه زنده باشد یا وفات نموده و انحصار عبادالله ، به یکی از موارد مذکور نظری شخصی و فاقد اعتبار است که مخالف با ظاهر حدیث و شمولیت و غیر مقید بودن آن می باشد .

امام ابن عساکر در کتاب (التاریخ) و همچنین ابن الجوزی در کتاب (المثیر الغرام) با اسانید معتبر از محمد بن حرب هلالیﷺ روایت نموده اند که گفته : بر سر مرقد حضرت ﷺ رفتم و قبر شریفش را زیارت نمودم و در مقابل قبر آنحضرت ﷺ نشسته و آیه ((وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا /نساء ۶۴))[۱] را خواندم و گفتم یا رسول الله (ﷺ) براستی که من بر نفس خود ظلم نموده و آمده ام تا شما برایم استغفار نمایی ، پس از گفته های من ، از قبر رسول الله (ﷺ) ندا آمد :که همانا تو بخشوده شدی[۲].

---

۱ - و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد قطعا خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتندز

سمعانی ازحضرت علی (ع) روایت نموده که سه روز پس از وفات رسول الله (ﷺ) فردی از اعراب صحرا نشین نزد ما آمد و سپس خود را پیش قبر رسول الله (ﷺ) انداخت و خاک مزار را بر سر و روی خود کرده و گفت : یا رسول الله (ﷺ) تو فرمودی آنچه لازم بود و ما هم شنیدیم و شما از پروردگارت فرا گرفتی و ما از شما و از جمله ی آنچه بر تو نازل شده این بود که ((وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا /نساء ۶۴)) و من براستی بر نفس خویش ظلم نموده و آمده ام تا برایم طلب بخشش نمایی ، راوی حدیث می گوید : در این حال از قبرشریف ندا آمد ؛که همانا بخشوده شدی[۱].

و از اینرو در طول تاریخ اسلام ، مسلمانان بر توسل و پناه بردن به حضرتﷺ در مهمات و طلب دعا و استغفار ازسید عالمیان ﷺ اجماع داشته اند . به عنوان نمونه می توان یاد آوری نمود که حضرت زینب دختر حضرت فاطمه (ع) آنگاه که بر سر جنازه ی حضرت حسین (ع) حاضر شد و با صدای بلند این جملات را گفته است : یا رسول الله (ﷺ) ملائکه ی آسمانها بر تو صلوات و درود فرستند ، این جسد خاک آلود حسین تو است . این واقعه را ابن اثیر و غیر او هم ذکر کرده و فرموده اند که در این واقعه ، نوه ی رسول الله (ﷺ) این حالت غمگین را نزد آنحضرت به شکایت برده و او را مورد ندا قرار داده

---

۱ - همان منابع

و از او طلب کمک نمود ، تا جاییکه اندک زمانی نگذشت که همه ی مقصران و بانیانِ شهادت حضرت حسین ﷺ نابود و پراکنده شدند[1].

توسل انبیای کرام و اصحاب بزرگوار ، به رسول الله(ﷺ)و تبرک به آثار ایشان

و در کتاب های احادیث ثابت گشته که انبیا و مرسلین به حضرت (ﷺ) توسل نموده و این در حالی بوده که هنوز رسول الله (ﷺ)تولد نیافته و این مطلب نزد تمام محدثین ثابت و صحیح است ، چنانکه حاکم در کتاب مستدرک خویش صحت این مطلب را بیان نموده است . به عنوان نمونه از حضرت عمر روایت شده که رسول الله (ﷺ) فرمود آنگاه که حضرت آدم (علیه السلام) پشیمان گشت و فرمود : پروردگارا به حق محمد(ﷺ) تو را می خوانم ، که از من خشنود شوی و مرا ببخشایی ، پس پرودگار فرمود : ای آدم تو چگونه محمد را می شناسی در حالیکه ، هنوز او را نیافریده ام ؟ حضرت آدم(علیه السلام) در جواب گفت : پروردگارا آنگاه که مرا خلق نمودی و روح در جسم من دمیدی سرم را بلند کردم و دیدم که بر پایه های عرش ، نوشته شده بود :

لا اله الا الله محمد رسول الله

و دانستم که تو نام کسی را همراه نام خود ذکر نمی کنی مگر اینکه وی محبوبترین

---

۱ - البدایه و النهایه ابن کثیر ۸ /۱۹۳ - الکامل فی التاریخ ابن اثیر ۱۷۹/۲ - مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۶۷۸/۱ و...

خلق ، نزد تو باشد . پروردگار فرمود : راست گفتی ای آدم و اگر به خاطر محمد نبود تو را خلق نمی کردم و چون تو مرا به جاه و مرتبت او خواندی ، پس من نیز تو را بخشیدم[1] . و در روایت امام طبرانی عبارت زیر در ادامه حدیث فوق الذکر آمده است : (و او آخرین پیامبران و مرسلین است) .

و فرموده ی حق تعالی در قرآن کریم پیرامون توبه ی حضرت آدم اشاره به مطلب بالا دارد آنجا که می فرماید ((فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ -بقره ۳۷))[2] که این نکته را بیضاوی در تفسیر خود بیان داشته است[3].

همچنین امامان حدیث ترمذی و نسایی و غیر آنان هم روایت نموده اند که مردی نابینا نزد رسول الله ﷺ آمده و عرض کرد : یا رسول الله ﷺ برایم دعا کن تا چشمانم شفا یابد ، پیامبر خدا هم فرمود اگر می خواهی برایت دعا نمایم تا شفا یابی و اگر خواهی صبر کن که برایت بهتراست . آن مرد هم گفت یا رسول الله(ﷺ) برایم دعا کن تا چشمانم شفا یابد . پس حضرت (ﷺ) هم به او امر نمود تا وضویی نیکو گرفته و به این صورت دعا نماید :

((اللهمَّ إنِّي أسألكَ و أتوجَّهُ اليكَ بحقِ نَبيكَ مُحمَّدٍ نبي الرَّحمه ، يا مُحَمَّدُ إني تَوَجَّهتُ بكَ الى رَبِّي في حاجَتي لِتقضى لي اللهُمَّ شَفعهُ فيَّ :

بارالها براستی من تو را خوانده و به سوی تو روی آوردم ، به حق محمد که پیامبر

---

۱ - المستدرک امام حاکم ج۲ /۶۷۱ – فتاوای حدیثیه ابن حجر ج۲۶۷۲ و ...

۲ - سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او[ست که] توبه‌پذیر مهربان است.

۳ - تفسیر بیضاوی ج۲۹۹/۱

رحمت است [حاجتم را روا کن]، یا محمد براستی من به وسیله ی تو بسوی پروردگار روی آورده ام، تا جاجتم برآورده شود، پروردگارا شفاعت اور را بپذیر)).
راوی حدیث گفته که آن مرد پس از خواندن و دعا و توسل برخاست در حالیکه، چشمانش بینا گشته بود[1].

پس این حدیث دلالت صریح دارد بر توسل به آن حضرتﷺ تا برای مردم دعا نماید و همچنین دلالت دارد بر جواز ندا بر ایشان چه همراه نام حقتعالی باشد چه بدون ذکر نام پروردگار و این نوع توسل از جانب خود رسول الله ﷺجواز داده شده است.

امام طبرانی در کتابهای (الوسیط) و (الکبیر) خود از حضرت انس رضی الله عنه روایت نموده که: فاطمه دختر اسد رضی الله عنها وفات یافت و حضرت ﷺبر سر جنازه ی ایشان تشریف آورده و نزدیک سر ایشان نشست و فرمودند: خداوند تو را مرحمت نماید، ای کسی که بعد از مادرم، همچو مادرم بودی و بر او ثنا گفته و با ردای خودش او را تکفین نمود و سپس آنحضرت؛ ابو ایوب انصاری و اسامهٔ بن زید و عمر بن خطاب رضی الله عنهم و جوانی دیگر را فرا خوانده تا قبری را حفر نمایند، پس ازاینکه قبر تا حد لحد، حفر شد، بقیه ی قبر را رسول الله ﷺخود حفر کرده و با دستان خود، خاک را بیرون ریخت و سپس داخل قبر شده و در داخل قبر خوابیده و فرمودند: پروردگار است که زنده می گرداند و می میراند و زنده ی حقیقی همانا فقط ذات اوست. پروردگارا مادرم - فاطمه بنت اسد- را ببخشای و قبرش را بر او وسیع گردان

---

۱ - المستدرک امام حاکم ج۱ / ٤٥٨ - المعجم الصغیر طبرانی ج۱ /۳۰٦ - سنن ابن ماجه ج۱ / ٤٤١ - سنن ترمذی ج ٥/ ٥٦٩- سنن نسائی ج٦ /١٦٨ - مسند امام احمد ج٢٨ / ٤٧٨ و ...

به حق پیامبرت و پیامبران پیش از او همانا که تو أرحم الراحمینی و سپس چهار مرتبه(الله اکبر) گفته و آنحضرت ﷺ با کمک حضرات عباس و ابوبکر رضی الله عنهما جنازه ی فاطمه را داخل قبر گذاشتند[1].

نکته ی مهم این حدیث این است ؛ که رسول الله ﷺ به خود و سایر انبیای کرام توسل جسته اند .

همچنین از حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه روایت شده که در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه ، مردی برای برآورده شدن کاری نزد آنحضرت آمده ، اما حضرت عثمان (بنا بر مصلحتی که می دید) نیازش را بر آورده نساخت ، آن مرد هم ، در راه بازگشت به عثمان بن حنیف رضی الله عنه برخورد و ماجرا را برایش بازگو نمود ، عثمان بن حنیف رضی الله عنه به ایشان گفت : برو و وضویی نیکو بگیر و سپس به مسجد رسول الله ﷺ برو و دو رکعت نماز ، ادا کن و آنگاه این جملات را بخوان :

((اللهمّ إنِّي أسألكَ و أتوَجّهُ اليكَ بحقِ نَبيكَ مُحمَّدٍ نبي الرّحمه ، يا مُحمّدُ إني توَجّهتُ بِكَ الي ربّي في حاجَتي لِتقضي لِي اللهُمّ شَفعهُ فيّ – بارالها براستی من تو را خوانده و به سوی تو روی آوردم ، به حق محمدﷺ که پیامبر رحمت است ، یا محمدﷺ براستی من به وسیله تو بسوی پروردگار روی آورده ام ، تا حاجتم برآورده شود ، پروردگارا شفاعت اور را بپذیر))[2] و سپس حاجت خود را بیان کن و آنگاه نزد حضرت عثمان

---

۱ –المعجم الاوسط طبرانی ج۱ / ٦٧ – المعجم الکبیر ٢٤/ ٣٥١ – حلیه الاولیا امام ابو نعیم ج٣ / ١٢١ – جامع الاحادیث امام سیوطی ج ١٣ / ١٢٩ و ...

٢ – منبع روایت : المعجم الکبیرطبرانی ج٧ / ٤١٠ و...

بن عفان رضی الله عنه برو و حاجت خود را دوباره تکرار کن . آن مرد هم همین کار را کرده و راهی خانه خلیفه ی مسلمین شد. هنگام رسیدن به خانه حضرت عثمان رضی الله عنه ، دربان خانه دست وی را گرفت و پیش خلیفه برد . حضرت عثمان رضی الله عنه به آن مرد فرمود : حالا حاجت خود را برگوی و اگر نیاز دیگری بیان کن که همه را برآورده نمایم .

همچنین در صحیح بخاری آمده که زنی مصروع(دارای بیماری صرع) نزد آنحضرت ﷺ آمده و عرض کرد یارسول الله ﷺدعایم کن تا شفا یابم . آنحضرت ﷺ هم فرمودند اگر خواهی صبر کن که برایت بهتر است تا وارد بهشت شوی ؟ آن زن جواب داد صبر می کنم اما برایم دعا کن تا در وقت حمله ی صرع ، شرمگاه و عورتم کشف نشود تا دیده شوم ! رسول الله ﷺ هم برای وی دعا نمود[1] .

همچنین امام بخاری در کتاب –علامات النبوه – از صحیح خود از حمید بن عبدالرحمن روایت نموده که گفت : سائب بن یزید را دیدم در حالیکه نود و چهار ساله داشت و هنوز بدنی سالم و قوی و نیرومند داشت . و سائب گفت : بدان که سلامتی جسم من بواسطه ی دعای حضرت ﷺاست چرا که خاله ام ، مرا در کودکی نزد ایشان می بَرد و عرض می کند ، یا رسول الله ﷺ خواهر زاده ام بیمار است برایش دعا فرما . پس حضرت برایم دعا نموده و برسرم دستان مبارکش را کشید و دعای برکت برایم نموده و ایشان وضو گرفت و من از پسمانده ی آبِ وضوی آنحضرت ﷺ نوشیدم و سپس پشت سر ایشان ایستادم و مُهرِ نبوت را که مابین دو شانه ی رسول الله

---

۱ - ادب المفرد امام بخاری ج۱ / ۱۷۸ – شعب الایمان امام بیهقی ج۷ / ۱۹۳ – صحیح بخاری ج ۱٤ /۲۵۲ – صحیح مسلم ج۸ /۱٦ و ...

ﷺ بود مشاهد نمودم[1].

همچنین امام بخاری در همان کتاب از حَکَم[2] روایت نموده که گفت : از ابو جحیفه[3] شنیدم که : رسول الله ﷺهنگام گرمای شدید نیمروز از منزل خارج گشته و بسوی بطحا به سفر رفتند و سپس وضو گرفته و نمازهای ظهر و عصر را خواندند (به صورت جمع) و آنحضرت عصایی در دست داشتند و بر مردم آنجا مرور کرده و آنان هنگام دیدن رسول الله ﷺ بر خاسته و دستان مبارکش را گرفته و بر سر و صورتشان می مالیدند و من نیز دستِ مبارکش را گرفته و بر صورت خود مالیدم ، دستانش خنک تر از برف و خوشبوتر از رائحه ی مسک بود[4].همانطور دیده می شود ، در این روایت جواز مسح و بوسیدن و بر سر و صورت مالیدن دستان صالحان و تبرک بدانها وجود دارد.

امام بخاری در صحیح خود قبل از بابِ فضائل صحابه از حضرت ابو هریرهرضی الله عنه روایت نموده که فرمود: حضرت ﷺامر نمود تا ردای[5] خود را پهن کنم . من اطاعت

---

۱ - صحیح بخاری ج۹ / ٦٦- معجم الصغیر طبرانی ج۲ /۱۸ و ...

۲ - حکم : حکم بن عتیبة أبُو مُحَمَّد الکندی الکوفی: از جمله تابعین وثقات ، او را فقیه ترین شخص کوفه بعد از نخعی و شعبی گفته اند .

۳ - أبی جحیفة وهب بن عبد الله السوآی ، از جمله صغار اصحاب رسول الله که هنگام وفات آنحضرت هنوز بلوغ نیافته بودند . در زمان حضرت علی به کوفه رفته و از طرف حضرت علی به عنوان مسئول بیت المال در کوفه خدمت می نمود . از ایشان چند حدیث روایت شده است .

٤ - صحیح بخاری ج۳ /۱۳۰٤ - مسند امام احمد ج٤/۳۰۹- معجم الکبیر طبرانی ۱۵/ ٤۹۹ -سنن الکبری بیهقی ج۱/۲۳۵ و ...

۵ - ردا: جامه ی بلندِ تن پوش مانند عبا

نموده و ردایم را بر زمین پهن نمودم . رسول الله ﷺ دست خود را میان عبای من فرو برده و فرمودند : آن را جمع کن و من نیز جمعش نموده و از آنروز به بعد هیچ حدیثی از رسول الله ﷺرا فراموش نکرده ام[1].

برافراد صاحب درک و عقل پوشیده نیست که در احادیث فوق الذکر ، جواز طلب یاری از صلحا و استغاثه و ندا کردنشان چه در حال حیات و یا ممات ، نهفته است ، و اینکه توسل به صالحین امری شرعی و جائز بوده و به صورت قولی و تقریری[2] از حضرت ﷺ نقل شده است و صحت این امر در بین اصحاب رسول الله ﷺ و تابعین و علمای بعد از آنها هم ، تا زمان ما بصورتی متواتر آمده وکسی آنرا انکار می نماید که هوای نفس خویش را خدای خود قرار داده و سخن حق را نشنیده و گمراهی را انتخاب کرده و از جاده ی هدایت دور گشته است.

از طرفی ممکن است نفس اماره به سوءِ منکران ، آیاتی از کلام الله ، همچون : ((فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا / و کسی را همراه خدا مخوانید - جن ۱۸)) و ((إِنَّ الذین

---

۱ - صحیح بخاری ج۱۲۳/۱ و ج۹ / ۱۷۷ – سنن ترمذی ج۵ /٦٨٤ – طبقات الکبری ابن سعد ج۲ /۳٦۲ و...

۲ - سنتهای رسول الله بر نوع است :

نوع اول سنت فعلی(کرداری): که شامل سنتهایی است که حضرت آنها را انجام داده اند مانند نمازهای رواتب . نوع دوم سنتهای قولی (گفتاری: که شامل سنتهایی است که حضرت انجام آنرا بیان داشته اند ،

نوع سوم سنت تقریری(پذیرفتاری) است که شامل مواردی است که صحابه آنرا در حضور رسول الله (ﷺ) و یا با آگاهی ایشان انجام داده و حضرت از انجام آن نهی نفرموده باشد .

تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ عِبادٌ اَمثالُکُم – براستی کسانی ازغیر خدا که به عبادت ، می خوانیدشان ، بندگانی همچون شمایند –اعراف/)) و ... را برایشان خوانده و به او بگوید این آیات ، معارض با احادیث و دلایل آورده شده هستند . و در جواب میگوییم هیچ تعارضی بین آیات مذکور و دلایل قبلی وجود ندارد ، چرا که امثال این آیات برای کسانی است که معتقدند ، غیر از خدا ، کسانی و چیزهایی دیگر هم ، مؤثر مستقل و خالق واقعی و حقیقی هستند و ما کفر و شرک چنین کسانی را بهتر از شما می دانیم و بر آنها خرده می گیریم ، چرا که بین کسی که صلحا را وسیله ای به سوی خدا و هدایت وی قرار داده با کسی که بتها و حتی انسانهایی را همتراز حق تعالی پنداشته و آنها را مؤثر واقعی می پندارند ؛ تفاوت بسیار است . باید گفت ، معنی واژه (دعا) در آیات فوق به اتفاق مفسرین ، عبارت است از –عبادت و پرستش – که عبادت کننده ی غیر خدا به حق کافر و مشرک است .

قرآن کریم در مواضع مختلفی ،کمک نمودن ملائکه به ، رسول الله ﷺ را اشاره نموده است . مثلا یاری رساندن ملائکه به یاران رسول الله ﷺ در جنگهاست که بر اساس جریان عادت حق تعالی این کمک رسانی با اسباب ظاهری و باطنی ، انجام گرفته و در تمامی این آیات اشاره به نکته ی مهمی شده و آن ، این است که تمام اینها صرفا بر اساس سنت الهی است و گرنه مؤثر و خالق و ناصر و کمک کننده ی واقعی و حقیقی همانا الله تعالی است . حق تعالی می فرماید :

((وَمَا النّصرُ اِلّا مِن عِندِ اللّه / و نصرت حقیقی وجود ندارد مگر نزد خدا .)) و ((هُوَ الّذی اَیّدَکَ بِنَصرِهِ وَ بِالمُؤمِنینَ /و اوست که تو را با نصرت خویش و به کمک مومنان یاری رسانید .)) و ((حَسبُکَ اللّهَ وَمَنِ اتّبعکَ مِنَ المُومِنینَ/ و برای تو ای پیامبر خداوند

و ایمانداران کافیند .)) و یا ((اِذ تَستَغیثوُنَ رَبَّکم فَاستَجابَ لَکُم اِنّی مُمِدُکُم بِالفٍ مِن المَلائِکه مُردِفِین/ آنگاه که به پروردگارتان پناه بردید و او هم استجابت نمود و شما را با هزار ملائکه پشت سرهم یاری رساند .))

و این آیه اشاره دارد به اینکه هر کس به حق تعالی پناه آورد ، پروردگار هم ، او را یاری می رساند . و در بسیاری از اوقات این یاری رساندن با وسایل عادی انجام می شود .

همچنین ، بوسیدن دست علما و صلحا از مستحسنات است ، چنانچه در حدیث ابی جحیفه ذکر شد ؛که اصحاب رسول الله ﷺ دستان آنحضرت را جهت تبرک بوسیده اند . امام غزالی فرموده است که بوسیدن دست صلحا و اولیا و علما جهت تبرک و بوسیدن دست زوجین از طرف یکدیگر جهت محبت و مسائل زناشویی و همچنین بوسیدن اولاد و احباب محرم از جهت شفقت و رحمت ، از سنن و مندوبات هستند[1].

همچنین امام ابوداود در سنن و بخاری در ادب المفرد از زارع بن عامر رضی الله عنه [2] روایت نموده اند که او در وفد بنی عبد القیس بوده و فرمود: آنگاه که به مدینه رسیدیم ، به سرعت از مرکب هایمان پیاده شده و به خدمت رسول الله ﷺ رسیده و دستان مبارک او را بوسیدیم و در آخر حدیث از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده که زارع فرمود :

---

۱ - ادب المفرد امام بخاری ج۱/ ۳۳۹ – سنن الکبری امام بیهقی ج۷ /۱۰۱ – شعب الایمان بیهقی ج٦ / ٤٧٦ – مصنف ابن ابی شیبه ج٦ /۱۹۸ – الامالی فی آثارالصحابه عبدالرزاق صنعانی ج۱ /۸۳ – جامع الاحادیث سیوطی ج۲۸ /۱۰ و ...

[2] – زارع : زارع ابن عامر العبدی رضی الله عنه از جمله اصحاب رسول الله که در بصره وفات یافته اند . احادیثی از ایشان از جمله حدیث فوق راویت شده است .

به رسول الله ﷺ نزدیک شده و دستان وی را بوسیدیم[1].

همچنین امام ابوداود، روایت نموده که هر گاه حضرت ﷺ وارد خانه ی حضرت فاطمه رضي الله عنها دخترشان می شد، حضرت فاطمه برخاسته و دستان ایشان را می بوسید[2].

امام طبرانی از کعب بن مالک رضي الله عنه[3] روایت نموده، آنگاه که حضرت نزد ایشان آمد، کعب دستان مبارکش را گرفته و بوسید[4]. امام حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین روایت نموده که مردی نزد رسول الله ﷺ آمده و سر و همچنین پاهای آنحضرت ﷺ را بوسید[5].

همچنین امام ترمذی و دیگر محدثین روایت نموده اند که گروهی از یهودیان [جهت آشنایی با اسلام] نزد رسول الله ﷺ آمده و دست و پای آنحضرت ﷺ را بوسیدند[6].

---

۱ - منابع حدیث: سنن الکبری بیهقی ج۷/۱۰۷ - سنن ابوداود ج٤ /٥٢٥ - فتح الباری ابن حجر ج۱۱ /٥٧ - تحفه الاحوذی شرح جامع ترمذی ج۷/٤٣٧ - الحبیر ابن حجر عسقلانی ج٤ / ٢٤٦ - معجم الاوسط طبرانی ج۱ /۱۳۳ و ...

۲ - ادب المفرد امام بخاری ج۱ / ۳۲٦ و ۳۳۷ - المستدرک امام حاکم ج۳ /۱۷٤ - سنن ابوداود ج۲ /۷۷٦ - سنن نسائی ج٥ /۳۹۱ و ...

۳ - کعب بن مالک بن أبی کعب الأنصاری السلمی رضي الله عنه از جمله اصحاب رسول الله ﷺ که در مدینه به سال ٥٠ هجری وفات نمود.

٤ - معجم الکبیرطبرانی ج۱۹ /۹٥ و ج۱۲ /٤٤٥

٥ - سنن ابن ماجه ج۲ /۱۲۲۱مسند ابن ابی شیبه ج٦ ۱۹۸ - المستدرک حاکم ج۱/٥٢ - فتح الباری ابن حجر ج۱۱/٥٧ - مسند الصحابه ج٤٦ / ۲۸۳ - جامع الاصول سیوطی ج۱۱/۳۸۱ - سنن ترمذی ج٥ /۷۷ ح/۲۷۳۳ و ...

٦ - سنن ابن ماجه ۲/ ۱۲۲۱ - مسند الصحابه فی کتب السته ۲۸۳/٤٦ - جامع الاصول ابن اثیر ۳۸۱/۱۱ و...

همانطور که دیده می شود در تمام این احادیث عدم منع نمودن این اعمـال ازجانـب رسول اللهﷺ نشانه ی رضایت ایشان و عدم تحریم اعمـال نـامبرده دارد و بـه اصـطلاح فقهی اعمال مزبور جزء سنت های تقریریند . به طور خلاصه باید گفت ، هر کـس بـه سیره و سنت حضرت ﷺ و اصحاب وی و فرموده های علمای ربانی مراجعه نمایـد ؛ موارد فوق را به صورت یقینی خواهد یافت ،که نمونـه هـای ذکـر شـده بـرای افـراد منصف کافی است .

و اما مسلمانان برای امورات آخرتی خویش نیز وسایل مختلفی را به کار می برنـد کـه نمونه ی آنها بسیارند و از جمله ی آنها وسایل مادی هستند که بـرای آخـرت بـه کـار برده می شوند و به آنها اشاره شد . مثلا کمال قدرت ؛ چون اگر جسم سالم و نیرومند نباشد ، شخص قادر بر کسـب معـارف ربـانی و انجـام عبـادات و حسـنات و دوری از منهیات و محرمات نخواهد بود.

در ضمن ، وسایل معادی چیزهای دیگری را نیز شامل خواهد شـد ماننـد ارواح ، کـه شأن وجودی روح انسان ، خیر محض و وصول به مقـام قـرب الهـی و سـاحت قـدس ربانی و استغراق در تجلیات معنوی است و از این روست که حق تعـالی مـی فرمایـد : ((وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا — و در بـاره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شـما از دانـش جز انـدکی داده نشـده اسـت / اسـراء ۸۵)) و دربـاره ای از مواضع روح ، بـه همـراه ملائکه نام برده شده است : ((تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ — در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقـرر شـده اسـت] فرود آیند /قدر ۴)) و گاهی روح را از نزد خود نام برده : ((فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن

رُوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ -- پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید / حجر۲۹)) ، و اگر نمی بود ارتباط روح با نفس اماره و تنزل وی از عالم نورانی علوی به عالم ظلمانی جسمانی ، هیچگاه از آدمی شرک و کفر و فسق و گناهان کبیره و حتی صغیره سر نمی زد.

و از جمله وسایل معادی ، نازل شدن کتب آسمانی و ارسال پیامبران الهی و توسعه علوم دینی ظاهری مانند فقه ، حدیث ، اصول و... و همچنین علوم باطنی مانند عرفان و خداشناسی و تصوف و اخلاق و وجود علمای ربانی ظاهری و باطنی و اولیاء الله است . باید دانست که تمام موارد نامبرده هدایت گرانی به سوی الله تعالی هستند ، چنانچه آیات قرآن و احادیث نبوی و اجماع علما بر آن صحه می گذارند و خاص و عام بر آن آگاهند .

وجود مکانها و زمانهای مبارک

وجود اماکن متبرکه و زمانهای خاص مبارک با نصوص شرعی ثابت اند و از جمله ی وسایل معنوی به شمار می روند. آیا منکرین نمی بینند حق تعالی برای هر امتی از امتها یک روز مبارک مثلا شنبه ها برای یهودیان و یکشنبه برای مسیحیان و جمعه ها و روزهای عید رمضان و قربان را برای مسلمین قرار فرموده است؟ . آیا به نص صریح قرآن ؛ فضل شب قدر بهتر از هزار ماه نیست ؟ و فضل شش روز ماه شوال و نه روز ماه ذی الحجه و دیگر روزهای مبارک ، دلالتی بر فضل و شرافت برخی از ایام بر دیگر روزها ندارد که برخی از آنها را قرآن کریم و برخی دیگر را احادیث شریف نبوی بیان فرموده اند و در تمام کتب فقهی مذکورند .

آیا نمی بینند حق تعالی برای هر امتی قبله ای مقرر فرموده و اماکن متبرکه ای قرار

داده است ، مثلا کعبه ی معظمه و مسجد پیامبرﷺدر مدینه و بیت المقدس را بر دیگر مساجد فضل داده و همچنین است عرفات و منی و مزدلفه و به همین ترتیب تمامی مساجد ، اماکن مقدسی هستند که این زمانها و مکانها محل و مظهر تجلیات انوار الهی است .

آیا نمی دانند که در احادیث صحیح ، نقل شده که اصحاب رسول الله ﷺ از آنحضرت التماس نموده اند تا در گوشه هایی از منازلشان ، نماز خوانده تا آن محل ، مبارک شده و آنها نیز در آن محلها نماز بگزارند و بواسطه ی نماز خواندن رسول اکرمﷺ در آن محل ، فضیلت بیشتری کسب نمایند . چنانچه امام بخاری در صحیح خود از عتبان بن مالک[1] که از اصحاب بدراست روایت نموده که عتبان نزد رسول الله ﷺآمده و عرض نمود : یا رسول الله ﷺ چشمانم کم بینا شده و این در حالیست که برای قوم خود امامت نماز می کنم و هنگامی که باران می بارد ، دره ی بین خانه ی من ومسجد قومم ، بواسطه ی باران ، نامناسب است و از رفتن به مسجد باز می مانم ، لذا دوست دارم تا رسول الله ﷺ به خانه ام تشریف آورده و در آنجا نماز بخوانند تا آنجا را به محل نمازخود تبدیل نمایم و حضرت ﷺهم فرمود : إن شاء الله می آییم . عتبان رضی الله عنه در ادامه می فرماید که آنحضرت ﷺ به اتفاق حضرت ابوبکرصدیق رضی الله عنه تشریف آورده و زمانی که وارد خانه شدند ، قبل از نشستن فرمودند : دوست داری در کدام قسمتِ خانه ات نماز بخوانم ؟ من هم محلی را مشخص نموده و رسول الله

---

۱ - عتبان بن مالک بن عمر بن العجلان الأنصاری رضی الله عنه از شرکت کنندگان در غزوه ی بدر بوده و در زمان حضرت (ص) چشمانش نابینا گشت .

ﷺتکبیر تحرم گفته و شروع به خواندنِ نماز نموده و ما هم به صف ایستاده و همراه او نماز خواندیم و رسول الله ﷺ پس ازدو رکعت سلام دادند[1] .

همچنین در صحیح بخاری روایت است که حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما محلی از مسجد الحرام راکه رسول الله ﷺ در آنجا نماز گزارده بودند ، از معتمدین جستجو کرده و پس از معلوم نمودن آن مکان ، در آنجا نماز خواندند[2] .

همچنین در همین حدیث آمده که حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما تمامی مواضع و راههای مدینه را - که رسول الله ﷺ در آنها نماز خوانده بودند- جستجو کرده و در تمام آنها برای کسب تبرک نماز گزاردند .

همچنین در صحیح بخاری روایت شده که اصحاب رسول الله ﷺ درختی را که اصحاب حدیبیه زیر آن با حضرت بیعت نمودند ، جستجو نموده و زیر آن می نشستند و تمامی این روایاتِ معتبر ، دلالت دارند بر اینکه زمانها و مکانهای متبرکی وجود دارند که مراقد انبیا و اولیا هم جزء آنها بوده و وسیله ی کسب برکتند . و برکت موجود در این اماکن شبیه این است که شخصی مکانی را مزین و معطر نماید و غذایی لذیذ ، فراهم آورده تا هر کس که می خواهد ، آنجا رفته و از آن نعمتها استفاده نماید . اما می دانیم ، همه از محلهای نجس و ناخوشایند دوری گزیده و فرار می نمایند .

---

۱ - مسند امام احمد ج۵ /۴۹۹ ح ۲۳۷۷۰ و ۳۹ /۱۸۷ ح ۲۳۸۲۱ - صحیح مسلم ج۱ /٤٥٤ ح٢٦٣ - صحیح بخاری ج۱ /٤٣٥ ح ٤٢٥ - سنن نسائی ج /٦٤ ح ١٣٢٧ و ...

۲ - صحیح بخاری ج۱ /٤٩٥ ح ٤٨٥ - صحیح ابن خزیمه ج٤ /٣٣١ ح ٣٠١٠ و...

حال ممکن است که منکران بگویند : رسول الله ﷺدر حدیثی که به طرق زیادی روایت شده فرموده است: ((لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ : لعنت خدا بر یهودیان باد ،که قبور انبیایشان را سجده گاه قرار دادند))[1] . همچنین ثابت شده که حضرت عمر ﷺ مردم را از نماز خواندن در محلهایی که رسول الله ﷺدر آنها نماز گزارده بودند ، منع نموده و این موارد با دلایل فوق متناقض است !!!

در جواب می گوییم : احترام گذاشتن برای اماکن و زمانها و ارواح مردگان و مراقد بزرگان امری است که مخالفتی با شرع ندارد ، اما ملتهای گذشته مانند یهودیان و نصاری از روی جهل و عناد ؛ دین خود را تحریف نموده و آنها عظمت اماکن و مراقد و ... را در ذاتِ اماکن ، پنداشته و رفته و رفته ، بر این باور شدند که مؤثر حقیقی همانا اماکن و مراقد هستند و تا جایی پیش رفتند ، که در جهل خود افراط نموده و مجسمه هایی برای صالحان تراشیده و پرستیدند و به این ترتیب مشرک شدند ، و این اعمال آنها در آیات قرآن کریم بیان و دفع شده است .

قرآن کریم فضلِ کعبه را نه بواسطه ی سنگ و چوبش ، بلکه بـه خـاطرِ مظهـر تجلی بودنِ انوار الهی ، می داند و مـی فرمایـد : ((لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ... /بقره ۱۷۷))[2] و پس ازاینکه امرِ توجه به سوی قبله ی شریف صادر شد ، حق تعالی فرمود : ((فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ — پس به هر کجا که رو کنید ، همانجا رو

---

۱ - صحیح بخاری ج۲/۲۰۰ صحیح مسلم ۱۲۰/۳ و...

۲ - نیکوکاری واقعی در این نیست که رویتان را به سمت مشرق و مغرب بگیرید بلکه حقیقت نیکوکاری ، ایمان است به الله و...))

به خدا است .)) .

در ضمن باید گفت فرموده ی حضرت ﷺ درباره ی یهودیان و منع حضرت عمر رضی الله عنه از نماز در اماکن مذکور ، به دلیل موارد گفته شده بوده و زمانی که در قلوب مؤمنان ، این نکته -که مؤثر حقیقی همانا ذات الله تعالی است - مستحکم و روشن گردید و مسلیمن ، قرن به قرن آموختند ؛که ماسوای حق تعالی ، صرفا وسایلی بیش نبوده و تأثیری در ذاتِ خود ندارند .

همچنین صحابه ی کرام اجماع نمودند بر اینکه حضرت ﷺ و شیخین (حضرات ابوبکر و عمر) در روضه ی مطهره دفن شوند ، از آن پس ، اصحاب پیامبرﷺ هرگاه اراده ی سفر داشته و یا از سفر بر می گشتند و یا بلایی و سختی و بیماری و تنگی روزگار، آنها را در بر می گرفت و یا نعمتی و رحمتی را از حق تعالی می خواستند ؛ ابتدا به روضه ی شریفه و مرقد منور رسول الله ﷺ رفته و ضمن زیارت ، آنحضرت را مورد ندا و آن سرور را ، وسیله به سوی خدا قرار می دادند ، چنانکه کتب سیر و صحاح مشحون از موارد بالاست وتمام موارد فوق دلیل بر این است که تعظیم مرقد نبوی و مقابر صلحا ، امری شرعی است نه از اینرو که ذات مقابر ، مقدس اند بلکه از اینروست که آنها مظهرِ تجلیات ربانی بوده و وسایلی عادی جهت حصول برکت و رحمت حق اند .

همچنانکه ذکر شد ، فرزندِ حضرت عمر رضی الله عنه ، یعنی حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه ، بارها به جستجوی محلِ نماز رسول الله ﷺمی گشته و در آنها نماز می خوانده است و هیچکس از صحابه ی کرام عمل او را تحریم ننموده اند در حالیکه بسیاری از صحابه

ناظر و شاهد کار وی بوده و این خود اجماعی سکوتی و فعلی است[1].

البته باید گفت که پیامبران و صلحا و اولیای ربانی مانند پزشکانی اند که امراض مردمان را بر حسب حالِ آنها مداوا می نمایند وآنگاه که دیده اند ؛ مردمان باورشان این است که وسایل در ذات خود مؤثرند ، بر آنها انکار نموده اند ، مانند شدتِ سخن آنهایی که بوسیدن مقابر و مراقد را نهی نموده اند و بر حسبِ حال زیارت کننده اعمال وی را ناپسند و حرام ، معرفی نموده اند تا زیارت کننده به خود آمده و مقابر و مراقد صلحا را محل درکِ برکت و رحمت خدا بداند نه مؤثر و کننده ی کار .

و هر گاه دیده اند که افراد اساسا وسایل را انکار می نمایند و قائلین بکار گیری وسیله را مشرک می دانند ، در این حال علما ی ربانی ، به کار گیری وسایل را اموری عادی و مباح معرفی نموده تا مردم را از این سو نیز ، از گمراهی نجات دهند . و آنگاه که دیده اند مردمان راه میانه را پیموده و افراط و تفریط نمی کنند ، در مورد آن ، سکوت اختیار کرده اند و از این جهت است که برخی از علما بوسیدن مقابر و مراقد صلحا را امری مستحسن دانسته اند اما گروهی دیگر از علما آنرا کاری مکروه شمرده اند و اختلافات علما در این موارد بر گرفته از توضیحی است که داده شد . مثلا امام ابن حجر در کتاب (فتاوی الخاتمه) برخاستن و ایستادن هنگام شنیدن لحظه ی تولد رسول الله ﷺ در مجالس و احتفالات مولود رسول الله را ، امری مکروه می شمارد اما گروهی دیگر از علما آنرا پسندیده اند . آنچه گفتیم میزانی نیکو و جامع است برای

---

۱ - و آیا می توان گفت که حضرت عمر رضی الله عنه امر به چیزی نموده و فرزندش اولین کس بوده که خلاف آنرا انجام داده و این در حالیست که مکانت حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه در فقه و تقوی زبانزد خاص و عام بوده است .

دلایلی که تعارضی ظاهری با هم دارند و این راهیست تا بین دلایل مذکور جمع نمود ، چرا که جمع بین دلایل متعارض بهتر از الغاء و ابطال یکی از آنها است[1] .

عبادات و کسب علوم و معارف دینی نیز وسیله ی تقرب اند

عبادات ظاهر و باطن و اکتساب معارف ربانی و تحصیل عقاید حسنه که به تقرب پروردگار بینجامد ، همچون توسل به بزرگواران و ارواح مقدس انبیا و اولیا و کسب فضیلت زمانها و اماکن مبارک ، وسیله ی تقرب اند ، و البته باید دانست که رساننده ی واقعیِ ثوابِ هر عبادتی ، همانا ذات الله تعالی است و اعمال ما در ذات خویش ، شایسته ی آن نیستند که سبب عفو و مغفرت ما باشند ، چنانکه آیات و احادیث براین امر دلالت می نمایند که از جمله ی آنها حدیثی است در صحیح بخاری که در آن رسول الله ﷺ می فرماید : « سَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا فَإِنَّهُ لَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ ». قَالُوا وَلاَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ « وَلاَ أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ :

به صداقت و نیکویی سخن بگویید و یکدیگر را شاد کنید چرا که هیچ کس با عمل خود داخل بهشت نمی شود ، صحابه عرض نمودند آیا شما هم یا رسول الله ﷺ فرمود

---

۱ - این مطلب یک قاعده مهم اصولی است که در صورت وجود دو دلیل نقلی متعارض ، مثلا دو حدیث ظاهرا متعارض که هردو قابل اعتماد باشند ،به جای حذف یکی از آنها تا جایی که ممکن است در بین آنها جمع می شود .یعنی اینکه معانی ظاهری و متعارض دو دلیل به گونه ای تأویل می شوند که تعارض آنها برطرف شده و هر دو، جنبه هایی از موضوع دلایل را در بر گیرند . استفاده از این قاعده در شروح احادیث نبوی و فقه از طرف شارحان حدیث بسیار استفاده شده است .

: بله ومن هم ، اما باریتعالی به فضل و رحمت خویش از من در گذشته است و بدانید که محبوبترین عمل نزد باریتعالی آن عملی است که درانجام آن مداوم باشید، هر چند مقدار آن کم باشد.)) [1].

نسبت دادن شرک به مسلمانان حرام است

حال پس از مطالعه ی آنچه گفتیم ، هیچ شک و گمانی برای ما باقی نمی ماند که باور کنیم ؛ ظاهر و باطن و لحظات و خواب و بیداری و غفلت و آگاهی ما از استفاده کردن از وسایل خالی نیست و جوانب بیرون و درون آدمی را فرا گرفته اند و هر کس در کارهای دنیایی یا آخرتی خویش به هر درستکار و فاجری و به هر جاندار و بی جانی به زبان حال ، استغاثه کرده و درخواست کمک می نماید مثلا شخص ، غیر مستقیم از زمین و لباسهایش و انسانهای دیگر و وسایل سفر و پزشکان و ...برای اسکان و گرما و سرما و رفتن به محلهای مختلف و بیماری و... کمک می گیرد . و به همین ترتیب چیزهای دیگری از وجوه توسل را به کار می گیرد و در تمام این موارد به ذهنِ انسان مسلمان خطور نمی کند که غیر از الله تعالی مؤثر و خالق دیگری وجود دارد ، اما در ظاهرِ امر چنین به نظر می رسد که اگر وسایل نباشند و خداوند آنها را برای انسان ایجاد نکند ، مرادِ افراد حاصل نمی شود . مثلا اگر به شخصِ منکرِ توسل به صلحا ؛ گفته شود :برخدا توکل کن و نزد پزشک مرو !!! و یا در تحصیل معاشِ خود بر خدا توکل نما و کسی را به خدمت نگیر و سوار مرکب و ماشین مشو و ... در

---

۱ - منابع حدیث : صحیح بخاری ج۵ /۲۳۷۳ حدیث ۶۱۰۲ – صحیح مسلم ج۱۴۱/۸ ح ۷۳۰۰ و ...

جواب گوینده این جملات ، او را مسخره کرده و به جنونش منتسب می نماید و می گوید مریض ، برای رفع مرضش باید به پزشک مراجعه نموده و یا در جواب چنین اشخاصی می گوید چگونه ممکن است بدون استفاده از وسایل حمل و نقل زندگی نمود و این پاسخهای او در حالیست که پنداشته در بالاترین مراحل توحیدی است و اگر کسی نزد او جمله ای مانند (یا رسول الله) را بگوید ، نفس اماره و شیاطین ، وسوسه اش نموده که گوینده – یارسول الله – را مشرک و کافرِ مطلق دانسته و شدت انکار و تکفیرش را بر گوینده بزرگ می دارد و منادی جمله (یا رسول الله) را مورد شتم وناسزا قرار می دهد.

و حال آنکه اگر گمان بر این برود که مردم ، رسول الله و صلحا را خالق و مؤثر واقعی می پندارند ، فهمشان ، ظن نادرستی است نسبت به برادران مسلمان ، که منابع دین ما ، دستورمان می دهند که اگر حتی کفری را از کسی شنیدیم براحتی او را تکفیر نکرده بلکه تا جاییکه ممکن است ، جمله اش را تأویل نماییم . و اگر چنین نکنی باید ظن تو تنها در مورد گوینده ی جمله (یا رسول الله) نباشد ؛ بلکه هنگامی که مثلا به نزد پزشک می روی و می گویی : ای پزشک مرا در دفع بیماریم کمک کن ؟ پس تو نیز مشرک شده ای بلکه شرک تو قبیح تر است ، چرا که بسیاری از اوقات ، نزد پزشکانی می روی که تعهدی به مسائل دینی ندارند و شخص مزبور در استغاثه اش به اشخاص بزرگواری چون رسول الله ﷺ و عبد القادر گیلانی توسل می جوید و تو آنها را استهزاء و تکفیر نموده و فاجران را بر انبیا و اولیا ترجیح و فضل داده ای . خدواند می فرماید :

« أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ : آگاه باشید که بر اولیاء خداوند حزن

و ترسی حاکم نیست / یونس ۱۰)).

و فراموش نموده ای که رسول الله ﷺ در حدیثی قدسی فرمود:

« إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي[1] بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطُشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَلَئِنْ سَأَلَنِي عَبْدِي أَعْطَيْتُهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لأُعِيذَنَّهُ »[2] یعنی خداوند تبارک و تعالی می فرماید: هر کس یکی از اولیای مرا دشمن بدارد و با او عداوت نماید پس او به من اعلان جنگ نموده است، و چیزی بنده ی مرا به من نزدیک نمی کند که نزد من محبوب تر باشد مگر به ادای فرائضی که بر وی واجب نمودم و سپس هر لحظه به وسیله ادای نوافل و مستحبات به من نزدیک تر می شود و[تا جایی مقامش بالا می رود] که دوست من شده و من او را دوست می دارم، و آنگاه که او را دوست داشتم، من قدرت شنوایش خواهم شد که می شنود و دیدگانی خواهم شد که با وی می بیند و قدرت دستان و پاهایش خواهم شد، که با وی کار انجام می دهد و اگر از من بخواهد به او خواهم داد و اگر به من پناه برد پناهش می دهم)).

و چکیده ی معنی حدیث، این است که اولیای الهی به مراتبی می رسند که تجلیات انوار الهی را درک نموده و بصورت مستقیم از حضرت قدس الهی دستورات می

---

۱ - در بعضی روایات به جای (بارزنی) کلمه(أذنته) فرموده: فقد اذنته بالحرب: یعنی من نیز به او اعلان جنگ می کنم.

۲ - در منابع بسیاری مانند: صحیح بخاری ج۵ /۲۳۸٤ ح ۶۱۳۷ – سنن الکبری بیهقی ج۱۰ /۲۱۹ ح ۲۱۵۰۸ و ...

گیرند و هیچ حرکتی و سکونی و علمی و عملی ازآنها صادر نمی شود مگر به إذن خاص حق تعالی و نزد این اولیا حضور اشیا و غیبت آنها و دوری و نزدیکی اجسام و اشخاص و حیات و ممات یکسان است و او جزء کسانی است که اهل ایمان و عمل صالح هستند و در شأن این شخص و کسی که به سیئات مشغول است و منکر حقایق است این آیه نازل گردیده که : ((أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ- جاثیه ۲۱))[۱] و از جمله ی تفاسیر آیه ی شریفه ی فوق ،یکی این است که ضمیر کلمات (محیاهم) و (مماتهم) با توجه به نزدیکی به محل کلمات (آمنوا) و (عملوا الصالحات) به آنها باز گردد : یعنی حیات و ممات صالحان برابر است و اگر کسی بگوید این ضمایر صرفا به اهل گناه و منکرات باز گشته و تنها تفسیرممکن برای آیه است ، سخن وی تحکم صرف می باشد.

و حدیث شریف مزبور دلالت واضح دارد بر اینکه اولیای الهی وجود داشته و آنها دارای کرامات و مشاهدات هستند و ایشان چیزی از خود انجام نداده مگر به اذن خدای تعالی و ایمان آنها شهودی است و هیچ فرقی بین حال حیات و مماتشان نیست ، و باغض و دشمن آنها دشمنان حق اند و هر کس با حق تعالی دشمنی نماید ،مطرود حق است و زیان کاره خواهد بود .

و حقیقتا اولیا الهی جزء افرادی هستند که حضرت ﷺ در حدیث شریفی که امام مسلم و غیر او روایت نموده اند به آنها اشاره دارد که حضرت فرموده اند : ((الإِحْسَانُ أَنْ

---

۱ - آیا کسانی که گناه و بدی ها انجام دادند گمان برده اند که ما آنها را همچون اهل ایمان و عمل صالح قرار می دهیم ؟ که حیات و مماتشان همچون هم باشد ؟

تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ »[1] يعنی :

((مرتبه ی احسان درعبادات و حق شناسی آن است که خدا را عبادت نمایی به مانند اینکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند))

و معنی تفصیلی حدیث این است که مَثَلِ اولیای الهی در اوائل امرشان همچون مثل نابیناییست در مقابل بینا ، پس همچنانکه نابینا می داند و باور دارد که شخص بینای همراهش ، او را دیده اما اوست که همراهش را نمی بیند ، و نابینا مراقب است که همراه بینا خطا و اشتباهی از او سر نزند که موجب سرزنشش شود ، همچنین است مَثَلِ ولی خدا که در ابتدای امر می داند ، حق تعالی همواره او را می بیند و مراقب است تا در تمام حرکات و سکناتش کار خطایی انجام ندهد .

و شخص ولی؛ در مراحل بالا و انتهایی به جایی می رسد ، که مانند شخص بینای همراه بینا است که همدیگر را می بینند .

توضیحی پیرامون چند حدیث مورد استناد

حال ممکن است آیات و احادیثی را بر تو برخوانند ، که به ظاهر آنها و بدون توجه به حقیقت مفهوم و معنی آنها ، استعانت را فقط در ذات باری تعالی منحصر می داند .

همچون حدیثی که در آن حضرت ﷺ به ابن عباس فرمودند : « إِذَا سَأَلْتَ فَسَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ

((هر گاه چیزی خواستی از خدا بخواه و اگر کمک خواستی از خدا کمک بخواه))[1].

---

۱ - صحیح بخاری ج٤ /١٧٩٣ ح ٤٤٩٩ – صحیح مسلم ج١ / ٣٦ ح ٨ و ...

و ممکن است گفته شود که امثال این حدیث محکم ترین دلیل بر این امر است که درخواست و استعانت از غیر خدا حرام و حتی شرک است . و اما جواب این موارد این است که توسل به وسایل در امورات دین و دنیا همچنانکه قبلا بیان شد ، چیزی است که لحظه ای از لحظات عمر بشر از آن خالی نیست و همچنانکه سیدنا حضرت موسی عليه السلام آنگاه که حق تعالی او را رسولی مؤید به معجزات آشکار قرار داد و به او فرمود : ((لا تخف- نترس)) و او را وعده فرمود که بر فرعون و سپاهیانش غالب می شود ، آنحضرت قانع نشده و از حق تعالی درخواست نمود تا وسایل دیگری مانند شرح سینه (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)[2] ، آسان نمودن کارها (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي)[3] ، گشادگی کارها و قدرت تکلم (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي)[4] را به او عطا نماید تا کلامش را درک نمایند و در آخر درخواست نمود تا برادرش هارون را همراه و وزیر او گرداند و او را به وسیله هارون تقویت و کمک نماید و تمامی اینها را سببی برای کثرت تسبیح و ذکر و عبادت خود درخواست نمود :

((وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (٢٩) هَارُونَ أَخِي (٣٠) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (٣١) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (٣٢) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا (٣٣) وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا (٣٤)))[5]

---

١ - المستدرک ج٣ /٦٢٣ – المعجم الکبیرطبرانی ج١١/ ١٢٣ – سنن ترمذی ج٤ /٦٦٧ - مسند امام احمد ج٤ /٤١٠و ...

٢ - طه /٢٥

٣ - طه /٢٦

٤ - طه ٢٧و ٢٨

٥ - و برایم وزیری از اهل خودم قرار ده که هارون برادرم باشد که ضعفم را به او قوت ده و در اموراتم او را شریک گردان تا بلکه تو را بیش تسبیح گوییم / طه ٢٩ تا ٣٤

و پروردگار در این درخواستها او را مورد عتاب قرار نداد ونفرمود : یا موسی تو بر من توکل ننمودی و به عصمتم ، اعتماد نکردی و به کمک من راضی نشدی که تو را وعده ی پیروزی بر فرعون دادم پس تو مشرکی بلکه در خواست او را تأیید نموده و فرمود: ((قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى – طه/ ۳۶))[1] و این دلالت دارد که توسل به وسایل و طلب آنها از باری تعالی دینی باشد یا دنیوی امریست مشروع و ممدوح در تمام ادیان و از همین روست که حق تعالی فرمود :

((وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ /مائده ۲))[2].

و این آیه کریمه دلالت دارد بر اینکه تعاون و همکاری که مستلزم درخواست از یکدیگر است در تمام امورات خوب و بد وجود دارد اما در امور خیر ممدوح و در امور بد مذموم است و در آیه ای دیگر حق تعالی فرموده است : ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُواْ فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ /مائده ۳۵))[3]. و این دلالت دارد بر اینکه تقوی شامل جمیع عبادات ظاهری و باطنی و معارفی است که از جمله آن تحصیل امور زندگانی به قصد تقویت امور معادی است . و همچنین است

---

۱ – ای موسی به تحقیق درخواست تو را قبول نمودیم – طه ٣٦

۲ – و براساس راستکرداری و تقوا با هم همکاری نموده و بر گناه و دشمنی با یکدیگر همکاری نکنید/ مائده ۲

۳ – ای کسانی که ایمان آوردهاید از خدا پروا کنید و (جهت تقرب) به سوی او وسیله به کار گیرید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید

جهاد در راه خدا که در آیه شریفه ذکر شده است خواه جهاد ظاهری یعنی جهاد با کفار و دفاع از سرزمین اسلام و خواه جهاد با نفس اماره و شیاطین باشد ، چنانچه به طرق زیادی وارد شده که صحابه رسول الله ﷺ فرموده اند : که رسول الله ﷺ پس از بازگشت از یکی از غزوه ها فرمود : «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ : از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر باز گشتیم»[1] .

و مراد به (وسیله) در آیه شریفه عموم وسایل ظاهری همچون اسباب جهاد ظاهری مانند سلاح و ... و وسایل باطنی مانند استفاده از کتب آسمانی و انبیا و اولیا و علمای ربانی است و اختصاص معنی آیه تنها به یک یا چند مورد ، اشتباه صرف است و خلاف اطلاق کلی آیه و مخالف با ادله ی نقلی و براهین عقلی است.

بنابراین به طور خلاصه باید گفت منظور از حدیث (« إِذَا سَأَلْتَ فَسَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ»[2] که توسط منکرین به عنوان دلیل آورده می شود این است که: هرگاه اراده کردی که چیزی یا کمکی خواستی ابتدا از خدا بخواه برایت فراهم کند و اگر از غیر خدا هم طلب نمودی یا کمکی خواستی همه را از خدا بدان و از حق تعالی درخواست کمک نما تا خداوند قلب آنکس را که تو از او می خواهی به سوی تو متمایل نموده ،چرا که قلب مخلوقات در دست حق است و هر آنچه را که او برای تو قرار ندهد ، وجود آن ممکن نخواهد بود . و در حدیث شریف آمده که :« وَاللَّهُ عَزَّ

---

۱ - شرح جامع الصغیر مناوی ج۱ /۶۲۳ - شرح صحیح بخاری ابن بطال ج۱۰ /۲۱۰ - فیض القدیر امام مناوی ج۳ / ۱۰۹ و

۲ - المستدرک ج۳ /۶۲۳ - المعجم الکبیرطبرانی ج۱۱/ ۱۲۳ - سنن ترمذی ج٤ /٦٦٧ - مسند امام احمد ج٤ /٤١٠و ...

وَجَلَّ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ : حق تعالی به بنده خود کمک می کند مادام که بنده در حال کمک به برادر خود است»[1].

در ضمن این حدیث دلالت دارد بر اینکه کمک و معاونت بندگان خدا به همدیگر امری پسندیده است و نیز دلالت دارد بر اینکه تا زمانی حق تعالی نخواهد و یاری نرساند ، کسی نمی تواند به دیگری کمک نماید .

و باید دانست که توکل مراتب مختلفی دارد ،که پایین ترینش ، این است که انسان اسباب کارها را جستجو کرده و معتقد باشد که عادت حق تعالی بر این جاری است که کارها و مسببات را زمانی ایجاد می کند که ، وسایل آن از طرف انسان به کار رفته باشد و البته مؤثر واقعی حضرت حق است و این درجه از توکل شأن عامه ی مردم است . و درجه ی متوسط توکل این است که انسان ، اسباب را به کار برده از آنجهت که اسباب ، نشانگان تأثیر اراده ی حق تعالی وآینه ای برای نمایاندن قدرت وی هستند زیرا آنها از لحاظ وجودی وسایل مخلوق حق تعالی و اموری عادی و معمولی هستند و این دیدگاه ، درجه ی خواص است . و اما بالاترین درجه ی توکل این است که شخص بدون توجه به اسباب و جستجوی آنها ، با تمام وجود متوجه ذات اقدس الهی باشد و به هیچ عنوان پیرامون اسباب نمی گردد و آنها را نادیده می انگارد و این وسایل و اسباب هستند که او را می جویند و در یان حال حقیقت مفهوم این مثل نمایان می گردد که « الدُّنيا طالِبه لِهارِبِها وَهارِبَةٌ لِطالِبِها – دنیا طالب

---

۱ – المستدرک ج٤ / ٤٢٥ – معجم الكبير طبرانی ۱۹ /۱٤۹ – سنن ابو دادود ٤/ ٤٤٢ – سنن ابن ماجه ۱/ ۸۲ – سنن ترمذی ج٤ /۳٤ – صحیح مسلم ج٤ /۲۰۷٤ – مسند امام احمد ج۱۲ / ۲۹۳ – و ...

کسی است که از دنیا گریزان است و گریزان است از کسی که طالب اوست))[1] و این درجه و شأن و حال کسی است که خاص الخاص است.

و باید دانست که برای تمامی این سه نوع ، درجاتی است به عدد افراد متوکلین ، همچنانکه مشهور است که راههای وصول به حق تعالی به عدد انفاس خلایق است تا جاییکه اگر شخصی درجه و شأن شایسته ی خود را ترک نموده و مطابق شأن کمتر از خود عمل نموده و بیندیشد ، از طرف خداوند مورد عتاب قرارمی گیرد.

و از این باب می توان نام برد آنچه را روایت نموده اند ، که حضرت یوسف (علیه السلام) گنجینه های مصر را به حضرت یعقوب (علیه السلام) نشان می داد و زمانی که او را به خزانه ی کاغذها برد ، حضرت یعقوب (علیه السلام) فرمود : ای فرزندم چه چیزی باعث شد که ما را از زنده بودنت بی خبر بگذاری در حالی که این همه کاغذ در اختیار تو بود و فاصله ما از هم ، بیشتر از هشت مرحله[2] نیست ؟! (کنایه از اینکه چرا نامه نفرستادی) . حضرت یوسف(علیه السلام) در پاسخ ایشان فرمود : ای

---

۱ - این جمله در واقع برگرفته از حدیث شریف است که ((الدنیا طالبة ومطلوبة فمن طلب الدنیا طلبته الآخرة حتی یأتیه الموت فیأخذه ومن طلب الآخرة طلبته الدنیا حتی یستوفی منها رزقه : دنیا هم طالب است و هم مطلوب ، پس هر کس دنیا را طلب نماید آخرت او را طلب نموده تا موت او را فرا گیرد و هر کس آخرت را طلب نماید ، دنیا او را می جوید تا رزق او را به او برساند)) منابع حدیث : الدر المنثور سیوطی ج۲ / ۲۱۲ – معجم الکبیر طبرانی ج۱۰ /۱٦۲ – حلیه الاولیا ج۸ / ۱۲۰ و...

[2] - مرحله : واحدی قدیمی در اندازه گیری مسافات که بیشتر بر اساس وجود کاروانسراها در طول مسیر برآورد می شد. یعنی مرحله عدد ثابتی نبوده بلکه در هر مسیر فاصله ی یک کاروانسرا تا کاروانسرای بعدی را مرحله یا منزل می گفتند و بر همین اساس است حد جواز قصر و جمع نماز مسافر که در مذهب امام شافعی دو مرحله یا دو منزل می باشد .

پدر جبرئیل امین مرا اینچنین امر فرمود ! حضرت یعقوب(علیه السلام) فرمود : آیا از جبرئیل ، دلیل آنرا نپرسیدی ؟حضرت یوسف فرمود : ای پدر شما به او نزدیکتر و نزد او بزرگوارتری خودت از او بپرس؟ : پس حضرت یعقوب(علیه السلام) از جبرئیل امین پرسید و او در جواب فرمود : پروردگار اینچنین به من امر فرمود چرا که آنگاه که برادران یوسف خواستند یوسف را به صحرا ببرند به آنها گفتی : می ترسم ، گرگ او را بخورد و پروردگار فرمود آیا از حفظِ من بر او ،در تردید بودی ؟[1]

و بنابراین در حدیث ابن عباس ، رسول الله ﷺ می دانست که ابن عباس به مراتبی خواهد رسید که عمل به مانندِ پایینتر از شأنش لایق او نیست و به قاعده ی وجوب جمع مابین دلایل متناقض تا آنجا که ممکن است ، باید آنچه را که در نهی از توسل به غیر خدا آمده ؛ حمل بر کسی کنیم که به درجاتِ بالای توکل رسیده و یا اینکه نهی از پنداری باشد که شخص ، هنگام توسل چنین بیندیشد ،که اسباب و وسایل خود مؤثر واقعی اند .

و اگر کسی بپندارد که وسایل ظاهری و معنوی با هم فرق و تفاوت دارند ، نظر این شخص علاوه بر اینکه تحکم و یکسونگری است بلکه مخالف دلایل عقلی و آیات و احادیث زیادی است که قبلا نمونه هایی از آنها ذکر شد و این نظر ممکن است شخص را به جایی برساند که حتی به انکار امداد رسانی معنوی حق تعالی به پیامبرش به وسیله ملائکه بپردازد چرا که ملائکه وسایل باطنی هستند در حالیکه این نص

---

۱ - تفسیر ابو سعود ج٤ / ۳۰۷ – تفسیر بیضاوی ج۳ / ۳۱۰ – تفسیر امام فخر رازی ج۱۸ / ۱۷۳ – تفسیر روح المعانی ج ۱۳ / ٦۰ – تفسیر سراج المنیر شربینی ج۲ / ۱۱۰ و ...

صریح قرآن است و انکار آن کفر صریح است .

و همچنان باید بدانی که عدم انکار وسایل ظاهری از طرف منکران از این جهت است که وسایل ظاهری برای همه قابل مشاهده اند ، بر خلاف وسایل باطنی که فرد منکر ، آنرا مشاهده نمی نماید و کسی نمی تواند آنرا به وی نشان دهد . البته نه از این رو که وسایل باطنی موجود نیستند و یا اصلا قابل مشاهده نیستند بلکه از این جهت که در شخصِ منکر آفات و موانعی موجود است که او را از مشاهده باز می دارد .

پس حال تو در برابر کسانی که وسایل باطنی را مشاهده می نمایند همچون حال نابینای ناشنوا است در برابر اشخاص بینای شنوا و همچنانکه نابینا ممکن است وجود نور و یا مشاهده نور را منکر باشد ، در حالیکه نور وسیله ی هدایت و پیمودن راه است . و شخص ناشنوا ممکن است شنیدن و قدرت شنوایی را انکار نماید ، پس اگر اشخاص نابینا و ناشنوا در انکارشان بر وجود نور و یا اصوات و... راستگو باشند ، منکر نیزدر انکارش بر وجود وسایل معنوی -که نمی تواند مشاهده نماید - راستگو ست و اگر آنان در اشتباه باشند او نیز در اشتباه خواهد بود .

شکستن اجماع علمای سلف ، حرام و بدعت است

پس ای انسان وای بر تو که حقیقت چیزی را فهم نمی کنی بلکه نمی دانی چگونه انگشتانِ دست تو حرکت می نمایند و این درحالیست که انگشتان تو از نزدیکترین مخلوقات به تو هستند و با این وجود به گفتار اکثر علمای ربانی واولیایی که فضل ودرجات علمی و تقوا و دیانتشان ، شهره ی آفاق است تن در نمی دهی ، در حالیکه گفتار آنان با دلایل عقلی و نقلی تأیید شده است . از طرفی علمای ربانی از عصر

سعادت یعنی عصر اصحاب رسول الله ﷺ و عصر تابعین و قرنهای بعدی و تا زمان ما نیز ، اجماع داشته اند بر اینکه توسل و استغاثه به انبیا و اولیا و علمای ربانی صحیح است.

آیا نمی بینی هزاران امام و پیشوا مانند مثل ائمه ی مجتهد و عبدالقادر گیلانی و امام الحرمین و رافعی و غزالی و نووی و ابن حجر و رملی و شعرانی و شربینی و قاضی زکریا و امام سیوطی و دیگر علما از اقطار مختلف ، از کرد و عرب و ترک و فارس و ... مانند نودشی و قزلجی و چوری و همچنین فضلاء عصر ما ، مخلص اولیا بوده و برایشان حرمت زیادی قائل بوده اند و از کرامات آنها خبر داده اند و این علمای بزرگ در اموراتی بدانها توسل جسته و کارهایشان مورد تأیید اولیای الهی قرار گرفته و همواره اذعان نموده اند که هر علم و فضلی کسب نموده اند به واسطه توجه و امداد معنوی و برکت وجود اولیا و بزرگان بوده و تا جاییکه استعانت از ایشان توسط علمای مذکور به حد تواتر رسیده و اجماع میان علما بوده است ؛ پس آیا باز هم باید شک و تردید نموده و نورخورشید را در روز روشن انکار نمود.

و اگر این علما را گمراه پنداشته و آنها را به دروغ گویی منتسب می نمایی ، این رأی تو تفسیق و گمراه خواندن خواص امت محمدی و سوء ظن به علمایی است که اوتاد و ارکان دین اسلام بوده اند و اگر باز پنداشته ای که این علما جاهل اند پس نظر تو جاهل خواندن کسانی است که آثار علمیشان جزء بدیهیات علمی است و گفته ی تو پذیرفته نیست . و اگر بگویی اجماع علمای نامبرده با نظر کسانی چون ابن تیمیه[1] و

---

۱ - ابو العباس احمد ابن تیمیه حرانی از عالمان بسیار نوشتار در قرن هشتم هجری که سالها در کش و قوس تفکرات دینی غوطه ور بوده و با نوشتن بیش از ۲۰۰ اثر ،

پیروانش در تعارض است باید بگوییم :

۱- گفته های ابن تیمیه در مورد شرک خواندن توسل ، شکستن اجماع گذشتگانی است که همه بر حق بوده اند و بر اساس آنچه گفتیم و همه می دانند ، مخالفت با

اثر فکری عظیمی بر تفکرات اسلامی نهاد که امروزه نیز آثار آنرا می توان در تفکر وهابیت و سلفیت به چشم دید. البته سیر زندگی وی با مسائل اعتقادی و سیاسی زمان گره خورده بوده و هر چند در برخی مسائل اعتقادی و فقهی با اهل سنت و جماعت هم رأی نمی باشد اما بی گمان وسعت آثارش نشان از وسعت علمی او دارد تا جاییکه که محبان وی او را شیخ الاسلام نامیده اند و به خاطر کثرت آثار و کارهای علمی فراوانش اهمیت ویژه ای دارد . ابن تیمیه به علت پاره ای از عقائدش همچون (۱- همرأی بودن با عقائد فرقهٔ مجسمه در خصوص جسمیت حق تعالی ۲- عدم وجوب قضای نماز فوت شدهٔ عمدی ۳- معصیت بودن سفر برای زیارت مرقد مطهر پیامبر «ﷺ» و ...) که مخالف عقائد اهل سنت و جماعت بوده، بارها مورد انتقاد شدید علمای معروف هر چهارمذهب اهل سنت و جماعت قرار گرفته است. برخی از علما که علیه عقائد ابن تیمیه کتابهای مستقل نوشته و یا در دیگر نوشته هایشان از او انتقاد نموده‌اند در زیر ذکر می‌شود:

الف- شیخ ابن حجر عسقلانی در کتاب الدرر الکامنه

ب- امام محمد ذهبی در تاریخ خود مشهور به تاریخ ذهبی

ج- امام تقی الدین السبکی در کتاب شفاءالسقام

د- امام عبدالله یافعی در کتاب عبره الیقظان

هـ- شیخ ابو محمد عبدالحق حنفی در کتاب جواهرالایقان فی حفظ الایمان

و- احمد ابن حجر هیتمی شافعی در کتاب فتاوی الحدیثیه

ز- شیخ عبدالرحمن عبدالله مفتی حنفی مکه در کتاب شرح مواهب اللدنیه

ح- محمد ایوب الفشاوی مفتی مالکیهٔ مکه در کتاب فتاوی الحرمین

ط- احمد زینی دحلان مفتی شافعی مکه در کتاب الدرر السنیه فی‌الرد علی الوهابیه

اجماع علمای گذشته بوده و پیروی از آن حرام و بدعت است[1].

۲- در برابر دلایلی که ابن تیمیه در مورد شرک بودن توسل گفته ، دلایل متقن و محکمی مبنی بر صحت آن وجود دارد که باید در میان آنها جمع نمود ، همانگونه که قبلا توضیح داده شد .

۳- آن گروه که به انکار و شکستن اجماع نظرات علمای پیشین پرداخته اند ؛ حقانیت آنچه را گفته شد ، درک ننموده اند ، البته نه به خاطر اینکه این حقیقت وجود ندارد بلکه به علت آفات و موانعی که درشعور و بصیرت آنها وجود دارد و غرور بر آنها مستولی گشته تا جاییکه به سخنان غیرِ خودشان گوش فرا نداده و قانع نمی شوند و

---

۱ - به عنوان نمونه : امام تاج الدین السبکی از بزرگترین فقیهان شافعی مذهب در کتاب شفاءالسقام ص ٧٤ خود میفرماید: ((یحسن التوسل بالنبی و الصالحین و الاستغاثه الی ربه و لم ینکر احد من المسلمین من سلف و خلف حتی جاء ابن تیمیه فانکر ذلک و ابتدع ما لم یقل عالم — یعنی سلف و خلفِ مسلمانان، توسل به پیامبر و صالحین و استغاثهٔ از آنها بسوی خدا را نیک شمرده و انکار نکردند تا اینکه ابن تیمیه آمد و آنرا رد و انکار کرد و بدعتی گذاشت که تا آنزمان هیچ عالمی نگفته بود)) و بیگمان بدعت مزبور تهمت ناروای شرک و کفر بر مسلمین است. همچنین علامه عبدالکریم مدرس کرد در ص١٣٤ کتاب نور الاسلام خود می فرماید: (والحاصل ان مذهب اهل السنهٔ و الجماعهٔ صحه التوسل و جوازه بالنبی و کذا بغیره من الانبیاء و الصالحین فی حیاتهم و مماتهم کما دلت الاحادیث و الروایات لانا لا نعتقد تاثیرا و لا خلقا و لا نفعا و لا ضرا منهم و انما یتبرک و یتوسل بهم لکونهم احباء الله و الخلق و الایجاد و التاثیر لله وحده — یعنی: مذهب اهل سنت و جماعت آن است که توسل به پیامبر(ص) و انبیا و صلحا در حال حیات و ممات جائز و درست بوده همچنانکه احادیث و روایات موجود دال بر آن هستند، چرا که ما در توسلمان معتقدیم که تاثیر و خلق و ایجاد نفع و ضرر فقط از آن حقتعالی است و توسل ما از این جهت است که آنان دوستان خدایند و محبوب درگاه وی)

نسبت به هیچ کس ، حسن ظن نداشته و همه را با سوء ظن می نگرند و به زبان حالشان حدیث شریف نبوی را انکار می نمایند که فرمود :

« إِنَّ اللّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَه : همانا حق تعالی امت مرا بر گمراهی جمع نمی نماید »[1]

و آنان در خواطر و اذهان خویش به علت وسوسه ی نفس اماره ، گمان می برند که چون توسل به وسایل باطنی با دیدگانِ ظاهری دیده نمی شود، بنابراین حقیقتی ندارد و هر چه را ندیده و نشنیده باید انکار نمود . علاوه بر اینها باید دانست که از قواعد مهم منطقی است که اگر در مورد حقانیت امری دلایل نقلی و عقلی وجود دارد برای انکار آن به دلایلِ محکمتری نیازاست که در صورت نبود دلیل ، اثبات آنها مقدم بر انکار است.

و منکرین فراموش نموده اند ، همانگونه که آیات قرآن به دو گونه محکمات و متشابهات تقسیم می شوند ، احادیث نبوی هم همینگونه اند چرا که حق تعالی فرموده است : ((مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ۞ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى – نجم/ ۲ و ۳))[2]

و در مورد تأویل آیات متشابه فرموده است که ((هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ

---

۱ – مسند الصحابه ج۱۷ / ۸۰ – المستدرک ج۱ /۲۰۱ – سنن ترمذی ج٤ / ٤٦٦ – مسنی امام احمد ج٦ /۳۹٦ و ...

۲ – و پیامبر از بر خویش چیزی نمی گوید بلکه هر آنچه می گوید وحیی است که به او الهام می شود .

مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ - آل عمران/۷))[۱] و این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه واجب است که .به آنچه آیات قرآن و احادیث نبوی فرموده اند ایمان داشته باشیم ؛ چه تأویل آنها را بدانیم چه ندانیم .

البته گروهی از علما را نظر بر این است که در آیه ی فوق می توان بر کلمه ی (العلم) وقف نمود چرا که ممکن است حق تعالی بعضی از اصفیا و اولیای خود را به تأویل آنها آگاه نماید . وگروهی دیگر از علما فرموده اند : باید برکلمه ی (الله) وقف نمود چرا که جزحقتعالی ، کسی تأویل آنها را نمی داند . در هر حال بنا بر هر دو نظر تأویل این آیات بدون تعلیمی مخصوص از جانب حق تعالی ممکن نیست و از اینرو واجب است تا تأویل آن به اهل آن ، که علمای ربانی هستند ، واگذار شود .

۴ – باید گفت منکرین نمی توانند به انکار توسل به کتب آسمانی و ملائکه و پیامبران و امدادات باطنی بپردازند و گرنه این انکار، آنها را به سوی انکار حقایق می کشاند حق تعالی می فرماید ((وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً – نساء ۸۳))[۲] و استنباط کنندگان دقایق دین همانا علمای

---

۱ – اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود

۲ – و چون خبری [حاکی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و

ربانی و عرفا و اولیاالله هستند ،که مشاهده گر عالمِ امر و خلق و ملکوت آسمان و زمین می باشند . و به طور خلاصه راههای یادگیری حقایق عالم و دین ، امری غیر عادی و حتی وهبی محض است ، که حق تعالی به لطفِ خاص خود به برخی انسانها ، عطا می فرماید و این تنها به محض فضل و جود حق تعالی است و از همین روست که پروردگار می فرماید : ((وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ– انعام ۷۵))[۱] .

و شخصِ منکر ، همچنانکه نمی تواند ملکوت آسمانها و زمین را ببیند ؛ نیز ، شایسته نیست ، چگونگی بخشش وفضل خدا در کشف حقایق به اهلش را ببیند.

و در این حالت است که شخص به انکارِ اصالتِ وجود مسائل معنوی می پردازد و می گوید : همانا وسایل باطنی بر فرض وجودشان به منزله ی دربان و نگهبانان قصور سلاطین اند و سلطان به دربان و وزیر و اعوان ، محتاج است و این احتیاج نقصی است برای امثال پادشاهان و حق تعالی از نقص و احتیاج منزه است!!!

و ما در جواب می گوییم ، این استدلال نه تنها درمورد وسایل باطنی بلکه در مورد وسایل ظاهری هم ، ساری و جاری است و آیا در این صورت می توان گفت بکار بردن وسایل ظاهری از طرف انسانها نقصی برای باری تعالی است که کارهای بشر را از طریق وسایل ، برایشان خلق و ایجاد می نماید ؟!! (تعالی الله عن النقص و الاحتیاج)[۲]

و جواب منکرین در مورد وسایل ظاهری ، جواب ما خواهد بود در مورد وسایل باطنی !

نادرست] آن را دریابند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلما جز [شمار] اندکی از شیطان پیروی می‌کردید.

۱ – و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.

۲ – حق تعالی ازهر گونه نقص و احتیاج ، مبرا و برتر است .

از طرفی وجود دربان برای سلطان ، همواره به علت نقص و احتیاج نیست بلکه به علت عظمت و رعایتِ کمال سلطنت و بیان نقص داخل شوندگان بر درگاه است و سلطان دارای درجه ای از بزرگی است که بدون واسطه ی دربان و نگهبان کسی نمی تواند به حضورش راه یابد . واز طرفی سلاطین و بزرگان ، سلطنت و بزرگیشان عاریتی و مجازی است و حق تعالی حقیقت مطلق است و عظمت و سلطنتش از هرچیزی بزرگتر است و صاحبِ عظمتِ حقیقی تنها پروردگار یکتا بوده و بس وکسی مستقلا و بدون إذن وی ، اساسا عظمتی ندارد و عظمت هر کس به واسطه ی فضل اوست .

و البته آنچه شخصِ منکر می گوید ردی است بر خود وی نه دلیلی بر صدق مدعایش و توضیح این قضیه به صورتی که شبهه ای باقی نماند ، این است که همانا الله تعالی در غایتِ تقدس و عظمت است و عالم مشاهده (ماده) اگر تعلق ارواح مجرده به او نبود در غایت پستی و دنائت به سر می برد و هیچ مناسبتی میان عالم ماده و حق تعالی نمی بود و معلوم است که بشر برای دنیا و آخرت خویش به علوم و معارفی نیاز دارد که عقول ناقصه و نفسهای اماره به سوء ، مستقلا قادر بر درک آنها نیست ، و عقل و نفس انسانها نیز مطلقا ناقص است و قادر بر اکتساب آن علوم ومعارف از ذات حق نمی باشد ، پس حق تعالی ارواح مجردی برای آدمیان قرار داده که تعلق و ارتباط خاصِ روح با بدن ، باعث ایجاد مناسبت روح و بدن می شود و از طرف دیگر به واسطه ی تجرد اصالت و نورانی بودن طبیعی خلقتش ، مناسبتی با عالم علوی دارد و روح قادر خواهد بود تا معارف و علوم دینی و دنیایی را کسب نموده و آنرا به نفوس و ابدان انتقال دهد . و وصول نفس انسانی به درگاه حق تعالی به واسطه

ی ایمان و علوم و معارف به منزله ی دربانهای سلطانند که نشان دهنده ی عظمت صاحب آن است و نقص واردین بر درگاه می باشد و عظمت و حرمت دربان ، تنها بواسطه ی عظمت صاحب خانه است .

از طرف دیگر ، چون ارواح به اجسام تعلق یافته و از مبدأ ، خود بسیار دور افتاده و اسیر نفس اماره و قوای شهوانی و وساوس شیطانی گشته اند ، شأن این قوای شهوانی و نفوس اماره ، به اشتباه و غلط انداختن و گناه نمودن است و نفس اماره و قوای شیطانی همواره او را بر پیروی از هوی وهوس و فسق و گناه و کفر و دوری از حق تعالی و دنباله روی عقاید فاسده و باطل و دوری از حسنات ودر نهایت بی ایمانی فرا می خوانند در حالیکه نفس انسانی مکلف به ایمان و اطاعت و پیروی از حقیقت است و می دانیم که عموم انسانها بدان مقام نمی رسند که از الله تعالی شریعت و دستور اخذ نمایند مگر به مجاهدات و قبول سختی ها و رنجها چنانچه شأن و حال انبیا بوده است.

بحثی درباره ی اکمال دین و شریعت و خاتمیت رسول الله ﷺ

اگر تمام انسانها مکلف به اخذ احکام از حق تعالی بودند و هر کس پیامبر خود می شد و کسی از کسی تقلید نمی کرد ، امورات زندگی و حتی آخرتی به هم می خورد و از اینرو حق تعالی ، تعدادی از بندگان خود را برگزید و آنها را پیامبران و رسولان قرار داد و برای تمام آنها دو بال قرار داد که با یکی در عالم قدس پرواز نموده و اخذ احکام و شرایع نموده و در هر دوره به مقتضای شرایط زمانی و امر پرورودگار به نشر آن بپردازند و به وسیله ی بال دیگر در عالم مادیات تنازل فرموده و با مردم مجانست و همنشینی نمایند و این است حکمت ارسال رسولان .

و البته تعدد انبیا و رسولان در یک زمان واحد برای بیانِ فضل آنها بوده و اینکه برخی از آنها مانند اکثر پیامبران بنی اسراییل ، وزیر و معاون دیگری بوده اند که در این حالت شرایعشان یکی بوده ، و البته گاهی هم به واسطه ی مصالح عباد ، احکام و شرایع با هم متفاوت بوده است ، و در هرحال ، وجودِ پیامبران به عنوان واسطه میان حق تعالی و انسانها و ... دلیل بر نقص سایر آدمیان است نه نقص باری تعالی و کتابهای آسمانی هم نازل شدند ، تا بعد از وفات هر پیامبر مردم از آنها بهره گیرند.

و زمانیکه فاصله ای در بین پیامبران ، که (فَترَت)[1] نامیده می شود ؛ روی داده باشد ، و بر مردم هوی و هوس پرستی غالب گشته و حتی کتب آسمانی تحریف و ادیان و شرایع از مسیر اصلی خود منحرف شده باشند ، مطابق اراده ی حق تعالی ، پیامبر دیگری مبعوث شده تا به اصلاح عقاید و اعمال مردم پرداخته و انحرافاتشان را برایشان روشن نماید ؛ خواه شریعتش همانند شریعت قبل بوده و خواه متفاوت از شریعت قبلی بوده باشد و این تفاوت بر حسبِ مصالح بندگان است و این از جمله حکمت های ارسال رسولان به صورت متوالی است .

و آنگاه که دین خدا در شریعت محمد المصطفیﷺ به کمال خود رسید هیچ حاجتی از امور دین و دنیای مردم نماند ، مگر اینکه در شریعتِ ایشان به صورت صریح ویا غیر صریح بدان اشاره شده ، همانطور که حق فرموده است : ((اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً – مائده ۳))[2] یعنی امروز دینِ کامل غیر

---

۱ – فترت اصطلاحا یعنی خالی بودن زمان از پیامبری الهی

۲ – امروز دینتان را برایتان تکمیل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کرده و اسلام را برایتان دین مورد رضایت خود قرار دادم .

قابل نسخ و تغییری آمده که جمیع نیازمندیهای بشری تا روز قیامت در آن مندرج است و از همین روست که ارسال رسولان و پیامبران الهی با آمدن حضرت ایشان منقطع گشته و نیازی به آمدنشان نیست و حضرت ایشان ختم مرسلین و انبیایند و این است حکمت خاتمیت حضرت ﷺ که قرآنی صاحب عظمت به او نازل گشته و جمیع آنچه خداوند به او تعلیم فرموده در آن قرار دارد و در هر عصری علمای ربانی و اولیای الهی وجود دارند تا دقایق دین را باز گو نموده و حیات دین را تجدید نمایند و این از اسرار حدیث نبوی است که فرموده « الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ »[1]

اقسام آیات قرآن از حیث معنی

حق تعالی آیات قرآن کریم را که بر رسول الله ﷺنازل نموده بر هشت گونه تقسیم نموده است :

- قسم اول آیاتی هستند که احکام در آنها به تفصیل بیان شده و هر کس با زبان عربی آشنایی داشته باشد می تواند از این آیات استفاده نماید. مانند آیات واجب بودن روزه
- قسم دوم آیاتی هستند که حکم مورد نظر ، در آنها به صورتی اجمالی (کلی) بیان شده و حضرت جبرئیل امین جهت بیان جزئیات آنها ، نزد حضرت ﷺآمده است مانند آیات مربوط به اوقات نماز .
- قسم سوم آیاتی هستند که حکم در آنها به صورت اجمالی بیان شده و هر کس

---

۱ - علمای ربانی وارثان و جانشینان پیامبرانند - سنن ابو داود ج۳ / ۳۵٤ – سنن ابن ماجه ج۱ /۸۱ – سنن ترمذی ج٥ /٤۸ و مسند امام احمد ج٥ /۱۹٦ و ...

قادر است آن را به همان صورت مجمل (کلی) بفهمد اما از درک تفاصیل (جزئیات) آن عاجز است ، مگر شخص رسول الله ﷺ که حضرت ایشان معانی تفصیلی آنها را بدون نیاز به جبرئیل امین درک نموده اند . مانند آیات حج که رسول الله ﷺ تفاصیل احکام حج را در احادیث بیان فرموده اند و همچنین معانی آیاتی((چون وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ۞ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ –قیامه/ ۲۲ و ۲۳))[1].

❖ قسم چهارم آیاتی هستند که حکم در آنها اجمالی بوده و عامه ی امت از درک معانی تفصیلی آنها ناتوانند اما حضرت ﷺ و خواص امتش تفصیل این آیات را درک می نمایند مانند ((وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ وَلاَ تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ– اعراف ۲۰۵))[2]

❖ قسم پنجم آیاتی هستند که بنابر ظاهرشان و تأویلات ممکن ، معانی گوناگونی دربر دارند و حق تعالی و رسولش آنها را به صورت تفصیلی توضیح نداده اند و یا ممکن است این معانی را حضرت ﷺ در حدیثی واحد و یا ممکن است معنی آنرا با حدیثی متواتر بیان فرموده باشد ، اما حدیث ، خود در برگیرنده ی چندین مفهوم باشد ،که تمام آنها صحیح باشند. مانند مسئله ی مدت زمانی که زنِ طلاق داده شده باید از نکاح وازدواج دوری نماید که درآیه ای از قرآن[3] و حدیثی از

۱- آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است . به پروردگارش می‌نگرد

۲ - و در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس ، با صدای آهسته یاد کن و از غافلان مباش.

۳ - وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ –بقره ۲۲۸ – و زنان مطلقه خود را از ازدواج دور کنند به مدت سه دوره

رسول الله ﷺ این مدت زمان با کلمه (قُرء) بیان شده که (قُرء) در لغت عربی ، هم معنی دوران عدم حیض را می دهد و هم معنی دوران حیض و احتمال هر کدام از معانی متساوی است. و تقدیر معنی حقیقی را بر هر کدام از دو معنی بگیریم ، معنی دوم مجاز خواه بود و حضرت ﷺ به صراحت هیچکدام را بیان نفرموده اند ، لذا گروهی از علما ، نظر به حکمت مشروعیت این مدت زمانی که - با استفاده از زمان حیض - زمان دوری گزیدن از ازدواج افزایش یافته و از جهت مسائل زناشویی محکم ترو بهتر است ؛ لفظ (قُرء) را به معنی دوران حیض گرفته اند و برخی از علما نیز (قُرء) را بر زمان طهارت معنی نموده اند تا امرازدواج زنی که خواهان ازدواج مجدد است ، آسانتر شده و مدت زمان انتظار او کمتر باشد. پس برای هر کدام از وجوه معانی دلایلی وجود دارد .

همچنین حق تعالی در آیه ای دیگر می فرماید :((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا - نساء ١٩))[١] و ((وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ أَزْكَى

---

١ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را حلال نیست که زنان را بر خلاف میلشان به ارث ببرید. و تا قسمتی از آنچه را که به آنها داده‌اید بازپس ستانید بر آنها سخت مگیرید، مگر آنکه مرتکب فحشایی به ثبوت رسیده شده باشند. و با آنان به نیکویی رفتار کنید. و اگر شما را از زنان خوش نیامد، چه بسا چیزها که شما را از آن خوش نمی‌آید در حالی که خدا خیر کثیری در آن نهاده باشد.

لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ))[1] . و همچنین فرموده است ((... وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا... — بقره ۲۲۱))[2] و رسول الله در باره ی نکاح فرموده است ((لا نِكاحَ إلّا بِوَلِّي))[3] و در دو آیه ی فوق و حدیث نبوی دلالتی وجود دارد بر اینکه ولی ، در نکاح زنِ تحت ولایتش، دخالت دارد اما دلالتِ صریح ندارد بر اینکه وجود ولی شرط صحت نکاح است یا شرط کمال آن .

چرا که ممکن است معنی آیه ی اول این باشد که : زنان را منع نکنید از اینکه خودشان به نفس خود ازدواج نمایند به این معنی که حضور ولی زن ، شرط صحت نیست و محتمل است معنی آیه دوم این باشد که زنان را به نفس خود مگذارید که ازدواج نمایند بدون حضور ولی اجازه ندهید ،زنان ، خود بدون حضور ولیشان ، ازدواج نمایند و ممکن است معنی حدیث این باشد که نکاح ، صحت نخواهد یافت مگر با حضور ولی و یا محتمل است ، بدین معنی باشد که نکاح کامل نمی شود مگر به حضور ولی.

و از همین رو در این موارد علما با هم اختلاف نظر دارند و برای هر کدام محل نظری

---

۱ – و چون زنان (خطاب آیه با ولی زن است مانند پدر – برادر و ...) را طلاق دادید و مهلتشان سرآمد، مانع مشوید که به نکاح همسران خود –هرگاه که میانشان رضایتی حاصل شده باشد– درآیند. کسی که از شما به خدای و روز قیامت ایمان آورده باشد اینچنین پند گیرد. و این شما را بهتر و به پاکی نزدیکتر است. خدا می داند و شما نمی‌دانید.

۲ – و دختران خود را به عقد مشرکین در نیاورید مگر اینکه ایمان بیاورند .

۳ – نکاح صحیح نیست مگر با حضور ولی دختران – حدیث در مراجع زیر موجود است : مسند الشافعی ۲۹۱/۱– سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و مسند امام احمد و صحیحین و ....

صحیح وجود دارد . چرا که اگر زنی به علتهایی چون برآورده نمودن نیازهای جنسی و یا گذران زندگی مادی و معنوی و... نیازمند ازدواج بوده و این زن ، در شرایطی باشد که ولی خاصی مانند پدر و یا برادر و... و یا ولی عامی همچون حاکم شرع نداشت ، فلذا در این حالت اگر خودش نتواند خود را به نکاح کسی در آورد ، ممکن است به مفاسد زیادی دچار شود و اگر آن زن دارای ولی بوده و خود را بدون حضور ولیش به اردواج کسی در آورد باز هم به ناهماهنگی و فساد منجر است . بنابراین در مورد اینگونه آیات است که مسلمین نیازمند وجود مجتهدینی هستند که هم شامل امور احکام ظاهری است و هم نیازمند مجتهدینی برای امورات باطنی و معنوی یعنی اولیاءالله . مثلا حق تعالی در قرآن می فرماید : ((فاذکروا الله)) و می دانیم که راههای ذکر خدا بسیارند و برای هر کس ذکری مناسب است و این را جز اولیای الهی نمی دانند و از اینروست که نیازمند وجود علما و اولیا هستیم و صحت اجتهاد هر دو طائفه ثابت است .

❖ قسم ششم :آیاتی هستند که ظاهر آنها مشتبه کننده است به صورتی که در ظاهر امر نه معنی کلی و نه معنی جزئی از آن افاده نمی شود ، اما اگر شخص صاحب عقل و درایت به دقت بنگرد به دلایل دیگری می داند که آیات مزبور از معانی ظاهری دورند و تفصیل معانی آنرا حق تعالی به وسیله احادیث قدسی و یا الهام برای رسول الله ﷺ روشن نموده و به همین ترتیب بزرگان امت نیز آنرا از رسول الله ﷺ ویا از کسانی که از او دریافت داشته اند ، بفهمند مانند ((يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)) درآیه ی شریفه ((إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ

فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا))[1] همچون که حقیقت معنی آیه از ظاهر آن که دلالت بر وجود دست برای حق تعالی می کند به دور است چرا که بنابر دلایل نقلی و عقلی حمل بر معنی ظاهری باطل است قرآن می فرماید : ((لیس کمثله شیء))[2].

❖ قسم هفتم آیاتی هستند که ظاهر آنها پیچیده و مشکل المعنی هستند و در همان حال حاوی مطالب مهمی می باشند و کسی توانایی فهم آنها بدون تعلیم حق تعالی را ندارد و تنها خواص امت می توانند آنها را از حضرت (ص) فراگرفته و به کار دارند و آنان کسانی هستند که علومی همچون علم الحروف را فرا گرفته مانند رسول الله ﷺ که به تعلیم الهی آنرا فراگرفته و برخی از اصحاب همچون حضرت علی ؑ که آنرا از حضرت رسول الله ﷺ آموخته است . و نمونه ی این آیات ، حروف مقطعه[3] که آغازگر برخی از سور قرآن می باشند ، همچون (الم) (کهیعص) و...

۱- در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست‌خدا بالای دستهای آنان است پس هر که پیمان‌شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.

۲ - ((فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - پدیدآورنده آسمانها و زمین است از خودتان برای شما جفتهایی قرار داد و از دامها [نیز] نر و ماده [قرار داد] بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند چیزی مانند او نیست و اوست‌شنوای بینا - شوری /))۱۱

[3] - حروف مقطعه که آیات یا بخشی از آیات آغاز گر تعدادی از سوره های قرآن کریم اند که باید هنگام تلاوت به صورت جدا جدا خوانده شوند و حروف مقطعه در ۲۹ سوره از ۱۱٤ سوره قرآن آمده است. کل کلمات یا حروف مقطعه، ۱٤ کلمه یا حرف مثل(ن) می باشد. و در بعضی از سوره ها به صورت تکراری آورده شده است .

❖ قسم هشتم آیاتی هستند که کسی جز رب العالمین معانی آنها را نمی داند و آنها غیب محضند و آنها جمیع آیات قرآنند چرا که در هر یک از آیات قرآن دقائقی نهفته است که همه ی آنها را کسی جز ، باریتعالی نمی داند و بر آنها آگاهی ندارد و سه گونه آیات اخیر (ششم و هفتم و هشتم) را آیات متشابه و پنج نوع اول را آیات محکمات گویند ،آیات متشابه یکی این است که جداگر بین مؤمن و غیر مؤمن است ، حق تعالی می فرماید : ((هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ – آل عمران۷))[۱] و سپس می فرماید : ((رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ – آل عمران۸))[۲].

پس دانسته شده که جمیع آنچه ممکن است حق تعالی آنرا به انسان تعلیم نماید در قرآن مندرج است همچنانکه می فرماید : ((إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتَى وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا

---

۱ – اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.
۲ – پروردگارا دلهای ما را بعد از هدایت نمودن گمراه مگردان و از نزد خویش به ما رحمتت را ارزانی دار براستی که تو بسیار بخشنده ای .

وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ – یس/ ۱۲))[1] و یا ((وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ – قمر/ ۵۳))[2] و حق این است که مراد به (کتاب مبین) و (امام مبین) اصل علم حق تعالی و لوح محفوظ و عالم مثال و قرآن عظیم است و هر چند برخی مفسرین ، امام و کتاب را تنها به لوح محفوظ معنی نموده اند ، اما روایت شده که حضرت علی ؓ فرموده : در قرآن بیان هر چیز وجود دارد و هر چه در قرآن وجود دارد در سوره فاتحه مندرج است و هر آنچه در فاتحه وجود دارد در باء بسمله گنجانده شده و هر چه در (ب) بسمله مندرج است دارد در نقطه ی حرف (ب) نهفته است[3].

و هر یک از احادیث نبوی و قدسی مأخوذ از قرآن کریم است خواه رسول الله ﷺ خود آنها را از قرآن استنباط نموده و یا حق تعالی بواسطه تعلیم جبرئیل امین و یا با الهام آنها را به ایشان تعلیم نموده باشد و از همین رو ست که حق تعالی فرمود ((وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى – نجم ۳و۴)).

و اما باید دانست که راه فرا گرفتن مفاهیم برخی از آیات بر عامه مردم و حتی بر اکثر

---

۱ - و هر چیزی را در کتاب مبین به حساب آورده ایم .

۲ - و هر کوچک و بزرگی نوشته شده است.

۳ - این فرموده رادر مراجع زیر مذکور است : حاشیه الجمل علی المنهج شیخ الاسلام انصاری ۲٤/۱ – حاشیه الشبراملسی ۸٤/۱ – نهایه المحتاج شهاب الدین رملی ۲۵/۱ – نزهة المجالس ومنتخب النفائس عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوری ۱۳۲/۱ – تفسیر الکبیر امام فخر رازی ۱/ ۸۸ – تفسیر روح المعانی ۳۳/۱ – غرائب القرآن نیشابوری ۷۹/۱ – محاسن التاویل محمد جمال الدین القاسمی ۷/ ٤٤ – اعانه الطالبین ۱۰/۱– و ...

آنها مسدود است و اکثر مردم باید آن را از سنت نبوی اخذ نمایند و عده ای از مجتهدین و اولیای ربانی توانایی درک معانی برخی از آیات را دارند. و توضیح این مطلب این است که همچنانکه برای بشر ، عدم و توالد و کودکی و نوجوانی و جوانی و پیری و سن کمال و کهولت و مرگ وجود دارد ، این تطور هم برای شرائع و زمانها و امر نبوت نیز وجود دارد ، برای زمان قبل ازخلقت حضرت آدم (علیه السلام) حکمی شرعی وجود نداشت چرا که بشری وجود نداشته و اهل حق می گویند هیچ حکمی قبل از ورود شریعت ، وجود ندارد و آنگاه که بشرخلقت یافت ، شریعت و زمان تشریع و زمان خبر دادن آن احکام نیز منجز شد. سپس کار بشر مرحله مرحله مهم تر شده و نبوت به رسالت تبدیل گشت و سپس به مرحله اولو العزمی رسید و امر رسالت توالی یافته تا به کمال رسیده و این مانند آن است که زمان و شرع و نبوت از حیث تعلق به احکام درعدم بوده و سپس متولد شده و سپس همچون ، کودکیِ انسانها رشد نموده و سپس به جوانی و کمال پا گذاشته است . و از همین جهت است که ارسال رسولان تا زمان رسول الله ﷺ قطع نشد و به واسطه ی وجود ایشان پایان یافت ، چرا که آنگاه که رسول الله ﷺ مبعوث شدند و پس از تبلیغِ شریعت ، مشرف به موت ظاهری شدند ؛ زمان و نبوت و تشریع هم ، به سنِ کمال رسیدند چنانچه حق تعالی فرمود : ((اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا / مائده ۳))[1] . بنابراین نیازی به ارسال رسول و پیامبری دیگر وجود ندارد و چنانچه ذکر شد ، بر رسول الله ﷺ قرآنی نازل گشته که جامعِ کلیه ی احکام است و هیچ

---

۱ – امروز دینتان را برایتان کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام نمودم .

حاجتی از نیازمندیهای بشری باقی نمانده مگراینکه در قرآن مندرج است اما از آنرو که قرآن به زبان عربی است ، لذا استفاده ی از مفاهیم کلی و جزئیش ، ممکن نیست مگر به آموختن زبان عربی و علوم متداول مورد نیاز فهم قرآن و همچنین دانستن احکام اجمالی ؛ از اقسام هشتگانه آیات که ذکر شد ، کافی نیست مگر به احاطه ی کامل بر سنن و احادیث رسول اللهﷺ و قواعد اصول فقه . فلذا مردم در اخذ احکام و مفاهیم از قران به پنج گروه زیر تقسیم می شوند :

۱- مجتهد مستقلِ مطلق :کسی است که برای اخذ احکام و مفاهیم قرآن و سنن نبوی نیازمندِ دیگری نیست .

۲- مجتهد مستقلِ مقید که قادر است تا جمیع احکام را از آیات قرآن و احادیث نبوی اخذ نماید اما قادر نیست به طور کلی از قواعد امام مجتهدمطلق ، عدول نماید .

۳- مجتهد در مذهب کسی است که در علوم مرتبط با قرآن و حدیث متبحر بوده و به مسائل و دلایل امامِ مجتهد ، آگاه بوده و قادر است تا از قواعد امام مجتهد احکام و اقوال را استخراج نماید .

۴- مجتهد در فتوی کسی است که توانایی ترجیح گفته های مجتهد را داراست اما قادر نیست از اقوال امامش عدول نماید مگر در مواردی که امام چیزی را بیان نفرموده و مردم در این موارد نیازمند فتوی باشند و او بر اساس قواعد امامش فتوای جدیدی صادر نماید .

۵- عوام الناسند که توانایشان به حد چهار گروه اول نرسیده باشد ، مانند اکثر مردم که توانایی درک و فهم چیزی از قرآن و حدیث را ندارند و یا کسانی

که آشنا به قواعد زبان عربی و تا حدی شریعت و تفسیر و حدیث بوده اما به درجات چهارگانه فوق نرسند ، مانند اکثریت علمای قرن حاضر .

پس دانستیم ،که جمیع احکام شرعی در حقیقت از آنِ خداوند است و همه ی آنها برگرفته از امر خداوند است ؛ خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم . و سنت و اجتهاد و قیاس و اجماع و ... مظاهری از حکم خداوند هستند ، نه اینکه شخصِ رسول الله ﷺ در احادیث و یا مجتهد و مفتی در اجتهادات و فتاوایشان ، حکمی و یا شریعتی مستقل از شریعت خداوند آورده باشند . و ازهمین روست که علمای اصول فقه می گویند حکم شرعی خطاب خداوند است به مکلفین و نمی گویند خطاب پیامبر و مجتهدین و اجماع کنندگان و فتوی دهندگان است.

و همچنین باید دانست که ماحصل نبوت این است که انسان به مرتبه ای در ارتباط با حق تعالی برسد که احکام را از حق تعالی مستقیم یا بواسطه ی ملائکه و الهام دریافت نماید . و همچنین نتیجه ی اجتهاد این است که انسان به مرحله ای برسد که احکام را از کتاب خدا و سنت رسولش دریابد خواه مستقیم و یا با واسطه ، مانند اقسام چهار گانه اجتهاد .

و اما تقلید هم این است که شخص به هیچ مرحله ای از مراحل بالا نرسد بلکه احکام را از زبان علما دریافت نماید .

پس نظر به مطالب مذکور ، می توان نتیجه گرفت ، آنگاه که زمان شریعت و رسالت کمی قبل از وفات رسول الله ﷺ به کمال خود رسیدند پس به حکم اصل ((لکل کمال زوال))[1] لذا در ظرف زمان پس از حضرت ﷺ کسی نبوده و نخواهد بود که لایق آن

---

۱ – برای هر کمالی زوالی است.

باشد ، تا نبوت به او داده شود اما تا پایان قرن دوم افرادی بوده اند که استحقاق اجتهاد مطلق مستقل را داشته اند . سپس ظلمت گناه و بدعت و معصیت و غفلت و کفر ، زیاد شده و دلها قسوت گرفتند و پی در پی فزونی یافت ، تا اجتهاد مطلقِ مستقل به اجتهادِ مقید تنزل نمود و سپس از آن هم پایینتر آمد و به اجتهاد در مذهب رسید ، سپس به اجتهاد در فتوا و تقلید صرف ، منتهی گردید و البته بدین ترتیب از تقلید محض نیز کاسته شده تا اینکه مسلمانی باقی نمی ماند و آنگاه وعده ی الهی فرا می رسد .

اما از آنجا که اولیا قلوبشان را جلا داده و علیه نفسشان جهاد لازم را نموده اند و آنرا تزکیه داده اند ، اجتهاد مطلق در علوم باطنی تا قیامِ ساعت باقی می ماند و همچنین خداوند قلوبِ بعضی از علماء را صفا بخشیده و در مورد آنان نیز ، اجتهاد در فتوا تا قیام ساعت به خاطر نیازمندی مسلمین به فتوا ادامه می یابد . و باید گفت که پیامبران در گرفتن احکام شرعی و معارف ربانی به مانند واردین بر در گاه حق تعالی هستند و کتابهای آسمانی به منزله ی دربانان آنها هستند و پیامبران و کتابهای آسمانی به نسبت مجتهدین مستقل مطلق به منزله دربانان درگاه حضرت حق اند و مجتهد مستقل هم به نسبت سایرین همین حکم را داراست و الی آخر. و این نقص از جانب واردین بر درگاه حق است که ظرفیت اخذ احکام و معارف را به طور مستقل از بارگاه اقدس الهی ندارند و اگر پیامبران و کتب آسمانی نبودند ، مجتهدین مطلق قادر بر اجتهاد مطلقشان نبودند و اگر مجتهدین مطلق نبودند مجتهدین مقید ، قادر بر اجتهادات مقیدشان نبودند و به همین ترتیب مفتی نیز، قادر بر صدور فتوا نبوده و عامه مردم از احکام و معارف ربانی بی خبر می ماندند و شریعت و خدا شناسی وجود نداشت .

در پایان از الله تعالی خواستارم تا آنچه که نوشته و گفته ایم قبول فرموده و برای خودش خالص گرداند و برای مسلمانان سودمند باشد ،چرا که او بهترین توفیق دهنده و معین است و شهادت می دهیم که:

لا اله الا الله الملک الحق المبین و نشهد ان سیدنا محمدا عبده و رسوله صادق الوعد الامین صلی الله علیه و سلم و علی جمیع اخوانه من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین.

اللهم صل و بارک و سلم علی سیدنا محمد الفاتح لما اغلق و الخاتم لما سبق و الناصر الحق بالحق و الهادی الی صراطک المستقیم صلی الله علیه و علی آله و اصحابه حق قدره و مقداره العظیم .وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین .

تعلیقات

این تعلیقات مربوط به برخی مطالب رساله چهارم است که بصورت توضیحات اضافی در متن رساله آمده و جهت اختصار در اینجا به صورت تعلیقه ترجمه شده است .

[۱] تعلیقه ی یکم بحثی در باره رؤیت حق تعالی

رؤیت حق تعالی با چشم ظاهر و شنیدن کلام لفظی و نفسی وی با گوش ظاهری در این دنیا و استماع کلام لفظیش با گوش باطنی ، برای کسی به جز حضرت رسول الله ﷺ در شب معراج و حضرت موسی (علیه السلام) ثابت نشده است . اما رؤیت الله

تعالی با بصیرتِ قلب و همچنین شنیدن کلامِ نفسیش با گوشِ باطنی برای غیرِ پیامبران هم ، جائز است و ثابت و محقق گشته است . و همچنین رؤیت ذات باری تعالی با چشم ظاهر و استماع کلام نفسی و لفظیش با گوش ظاهری برای تمام مردان و زنان مؤمن در روز قیامت ثابت و محقق است که ممکن است به صورتهای زیر باشد[1]:

أ- ممکن است انسان مسلمان با چشمِ دل ، ذات حق را مشاهده نموده و کلامش را با گوشِ دل[2] بشنود و سپس این شهود و شنود که با چشم و گوش جان صورت گرفته به قلب صنوبری[3] و سپس از قلب صنوبری به قوه ی مفکره[4]

---

۱ – رؤیت حق تعالی همچنانکه مولف تقسیم بندی فرموده اند در مراجع اعتقادی اهل سنت ثابت است برای اطلاع بیشتر به کتب زیر مراجعه نمایید :

الف) تفسیرکبیر امام فخر الدین رازی در تفسیر آیه(۲۳) سوره قیامه--((وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره – وجوهی که در آنروز شادمانند و پروردگار خویش را نظاره گرند)) :

ب) فتح الباری بشرح صحیح البخاری جلد ۸ باب رویت باری تعالی حول حدیث شریف ((انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیله البدر – بدرستی که شما پروردگارتان را در روز قیامت خواهید دید همانطور که ماه را در شب بدر می بینید)

ج) عقائد نسفی به شرح دکتر عبدالرحمن ملک السعدی(صفحه ۹۵ تا ۱۰۰) باب رویت باری تعالی .

۲ – مراد از قلب و دل در این بخش از نوشتار مؤلف قلب گوشتی نیست بلکه مراد قلب روحانی و معنوی است که آنرا اصطلاحا (فوأد) هم گویند مانند ((کذلک لنثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلا – و این به خاطر تثبیت قلب تو است ای پیامبر و ما آنرا بر تو نازل نمودیم))

۳ – قلب صنوبری در اصطلاح حکما همان قلب گوشتی است که خون را از سیاهرگها گرفته و به جمیع اعضای بدن از جمله قوه ی مفکره می رساند . (فرهنگ فلسفی – جمیل صلیبا / صفحه ۵۱۸)

٤ – قوه ی مفکره که متصرفه و متخیله هم خوانده می شود ، محلش مغز آدمی است که قدما آنرا (دماغ) می گفتند . و مطابق نظر حکمای گذشته و همچنین دانشمندان امروزی تمام شعور و احساس اعضای بدن انسان توسط قوه ی مفکره صورت می گیرد .

تسری یافته و توسط قوه ی مفکره به تمام اعضای بدن که دارای حس مشترکی هستند ، منتقل شود .

و منظور ازآنچه در کتب علم کلام و عقائد اهل سنت پیرامون رؤیت باری تعالی و شنیدن کلامش با تمام ذراتِ وجود ،آمده همین است که توضیح داده شد. همچنانکه قاضی بیضاوی همین مطلب را در تفسیر خود ، پیرامون آیات ابتدایی سوره (طه) و همچنین آیه ۱۹۳ و ۱۹۴ سوره (شعراء) بیان می دارد[1].

ب- ممکن است که جمیع ذرات وجود شخص ، حق تعالی را مشاهده و کلامش را بشنود و این شهود و شنود بدون وجود وسائل و مراحل مذکور گذشته انجام گیرد.

---

۱ - قاضی بیضاوی در تفسیر آیات سوره طه می فرماید : (هو اشارة الی ان موسی (ع) یتلقی من ربه کلامه تلقیا روحانیا و ان روح موسی (ع) ادرک المعانی الالفاظ الوارده علیه ثم نقل تلک المعانی بصوره الالفاظ فحصل فی الحس المشترک الذی هو قوه تدرک جمیع ما تدرک الحواس : یعنی در این آیه اشاره است به اینکه حضرت موسی کلام پروردگار را به صورت القاء روحانی دریافت نموده و روح حضرت موسی نیز معانی الفاظ وارده را درک نموده سپس این معانی به صورت الفاظ به حس مشترک تمام اعضایش منتقل شده که این حس مشترک قوه ایست که جمیع آنچه را حواس درک می نمایند ، درک می کند .

همچنین قاضی درباره آیات ۱۹۳ و ١٩٤ سوره شعراء می فرماید:« نزل به الروح الامین علی قلبک ...» این آیات تقریری است بر حقانیت قصصی که حق تعالی در سوره شعراء برای رسول الله ( ) بازگو نموده و یاد آور اعجاز قرآن و نبوت آنحضرت است چون خبر دادن از آنچه در باره آن علمی وجود ندارد به جز به کمک وحی الهی ممکن نیست و منظور از کلمه (قلب) در آیه شریفه روح است چرا که معانی روحانی ابتدا بر روح نازل گشته و سپس به قلب صنوبری تسری یاقته و از آنجا به دماغ (قوه مفکره) صعود می یابد .

ت- ممکن است صورت اول مربوط به عامه مردم و صورت دوم خاص انبیاء الهی باشد.

اما محتمل ترین این حالات، صورت دوم است، چنانچه ظاهر فرموده ی حق تعالی هم بر این است :« وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ﴿﴾ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ - قیامه /۲۲و ۲۳ »[1].

در توضیح این آیه باید گفت، هنگامی که حق تعالی روح را در وجودِ جنین واقع در رحم مادر، می دمد، نوری را در تمام ذرات وجودش قرار می دهد که بوسیله ی این نور، می تواند ببیند و بشنود و بچشد و ببوید و تخیل نماید، که این تواناییها با جمیع ذرات وجود انجام می گیرد، که قدرت مزبور را نورِ عاقله می نامند، چنانچه امام غزالی در احیاء علوم الدین در بحث علم و عقل بدان اشاره دارد. و بر همین اساس، متکلمین گفته اند که مرجع تمام حواس ظاهری و باطنی آدمی، عقل می باشد. همچنین امام الائمه ابوالحسن اشعری[2] فرموده: جائز است هر کدام از حواس انسان به تنهایی تمام محسوسات را درک نماید.

اما باید دانست که نور مذکور به واسطه ی تاریکیهای عالم ماده پوشیده و مخفی شده و تواناییهایش تنها به حواس ظاهری پنجگانه و تعقل محدود گشته است و این اندک

---

۱ -: وجوهی که در آنروز شادمانند و پروردگار خویش را نظاره گرند.

۲ - امام و مجتهد بزرگ اهل سنت در اصول عقاید که نسبش به حضرت ابو موسی اشعری بر می گردد. در واقع پس از شبهات وارد شده بر عقاید اسلامی توسط فلاسفه و معتزله این امام اشعری بود که عقاید خالص اسلامی را که بر گرفته از قرآن و سنت بود مدون نمود. ایشان با نوشتن کتابهای (الابانه فی اصول الدیانه) و (مقالات الاسلامیین) عقاید کلامی اهل سنت و جماعت را از شبهات خوارج و فلاسفه و مجسمیه و معتزله و ... دور نمود. حضرت امام اشعری در فقه پیرو امام شافعی بوده واکثریت دنیای اسلام در جزئیات اصول عقاید، اشعری مذهب اند.

توانایی هم ، لطفی است از جانب حق تا انسان بتواند امور دنیوی و اخروی خویش را بگذراند . اما پوشیده ماندن این نور به واسطه ی لطمات و سختی های مرگ و قبر و صدمات و اهوال روز حشر از بین رفته چنانچه به محض رخداد واقعه ی مرگ برای آدمی ، این پوشیدگی تا حدی کنار می رود و بدین جهت است که فرموده اند ((الناس نیام اذا ماتو انتبهوا — مردمان خفته اند و آنگاه که بمیرند، بیدار می شوند))[1] .

و زمانی که آدمی از روی (صراط)[2] عبور نماید ، نور مزبور بیشتر نمایان شده و این از حکمتهای فرمایش حق است که فرمود((وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا — مریم /٧١))[3]

و زمانی که آدمی وارد بهشت و یا جهنم گشت ، نور مزبور قدرتی کاملتر یافته و هر گاه به بهشت رسید ، تمام اعضایش نوری مجسم و چشم و گوش شده و این است که حق فرمود ((لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ — ق / ٢٢))[4]

---

١ – اکثر محدثین آنرا از کلمات خلیفه ی چهارم حضرت علی ابن ابی طالب میدانند و گروهی هم از احادیث نبوی ، منابع : الدرر المنتثره /امام سیوطی ج١ / ٢٤٠ ، المقاصد الحسنه ١٢٤٠، أسنى المطالب ١٦٣٠، کشف الخفا ٢٧٩٥ و الغماز علی اللماز ٣١٣ و ...

٢ – (صراط) مطابق عقائد اهل سنت که برگرفته از آیات الهی و احادیث نبوی اند ، پلی است کشیده شده بر روی جهنم ، باریکتر ازمو ، برنده تراز شمشیر که اهل بهشت بسته به درجاتشان از روی آن عبور می نمایند و اهل دوزخ از روی آن به داخل جهنم سقوط می نمایند.

٣ – و کسی نیست از شما مگر اینکه وارد دوزخ می شود وانجام این از طرف پروردگار تو حتمی است

٤ – به تحقیق تو از این غافلی و سپس پروردگارت پوشش بیناییت را بر می دارد و آنروز دیدگان تو بسیار تیز خواهد بود

و مراد از شادمانی وجوه مؤمنین وشادابی سیمای آنها در آیاتی همچون «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» و « تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ –مطففین۲۴ »[1] عبارت است از رفع کامل پوشش و حجاب مزبور و تبدیل شدن تمام اعضاء آدمی به نور محض . و اینکه وجود مردان و زنان مؤمن ، تبدیل به انوار محضی می شوند که صفت آنها بشاشیتِ چهره هایشان است که به دور از هر گونه ظلمت و تاریکی و حجاب بوده و دراین حالت است که آمادگی و شایستگی دیدار حضرت حق را دارا شده و لایق نظاره ی پروردگارشان هستند . البته رفع حجاب و غطاء مزبور در این دنیا هم ، به واسطه ی طی مراتب و مراحل سلوک معنوی و روحی امکان پذیر است و بر همین اساس است که انبیا و اولیا پس از طی مراحل سلوک معنویشان قادرند با چشم بصیرت و قلوبشان ، حق را مشاهده و کلام حق را با گوش جان درک نمایند . اما این زوال و از بین رفتن حجاب در دنیا همسان و در حد زوال آن در آخرت نبوده مگر برای حضرت رسول الله ﷺ که با چشم و گوش حق را مشاهده و کلامش را نبوشیده و همچنین است حضرت موسی کلیم الله (علیه السلام) که کلام رب العزه را شنیده است و به غیر ازاین دو مورد ، بر اساس منابع قرآن و سنت ، مشاهده ی حق در دنیا و شنیدن کلام او با احساس ظاهری برای کس دیگری ، ثابت نشده است.

[۲] تعلیقه ی دوم مربوط به پاورقی شماره ۳ صفحه

درباره برخی مقامات نبوت و رسالت

اگر گفته شود این تقسیم بندی نوعی ایراد نقص است به مقام والای حضرت

---

۱ – در چهره هایشان تازگی نعمت ها را می یابی .

موسی(علیه السلام) که او را در طبقه سوم قرار داده در حالی که بسیاری از عرفا و اولیا به مقام چهارم رسیده اند و این در حالیست که حضرت موسی (علیه السلام) جزء پیامبران اولوالعزم بوده است ، خواهیم گفت که سیاق فرموده حضرت موسی(علیه السلام) از جهاتی است .اولا حضرت موسی(علیه السلام) خود در مقام والای معرفت بوده و قطعا معرفت گروه چهارم را داشته اما با توجه به اینکه بسیاری از قوم وی در هنگام فرموده اش با وی بوده اند مطابق حال آنان چنین فرموده است در حالی که فرموده ی حضرت (علیه السلام) هنگامی بود، که در محضر مبارکش ، حضرت ابوبکرهمراهی نموده و ایشان قطعا دارای مقام معرفتی والای گروه چهارم بوده اند .از طرف دیگر باید گفت هر کدام از اصناف چهارگانه ی مذکور در هریک از مقامات و درجات ولایت و نبوت و رسالت و اولوالعزمی و ختم الرسل جریان می یابد و البته مقام ختم الرسل مختص حضرت سید الثقلینﷺ است . و حضرت موسی(علیه السلام) هنگامی که فرمود(ان معی ربی) هر چند معرفتهای چهارگانه ی مذکور را در هریک از مقامات ولایت و نبوت و رسالت طی نموده اما هنوز در مقام اولوالعزمی به مقام طبقه چهارم نرسیده و بعدها به این مقام می رسند و این موضوع را قاضی بیضاوی در تفسیر خود مورد اشاره قرار داده است.[1]

---

۱ - قاضی بیضاوی در تفسیر سوره فاتحه (جلد اول/۴۳) می فرماید : (فان العارف انما یحق وصوله ....) یعنی : عارفان حق زمانی وصولشان به بارگاه اقدس الهی محقق است که در توجه به جانب حق غرق گشته و از غیر او غائب شوند تا جاییکه عارف نه خود را می بیند و نه غیرخود را و نه احوالی از حالاتش را مگر اینکه قبل از آن حق را مشاهده می نماید . و بر همین اساس است که مقام حضرت محمدﷺ برتری دارد بر

[۳]تعلیقه ی سوم درباره ارواح انسانی

حق تعالی در صلب [ستون فقرات / پشت] حضرت آدم (علیه السلام) ذرات بسیار کوچکی قرار داده که افراد تمام بشر تا روز قیامت ، از آنها به وجود می آیند ، بدین صورت که از صُلب آدم ، ذره ای که مربوط به یکی از فرزندان آن حضرت (مثلا شیث) بوده وارد رحمِ حوا گردیده که این ذره شامل تمامی انسانهایی بوده که از حضرت شیث(علیه السلام) بوجود خواهند آمد و از فرزندان حضرت آدم(علیه السلام) نیز ، ذراتی وارد رحم همسرانشان شده که شامل تمام نسل آنها بوده است و به همین ترتیب برای دیگر انسانها این ذرات وجود دارد[۱]. و توضیح فوق را برخی از عرفا همچون شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف و امام سیوطی درتفسیر خود ذیل آیه ی ۳۶ سوره بقره[۲] بیان نموده است . همچنین قاضی بیضاوی و

مقام حضرت موسی(علیه السلام) چرا که آن حضرت فرمود: ((لا تحزن ان الله معنا))و حضرت کلیم الله فرمود ((ان معی ربی سیهدین)).

۱ - در علم زیست شناسی امروزی هم اثبات گشته که ذرات بسیار ریزی به نام (ژن) از پدران و مادران به اولاد منتقل گشته که این ژنها ساختارها و بنیان های وجودی فرزندان را بوجود می اورند .

۲ - آیه ۳٦ بقره ((فاخرجهما مما کانا فیه و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین)) یعنی پس آنها را از بهشت اخراج نمودیم و به انها گفتیم به زمین هبوط (نزول) کنید.

و بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود)). که امام سیوطی در تفسیر خود جلد یکم ذیل آین آیه میفرماید : فرموده حق تعالی (اهبطوا) یعنی ای آدم و حوا واولاد شما به سوی زمین هبوط نمایید .و همین مطلب را امام فخر الدین رازی در تفسیر الکبیر جلد ۳ / صفحه ۱۷ بیان می دارد .

دیگر مفسرین در تفسیر آیه ی ((وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ — حج / ۲۷))[۱] چنین فرموده اند که همانا حق تعالی فرموده ی (أَذِّن= بانگ زن) حضرت ابراهیم (علیه السلام) را از طریق صلب پدران و رحم مادران به گوش افرادی که مقرر است تا روز قیامت حج نمایند ، می رساند . همچنین در مورد آیه شریفه ((إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاء حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَه – حاقه /۱۱))[۲] مفسرین فرموده اند مراد از فرمایش حق تعالی این است که : ما شما را در کشتی نوح حمل کردیم و حال آنکه شما در پشت پدرانتان بودید[۳].

همچنین مفسرین در تفسیر آیه ((وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ — اعراف / ۱۷۲))[۴] گفته اند الله تعالی ذرات مزبور را از پشت آدم و بقیه ی بنی آدم خارج نموده و عقل را به آنان عطا نموده و آنها را بر خودشان در باره ی این پرسش ، شاهد گرفت .

وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه اجمعین

---

۱ – و در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور تا [زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌آیند به سوی تو روی آورند.

۲ – ما چون آب طغیان کرد شما را بر کشتی سوار نمودیم.

۳ – بیضاوی در تفسیراین آیات می فرماید مراد حق تعالی این است که ما شما را در کشتی حمل نموده و آنزمان شما در پشت پدرانتان بودید . تفسیر بیضاوی / جلد ٤ / ۱۲۷

٤ – و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.

فهرست مطالب

موضوع **صفحه**